



کتابخانه
مجلس شورای اسلامی
۱۷۳۴۸

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب ترجمه جلال‌الافکار در طهره شتم (۱)

مؤلف مولی محمد نصیر علی (نوفه مجلس اول)

مترجم

شماره قفسه ۱۷۴۴۸



مجموعه کتب خطی

شماره ثبت کتاب

۴۸۵۱۳

مغزی



کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب ترجمه جلال‌الافکار در طهره شتم (۱)

مؤلف مولی محمد نصیر علی (نوفه مجلس اول)

مترجم

شماره قفسه ۱۷۴۴۸

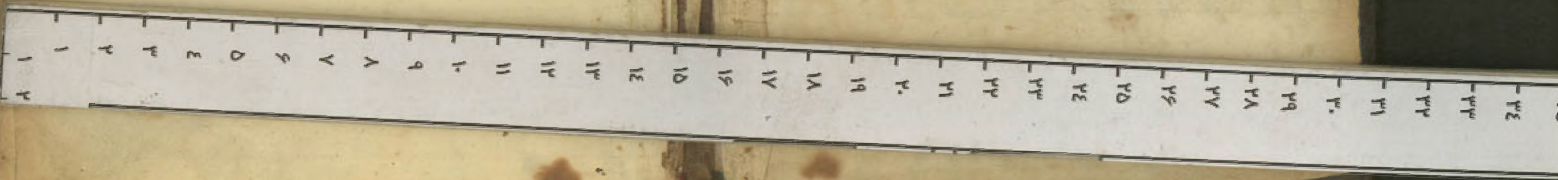


مجموعه کتب خطی

شماره ثبت کتاب

۴۸۵۱۳

مغزی



کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب ترجمه جلال‌الدين راجی (جلد ششم)

مؤلف مولانا محمد نصیر علی (نقد مجلیس اول)

مترجم

شماره قفسه ۹۷۴۴۸



بمهر کتابخانه

سازمان اسناد و کتابخانه ملی

۲۰۸۵۱۳

مستوفی



۱۳۴۸
۲۱۵۸۷

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
الذين هم خلائفة
الله في الأرض
والذين هم
أئمة الهدى
والذين هم
أركان الدين
والذين هم
أركان الدنيا
والذين هم
أركان الآخرة
والذين هم
أركان الكون
والذين هم
أركان الدارين
والذين هم
أركان السموات
والذين هم
أركان الأرض
والذين هم
أركان الجبال
والذين هم
أركان البحار
والذين هم
أركان السحاب
والذين هم
أركان الرياح
والذين هم
أركان البرق
والذين هم
أركان المطر
والذين هم
أركان الشمس
والذين هم
أركان القمر
والذين هم
أركان النجوم
والذين هم
أركان الكواكب
والذين هم
أركان السموات
والذين هم
أركان الأرض
والذين هم
أركان الجبال
والذين هم
أركان البحار
والذين هم
أركان السحاب
والذين هم
أركان الرياح
والذين هم
أركان البرق
والذين هم
أركان المطر
والذين هم
أركان الشمس
والذين هم
أركان القمر
والذين هم
أركان النجوم
والذين هم
أركان الكواكب



۱۷۳۴۸
۲۰۸۵۱۳

کتابخانه مجلس شورای ملی
تاسیس ۱۳۰۲
شماره ثبت ۱۷۳۴۸
شماره قفسه ۲۰۸۵۱۳
تاریخ ثبت ۱۳۴۸
تاریخ قفسه ۱۳۴۸

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على اشرف خلقه محمد وآله
الطيبين الطاهرين **باب اول** در بيان آنچه وارد شده است در لعن
بنی امیه و بنی عباس و کفر ایشان و دوران چند با شمس **باب اول** در بیان
آبائی که دلالت بر کفر ایشان میکند و آنها بسیار است شیخ طهرانی
رحمة الله علیه در تفسیر قول حق تعالی که میفرماید و مثل کلمة خبیثة
تکبر عن خبیثة اجنت من فوق الاضواء من قرأها من قرأها انقضت
امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که مراد حق تعالی از این کلمه بنی امیه اند
که از برای ایشان ثبات و بقای نیست و در تفسیر این آیه که ترابا الهم
بناء لواءهم افسه کفر و اهلوا قومهم و اولیاءهم یصلونهم
و یبکونهم از حضرت امیر المومنین علیه السلام روایت کرده است که مراد
از این آیه کفار قریش و اشرار ایشانند از بنی امیه و بنی مغیره اما
بنی امیه پس ایشان را فتنی مهلت دادند و از ما بنی مغیره پس فتنای
شما را و در باب ایشان کفایت نمود در روز بدر و در تفسیر و بیان
الروایة التي اريناك في لسان النجاشي و النجاشي الملعون في القرآن
و یخوفهم فیما ینبئهم الاطغیا ناکبیرا از صاحبین علیهما السلام نقل شده

درهم

گروه است که مراد از نجاشی ملعون بنی امیه اند و این باجماع پسندیده معتبر
از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آنحضرت فرمود
که از برای کفر و باطلست یکی بنی امیه است و دیگری آن مذهب **کلمه** که
که مراد از آن مذهب طائفة از آل ابی طالب است که منسوبند به مذهب بنی امیه
از وی مشکلی بصری و او سر شیخی بود که بصره را حاکمیت میکرد از نشن
در عثمان و از برای او قایم مشهور است با اهل اهواز و از جانب حجاج
لعین و آل خراسان شد و پیوسته و میبرد در خراسان و چندی مرده بود
پس و آل خراسان شد و ایشان پیوسته و آل خراسان بودند از جانب
بنی امیه و بنی عباس و سابقا دانستی که کفر در باطن قرآن بود و غیر آنند
کفر بنی امیه و بنی مذهب خراسان بود و علی بن ابراهیم در تفسیر این آیه و لورنی
از و حقوا علی النار فقالوا لایبنا نرفو لا نکرزب لایاوت رینا و نلوه
من الموشی روایت کرده است که این آیه در شان بنی امیه نازل شد است
بل بعد از هم ما کانوا یخفون من قبل یحیی بنی امیه افشا میکردند از علل و
امیر المومنین علیه السلام و لورقوا لعلادوا لانه و اعنه و انهم لکان یرون
یعنی اگر بدیدند که هر آینه خود خواهند کرد از آنچه بنی امیه کرده شده بودند و
بدروستی که ایشان دروغ گویانند و در تفسیر آیه شتر الدواب عند الله
الذین کفروا فهم لای یرون انهم من بنی امیه امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده

که بر او انبیا شش خلق و حرکت کنند بنی امیه الله وایشانند که فرات که بر
فرات ایامی نماند و رفت و ایضا در نفسی حکم خبیثه روایت کرده است که اهل
بنی امیه با سعاد با لاف می رود مگر قلی اذایشان و چنین روایت کرده است
ابو الحارث و در نفسی و سکنم فی مساکین الذین طموا انفسهم و به
تبین لکم کیف تغفلوا عنهم تا آخر روایت کرده است که بر او این کتاب
بنی عباس است که حق قبا بایشان میزاید که ساکن شد اند در سکنها
آنها که ظلم بر نفسهای خود کرده اند یعنی آنها که هلاک شد اند از بنی
و ظاهر شده است برای شما که با چه کردیم بایشان و در نفسی و باطن
المرء یا انبیاء تا آخر روایت کرده است که حضرت رسالت پناه صلی
علیه و آله در جواب دیدند که میفرمود چند بر سر آنحضرت با لاف می روند پس آن
حضرت باین سبب اندوهناک گردید و حق قبا این آیه را نازل نمود و صاحب
کتاب پسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده است که فرمود
الکم غلبت الروم در شان ما و بنی امیه نازل شد است و ایضا از حضرت
علیه السلام روایت کرده است و این اشاره است با حق بعد از این خواهد آمد که بنی
اصل ایشان از روی است و علی بن ابراهیم در نفسی ان الذین ینادون و یقولون
اللی بن سکنم انفسهم از معنوی الی الا فیه فیلک و به روایت کرده
که چوبه بنی امیه در روز قیامت جزای احوال خبیثه خود را فضل نمایند بر نفسهای

خود غضب کنند و بر جزو خشنود که در نفس در آنجا نماند بایشان رسد
که غضب و خشم خدا بر شما بیشتر است از خشمهای شما بر نفسهای خود و این
با بیهوشی است معتبر روایت کرده است که نظر بنی مالک گفت که بخیر است حضرت
امام حسین صلوات الله علیه عرض کردیم که ای ابوعبد الله من اضر به انقول
خدا ی عز و جل که میفرماید هذان خصاله اخضعوا فی رقیبهم حضرت فرمود که اهل
این آیه ما و بنی امیه ایم که با یکدیگر عدل و عدل و شرفی کردیم و رواه خدای عز و جل
ما که شرف خداوند عالم راست گفته است و قصه بنی امیه کردیم و ایشان تکذیب
نمودند و ما و ایشان خشم یکدیگر کردیم در روز قیامت و شیخ طوسی رحمه الله
روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله چون بقیع رسید سیاحت فرمود
که اهل پیش ازین انقبه بکنند بر سر حکم این اهل العاصی بنی از روی
چشم و دهان خود را بچ غود حضرت فرمود که که گوشتی بخورد از برای
شیر برای او ضایع است باز حکم امین است عز انور پس در آنحال حضرت را
فکر بر او افتاد او را فزون کرد آنمونه از دعای آنحضرت و دیوانه شد
تا در ماه همد از آن فاقه شد پس حضرت او را از بدین اضران غور و این
بشد معتبر روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله ابر سفیان را آورد
و چون لعن کرده است اول روزی بود که حضرت از آنکه بر وزن امل بر او برای
عجبه بسوی مدینه ابر سفیان از شام میآمد پس حضرت را سب میکرد و وقت

و تقدیر بنمود و خراسان که حضرت را از او کند حق قضا است و او را از حضرت منع
کرد و دوم روزی بود که شتران اهل مکه را که از شام برگشته بودند ابو سفیان
آنجا دانست از حضرت منع کرد و آنرا پس خدا و رسول او را لعنت کردند و سیم روز
احد است که ابو سفیان لعین گفت بکنند باش ای هبل رسول خدا صلی الله علیه
و آله فرمود که الله قضا علی و اجل سم ابو سفیان که گفت که این برای ما عزت است و ازین
شمار غنی نیست رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود خدا سزای ماست و از زبان
شما سزا نیست چهارم روز خندق بود و حق که ابو سفیان با جماعت قریش آمد
بجود و حق قضا ایشان را غنیمت برد و انید پس حق قضا ابو سفیان و اتباع و انصار
او را در سوره اعراف کافران است و معویه در آنوقت شریک و دشمن خدا
و رسول بود و پنجم در روز حدیبیه بود که شریکین قریش از حضرت قراضه کردند
از خزانه حرم و شتران حضرت قراضه کردند که در قرآن نگاه برد پس
رسول خدا صلی الله علیه و آله طواف نکرد کعبه را و بنا ساخت راجعاً بنیاد و درین
خدا و رسول او ابو سفیان را لعن کردند و ششم در روز اعراب بود که ابو سفیان
با جماعت قریش آمدند و عاص بن طلیل با جماعت هوازن و غنیمه بن حصین با جماعت
عطفان آمدند و گروه بنی قریظه با ایشان و علقه یارید دادند پس رسول خدا
صلی الله علیه و آله پیشوایان و بزرگان ایشان را با اتباع لعنت کرده است و زود
است که اما پیشوایان پس در میان ایشان سوز و تحمید و ناجی نیست هفتم روز

عقیقه

عقیقه بود که و از ره نفرانی امیه و بنی نضیر از سایر خلیفان در عقیقه خدا
هلاک حضرت کردند پس رسول خدا صلی الله علیه و آله لعنت کرد آنهارا
که در عقیقه بودند غیر آنحضرت و ناقه او و سائق و فائق او و هر که ملعونند و قسب
راوندی پسند نصیب از این عباس و وابسته کرده است که ابو سفیان ملعون
روزی بنی رسول خدا صلی الله علیه و آله رفت و گفت یا رسول الله بخیر ای محمد
از تو سوال کنم حضرت فرمود که اگر بخیر ای من ترا میسوزم پیش از آنکه سوال کنی
گفت ای محمد فرمود که بخیر ای رسول کنی ای محمد از من گفت بلی یا رسول الله
اینا بخیر استم سوال کنم فرمود که عمر بن شعث و سه سال است ابو سفیان
گفت من کوای میسوزم که قداسه کنی حضرت فرمود که بزبان میسوزی نه بدل
این عیا سوگند بخدا سوگند که ابو سفیان منافق بود روزی مادرنا حبه نشسته
بودیم ابو سفیان در آنوقت کور شد و بود در آنجا حاضر بود و علی علیه السلام در میان
ما بود و روز آنکه آنحضرت را رسول الله گفت ابو سفیان در آنجا کشته
که از او اندیشه باید نمود یکی از اخبار آن گفت که ابو سفیان گفته نظر کن
باین برادر هاشمی که اسم خود را در کجا قرار داد پس حضرت را این امر رسید
فرمود ای ابو سفیان خدا چشمهای تو را کور کرد و خدا چهره تو را کور کرد و خدا
در قرآن فرمود است و در قصه اللک ذکر است یعنی بلند کردیم ذکر تو را ابو سفیان
گفت خدا چشم انکس را کور کرد و خدا که گفته کسی از بنی هاشم در اینجا نیست و عیاشی

روایت کرده است که ابو جعفر ثمالی تفسیر نماز است و اما ذکر و یا به اعتقادنا
 بینه فاذا هم قبل سجد را از حضرت امام محمد باقر علیه السلام سوال کرد
 فرمود که این آیه در باره اولاد عباس داخل شده است پس چون ایشان
 ولایت علی علیه السلام را ترک کردند و ایشان را مورد برونه با به پس چون ثمالی
 ایشان را کفره و ایضا تفسیر این آیه را از حضرت صادق علیه السلام سوال کرد
 حضرت فرمود که من ثمالی بنی امیه را بینه و ناکاه کفره و بنی عباس را جوق
 و علامه کفره و ایضا در تفسیر و ما جعلنا الزمیا التي ادینا که از
 امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در حاکم
 دیده که زید بن زفری بیکر و عمر و الشجره المهنه یعنی بنی امیه
 بر بنی آنحضرت بالا رفتند و مرد مرا قهری از بن بر میگذاشتند و ایضا
 پسند مقبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که رسول خدا صلی
 علیه و آله روزی صبح کرد با حرم و اندوه عرض کردند یا رسول الله سبب
 حزن شما چیست فرمود درین شب بنی امیه را دیدم که بر زمین بالا می رفتند
 گفتیم ای پروردگار این در صیقه من خواهد بود حقیقتا فرمود که بعد از آن
 خواهند بود و در روایت دیگر گفته است که رسول خدا صلی الله علیه و آله
 در خواب دید که بنی امیه بر بنی آنحضرت بالا می روند پس هر یک از ایشان
 که بالا می رفتند حضرت محزون و غمناک و آنها که حضرت دیده بود و از دره

از بنی امیه

از بنی امیه بودند پس چنانکه نزد آن حضرت آمد و گفت بنی امیه ما مالک
 نمی شوند چیزی را مگر آنکه اهل بیت نرو و ضعف آخر ما مالک میشوند **مؤلف**
 گوید که تخصیص او در روایت خلطای بنی امیه را بد و از به شاید برای آن
 باشد که حضرت این دو از به کسی پیشتر از سائر ایشان باشد زیرا که بعد از ایشان
 پیشتر از بنی بود از برای آنکه اول ملوک ایشان عثمان بودند بعد از آن معاویه
 و بعد از او یزید بود و بعد از او معاویه بنی نضیر بود و بعد از او مروان بن
 الحکم بود و بعد از او عبد الملک بن مروان بود و بعد از او ولید بن عبد الملک
 بود و بعد از او سلیمان بن عبد الملک بود و بعد از او عمر بن عبد الغفران بود
 و بعد از او یزید بن عبد الملک بود و بعد از او هشام بن عبد الملک و بعد
 از او ولید بن یزید بن عبد الملک بود و بعد از او یزید بن الولید ناقص بود
 و بعد از او ابی لهیم بن ولید بن عبد الملک بود و بعد از او مروان بن محمد بود
 و عباسی از ذوالره روایت کرده است که یوسف بن حجاج صدیق علی بن
 الحسین علیه السلام بود روزی بر زنه خود داخل شد یعنی برادر حجاج و خواست
 که با او نزدیکی کند زنه گفت تو درین ساعت نزد من آمدی یوسف چو به اینها
 شنید حیران گردید و بنی حضرت امام زین العابدین علیه السلام رفته و این قصه برای آنحضرت
 نقل کرد حضرت او را امر کرد که بر پیش آن زنه نرو و پس از آن زنه بعد از آن حجاج را
 زابید و حجاج پس شیطان است **مؤلف** گوید که شیطان بصورت یوسف

شد و یازده یوسف زنا کرد و حجاج از نطفه شیطان بهم رسید و این شهر آشوب رها
کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله را نظر عباس افتاد و دید که دو جامه سفید
کرده است فرمود که او جامه سفید پوشیده است و اندک چیزی را بر سر او نهاده که اگر
دخترهای سیاه خراشد پوشیده و از قباچه طبری روایت کرده است که این جامه برای
سالم لواء نصرت فرستاد و که در آن چهارده نعل بر وزن آن سفید بود و بر سر کلاه
نوشته بود از خاندان آل نبی و یا کرم خاندان و آن الله علی نصیرهم لعنهم الله رسول الله
ارقم غلام خود را سر کرد و که کفیل کرد و با او از مختلفه از جامه ها و چون لباس سیاه را
او بر سر سیاه و در میان هر رنگها اختیار کرد و برای زیاده هیبت آن در میان او نهاد
مخالفه بنی امیه و دهان بنی امیه را عید الله بن عباس روایت کرده است که رسول
خدا صلی الله علیه و آله فرمود ای برادر من از فرزندان قریش و ای برادر من از فرزندان
من گفته یا رسول الله آیا از من میدی که خود را نصیب تمام حضرت فرمود که تقدیر الله
واقع شد نیست بدست من که اسباب در فرزند من خواهد بود و کلینی پسندیده است
صادق علیه السلام روایت کرده است که فرموده رسولی که خدای عز و جل شهورت مردان بنی امیه
از ایشان نفع کرد و فرزندان ایشان داد و بشیعیان ایشان نیز چنین کرد و بدین رسولی
عز و جل شهورت زنان بنی امیه را از ایشان نفع کرد و بدین روایت ایشان داد و بشیعیان
ایشان نیز چنین کرد و امضا کنند معنی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است
که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله از مسجد خود بیرون آمد و روانه مسجد
الحرام

الحرم

آنحضرت که شش پادشاه حضرت با و فرمود که و بیست و پنج مردم از آنروز داشتند که بیست
حدیث و سخن خلق را بشنود و امضا کنند معنی روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام
که چه صورت من آمدند و او را نیز عایشه آوردند که بنزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله
برد که برای او دعا کنند چنانچه او را نیز بیست حضرت فرمود که در وقت ازین و بیست
و نوزده را در آن کشته که چنین کات دارم که حضرت فرمود که آنحضرت او را لعن کرد و شیخ
محمد بن الحسن بطریق اسدی از ابا ذر در حدیث روایت کرده است که رسول خدا صلی الله
علیه و آله فرمود وقتی که آقا ابی المصحب پیوسته رسید ملا خدا را اسباب دولت خود
و بنیکان خدا را در شکاف خود خواند و دین خدا را حاضر کردند و حضرت در آن
از او چیزی را روایت فرمود که از آن کشته است که از ابا ذر روایت کرده است که از ابا ذر
پس بهم رسید و از برای سر دادن حکم نه پس و طبری و غیره روایت کرده اند که
پیغمبر صلی الله علیه و آله مالی را قسم میکردند حکم ملعون گفت ای محمد از خدا بزرگتر
حضرت فرمود خدا لعنه کند ترا و لعنه کند آنچه را که در صلب تو هست یا فرستاده است
میکنی و حال آنکه من محبوب خدایم پس او پیوسته و پیوسته و پیوسته و پیوسته تا آنکه
عقبات مالک شد و ایشان را داخل مدینه کرد چنانکه سابقا داشتی و غلبه بر مدینه و بنی امیه
و بنی امیه و آنکه فاقه الحارثی را از آن کشته است که از ابا ذر روایت کرده است که از ابا ذر
نازل شده است و ای برادر من او پیوسته رسید و از آن میگذشت که پیوسته و پیوسته و
اسلام نما و او را با سیکر و پس بعد از آن اسلام آورد و ما خندیدیم و خندیدیم و خندیدیم

الحرم

آنکه در شان عبد الله بن عمر نازل شد و این ای حدیث روایت کرده است که مصعب بن
 زبیر بخدا در گذشت و صاحب کامل قهائی گفته است که امیه غلام روحی بود از عیال
 چون عبد الله شمس و روزی که پادشاه پسر خروار را چنانکه زید بن حارثه را زید بن حارثه
 و بعضی گفته اند که عبد الله شمس برای تجارت به شام رفته و امیه غلام قضا را بر او عید
 آغوش نهاد از قضا به خبرید و با خود یک بره و قرصه خروار و از قول صادقین علی السلام
 که سواد از آن غلبت الروم بنی امیه اند و از اینجا ظاهر میشود که مصعب عثمان و مصعب
 ایشان صاحب عتقه خلافت نداد و زید را رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که آنرا بایه
 انقرضت یا شفاء و مولف کتاب المزامالتراصب گفته است که امیه از مصعب عبد الله شمس
 نبوی بلکه از اهل و عوم بود و عبد الله شمس او را بخود ملحق گردانید پس جرج بنی امیه
 نیست بلکه ملحق با او شده اند و قصد این این قرا حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است
 نامه معروفه برده بود که بنی امیه لضاف اند نسب هیچ پسوی عبد مناف ندادند
 از قریش و از عبد مناف نیست بلکه ایشان را بعد مناف چسباندند و مصعب شرفا
 که این سخن حضرت را انکار کنند **باب** آنچه جاری شد بعد از قتل عثمان از فتنه و قیام
 و عروج و غیره **باب** در بیان بیعت حضرت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و آنچه جاری
 شده است بعد از آن از نکات تازه و جمل این ای حدیث روایت شده در شرح نهج البلاغه
 گفته است که علی علیه السلام در روزی که زید را باو پیوسته کرده بود فرمود که ای زبیر من ستر ستم
 با من مکرکی و پیوسته مرا پیش کشی زید گفت که من ترس که این از من هرگز نخواهد شد حضرت

فرمود

فرمود که خدا از برای من بر تو گواه وکیل است زید گفت علی گواه و وکیل است بین
 و چون سرورم با حضرت پیوسته گردید حضرت نامه جمعی فرستاد که بر مردم عثمان گذاشتند
 بی آنکه مشورتی از بنی امیه و بعد از آن از روی مشورت اجماع غرورند بر بیعت
 و چون نامه من بشنید بیعت کن از برای من و اشراف و بزرگان اهل شام را پسوی
 از جانب خود و چون رسول حضرت بر مصعب وارد شد و مصعب نامه حضرت را خواند و
 از بنی عیسی و طلحه و نامه بنی عیسی و علم نداشت باین حضرت بسم الله الرحمن الرحیم
 این زبیر امیر المؤمنین از مصعب بن ابی سفیان سلام فرمود و اما بعد بدین سنی که من بیعت
 از اهل شام کردم و هم ایشان سوگند یاد کرده اند و برای آن پسوی باو بگویند
 که پسوا مطالب ترا سبقت نگیرد پسوی آنها بدین سنی که جای نیست که خطا کنند تا این
 شما را بعد از گرفتن این دو بلاء و از برای طلحه و عبد الله پیوسته گرفتن از اهل شام
 که بعد از آنرا اول اطاعت کنند باید که آنها را نمای طلب خود عثمان را و مورد بر آنجا
 کردند و خود عثمان را و باید که درین باب سعی و کوشش نمای تا خدا شما را غایب گرداند
 و دشمنان شما را بخت و دل گرداند پس چون این نامه بر زید رسید بانه شاد گردید و طلحه
 باه خبر داد و نامه را برای او خواند و شکت نداشتند بر آنکه مصعب خبر فرستاد و اصحاب ایشان
 پس برای آن دو معلوم متفق شدند بر آنکه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام این ای حدیث
 گفت پس زبیر و طلحه بعد از چند روز از بیعت حضرت بنی زید آن سرور آمدند
 یا امیر المؤمنین بختی و اخشی که با چه سبک داشت در خلافت عثمان زید را که برای

عثمان

برقع بنی امیه بود و اکنون خدا خلافت را بنزد او پس با دانی و عامل فرمود و آن در بعضی
از بلاد حضرت با ایشان فرمود که راضی گردید بقتضای حق و حکم او تا من رای خود را
بنام خود بدمی که من شریک نمیکردم و اما من خود کسی را که راضی باشم بدین
وامانت ادا نماند که خود کرده او را شتابم باشم پس آن دو که عود ما بپوش گشته
از فرزند حضرت برگشتند پس بعد از آن از حضرت اخذ طلبیدند که عود بجا آورده
در وایت کرده اند که ایشان از آن حضرت طلبیدند که ایشان را حاکم کوچه
و محله گردانند حضرت فرمود که هر کس را بخواهید که من چون ولایت ایشان نهاد
بجز آنکه بآب آمده اند از عود طلب کردند حضرت با ایشان فرمود که شما ادا ده
عود ندارند پس فرمود که اگر نه که عرض ما بخواهیم و بگفته بپوش بپوش بپوش بپوش
عود دارم پس باز در یکراست ایشان بیعت گرفت و سوگند های سنگین یاد کردند
برو تا عود بیعت و بعد از آن حضرت فرمود که هر کس را بخواهید که من چون ولایت ایشان نهاد
که در یکراست ایشان را بخواهید که بپوش بپوش بپوش بپوش بپوش بپوش بپوش بپوش
گشته یا امیر المؤمنین که بپوش بپوش بپوش بپوش بپوش بپوش بپوش بپوش
الهی طاعت شایسته و من شایسته را ادا کرده ایشان اسیر میسب یعنی ایشان را بپوش
پوش و رفتند پس بپوش بپوش بپوش بپوش بپوش بپوش بپوش بپوش
مانند و اما از روی که با او بیعت کردیم و چون این سخن ایشان بپوش بپوش
فرمود که خدا و در کردار ایشان از روی که با او بیعت کردیم و چون این سخن ایشان بپوش بپوش

عمر

عقرب خود را بگشتن خواهند رسانید بیدرین گشته با و بپوش بپوش بپوش بپوش
اداره عمر ندارند بنزد من آمده اند بپوش بپوش بپوش بپوش بپوش بپوش بپوش
گشته که بپوش بپوش بپوش بپوش بپوش بپوش بپوش بپوش
بگشته و دهند و این شیرین کار و روایت کرده است که بپوش بپوش بپوش بپوش
سایه علیه و آله و سلم و انصار از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام جمع شدند و در میان ایشان
برو تا عود بیعت و بعد از آن حضرت اخذ طلبیدند که ایشان را حاکم کوچه
و محله گردانند حضرت فرمود که هر کس را بخواهید که من چون ولایت ایشان نهاد
بجز آنکه بآب آمده اند از عود طلب کردند حضرت با ایشان فرمود که شما ادا ده
عود ندارند پس فرمود که اگر نه که عرض ما بخواهیم و بگفته بپوش بپوش بپوش بپوش
عود دارم پس باز در یکراست ایشان بیعت گرفت و سوگند های سنگین یاد کردند
برو تا عود بیعت و بعد از آن حضرت فرمود که هر کس را بخواهید که من چون ولایت ایشان نهاد
که در یکراست ایشان را بخواهید که بپوش بپوش بپوش بپوش بپوش بپوش بپوش بپوش
گشته یا امیر المؤمنین که بپوش بپوش بپوش بپوش بپوش بپوش بپوش بپوش
الهی طاعت شایسته و من شایسته را ادا کرده ایشان اسیر میسب یعنی ایشان را بپوش
پوش و رفتند پس بپوش بپوش بپوش بپوش بپوش بپوش بپوش بپوش
مانند و اما از روی که با او بیعت کردیم و چون این سخن ایشان بپوش بپوش
فرمود که خدا و در کردار ایشان از روی که با او بیعت کردیم و چون این سخن ایشان بپوش بپوش

عمر

واین اسراخر تمام حق اهد شد و در بیامد از دست کرد و گفتند ما زودتر از یک ماه
بیمت کردیم برای آنکه میترسیدیم که میاید آنها الحق از ما صادر کرد و با آنکه هر دو
ایشان بعد از قتل عثمان بجای آمده بسوی مکه گریختند برای آنکه گفت پس بید
و وزیر سایر مردم بپست کردند پس سعد بن ابی وقاص را آوردند حضرت با دفر
که بپست کن گفت بپست نمیکنم تا آنکه هر مردم بپست کنند و بخدا سوگند که این بپست تا آن
من ضرری بتو نخواهد رسید حضرت فرمود که و ارا اکنید و بپست این عمر را ای زید
حضرت با دفر بدگ بپست کن گفت نمیکنم تا آنکه عمر خانی با حق بپست کنند حضرت فرمود
که کنیز و ضاقتی بدگ بپست کنی تا اسم مالک است بپست و عفر که بگزار کرد و از
بزم حضرت فرمود که کنیز ایتم پس ایضا بپست کردند مگر چند نفر که از جمله ایشان
برد که بپست مالک و حسان بن ثابت و سلم بن فضل و ابوسمید خدی و محمد بن سلمه
و تمام بن بشیر و زید بن ثابت و کعب بن مالک و رافع بن خدیج و ضحاک بن عیسی و
عجرب که این اشقیاء عثمانی بودند پس تمام بشیر و سلمه انکشته بریدند تا آنکه نزد عثمان
گفتند با آنکه حاضر کردند عثمان را و آنجا حاضر گشته بودند و تمام نیز رسا و بر سر و بر سر
آه جاس را با آنکشته تا آنکه بپست و بپست اهل شام آنرا میدیدند برای عثمان و غصب
و ایضا این ای الحادید و بشیر و سلمه را باقی چند اسکاف و ایت کرده است که گفت
بعد از قتل عثمان در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله جمع شدند و در آنجا همه سخن
گفتند پس اهل بیت بن شام و در آنجا بن واقع و مالک بن عجلان و ابوجریه انصاری

و عثمان بن یاسر رضی الله عنهم با امرت علی بن ابی طالب و قسائل و سوابق و جهاد و قریب
آنحضرت را ذکر کردند پس مردم دیگر اجابه کردند و هر یک از آنجا خبر دادند از آنجا خبر دادند
در فضیله آنحضرت و خواص و پس بعضی از ایشان آنحضرت را اهل علم و تقوا دانستند
و بعضی او را بجهت سالاناد تقصیل از آن دانستند پس با آنحضرت بپست کردند و حضرت
دوم بپست خود بن شام را گرفت و آنکه سعد بن ابی وقاص و زید بن حمز و محمد بن ابی
بجاء آورد و سلوات بن جری و آل و قسطنطین و فضیله ای اهل اسلام را ذکر کرد
و ذکر کرد و اسیر بن همدان و آنحضرت را ذکر کرد و مردم با با آن ترغیب نمود و بعد از آن فرمود
که چه در رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا و طاعت فرمود مردم از هر یک از آنجا خبر دادند
عمر و خلیفه کرد و عمر بن خطاب و امیر که رفتند تا آنکه در وقت رفاق خود خلافت را بدست
قرار داد و میان شش نفر پس از خلافت بهمانه رسید پس عثمان را عمل کرد آنچه گفتار افکار
کرده اند پس حسن و حسین و کشته شدند پس بنزد آمدند اید برای بپست کردند و بپست
که هر سوری ام از شما از برای من است آنچه از برای شما است و بپست اسه آنچه در شما است
بجعتی که حق شما درهای خسته و آنجا قرار گشت پس در کرده اسه بپست شما باشد
تا در بپست شود اسرجی که شما اهل صبر و قوی و علم و بپست حق که من شما را بپست
بپست شما میدارم و جاری میکنم در شما آنچه را که بپست ما و مردم پس اگر بپست کردید
با صلاح آئید از برای اطاعت من خدا یاری خواهد کرد شما را بداند که من بپست فرمود حضرت
رسول صلی الله علیه و آله از آنجا خبر دادند و بپست ما بپست که در صیانت آنحضرت و از آنجا

چون بگفت با حق با سر کردید و این دین را بایستید از آنچه حق می نماید شما را و بخیال نکنید
در امری تا آنکه میان کم آن از برای شما بدی نیستی که از برای ما از هنر اسبگری که افکار
کنید شما از روی هسته و خداوند استیافا و غرض سیدان که من کار هر روز است استیافت
صلی الله علیه و آله تا آنکه بجمع کرده و ای شما را این زیرا که گفتیم از رسول خدا صلی الله
علیه و آله که هر روز هر روز یکصد ازین دین را کرده و بیرون آوردن دین را که در این میان
و ملاک که نامه عمل او را یک شایسته پس اگر عدالت کرده است خدا او را بخانه سید هدایت
آن عدالت و اگر کرده است صراط او را بکفر از دنیا که مناسبت او از هم دور کرد
در آتش بافتد و داخل دوزخ می آید و رسول لیکن من چیده دیدم که شما از دوزخ می آید
چون می بیند برای من که قدرت کتم شما را پس بسوی عین و شما ل الشکات نوره فرمود که
نروا تا بگوید مردان چنان از شما برای دوستی دنیا و مال از روی آنکه در این ای کما
ما را از این ماحول کرد و توبه بداند هر روزی که از عا جبرین و انشا ما از اسباب خفیه
در رسول خدا صلی الله علیه و آله که برای او فضل هست بسبب صاحب پس ثواب و اجر او
و هر روزی که احاطه خدا و رسول نزد و تعدادین ملت ما کرد و در دین ما داخل شد و بیکه
ما و بر و بختین سترجید شد حق اسلام و حدود آنرا و شما ای عا جبرین که بیکه
و مال ما از خداست قسم میخوریم که شما با استویر و فضل و زیادتی برای احدی در آن
و خدا شتاب را در روز قیامت جزای شکو و ثواب کامل عطا خواهد نمود و من قرار دارم
و ثواب شتاب که نکر دانیده است و آنچه نزد خداست هیچ نسبت از برای شکو کاران و فرزند

بیاید

بیاید انشا الله سالی هست بختی که شتم تمام در میان شما و باید احدی از شما
نماند از عرب و عجم مگر آنکه بیا بدخواه آنکه پیش ازین از اصل عطا برده باشد و پیشتر
آنکه سلطان و آزاد باشد سیکسیم این قول را استغفار میکند خداوند عظیم را از برای
و از برای شما پس حضرت از این فرمود اما حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که این
چیزی بود از کلام حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که آنکارا کردند و کینه آنحضرت را در دل
گرفتند و عطا و شهادت با استویر آن در برابر آن است و داشت پس در روز دیگر برای
مال خود او چنان شدند پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام این را فرمود که اسب فرمود که اینها
نما و ایشان را ملاک و بهر باب از ایشان که ما فرستاده شد و دنیا و عطا کن و بعد از آنکه
افراد را عطا کن مثل آنچه که می آید از برای و هر کس از ایشان از سرخ و سیاه یکسانند و این
پس سهیل بن حنفیه فرمود که که امام امیر المؤمنین علیه السلام من هست که اسب فرمود که
که با و سهیل چنانکه بر سر سهیل پس بهر باب ایشان سه و بیست عطا کرد و هیچ احدی را
بدر بگری تقصیل نداد و عطا کرد و بهر باب از این من و سهیل بن الدار و سهیل بن الحاکم
از این قسم فرمود و این را می فرستاد و مردانی چند از قریش و عجم را ایشان را این
مواخنه کردند و این حکم را می فرستاد و بعد از آن این را فرستاد که عجمی از قریش
فرز داشت و طلحه و مردان و سهیل میگفت مگر فرستادند که علی علیه السلام در روز چه قصد کرد
در کلام خود پس آن ملاعین سخنان تشار و بخاندان با یکدیگر گفتند (یعنی این را فرستادند)
اما در این روز بهر بخت که میخواست در کتاب فرستادند و لیکن آنرا ایشان ازین کار

شما نزد خدا پرهیزکارترین شماست پس بعد از این که خدا را در سوره
پس اگر پیشه بگردانید و اطاعت نکنید خدا در سوره نیکو در کار شما آنگاه فرمود که
مسلمانان از شما جدا و انصاف را یافتند سیکل ازید خدا و رسول را با سلام خود بلکه
بسته سیکل در شما را با بیاد اگر از دست کوپان باشید پس بعد از این سخنان فرمود
که من ابوالحسن هر وقت که آنحضرت غنیقت نیستند اینرا میفرمود و فرمود که این
دنیا که شما هیچ کرده اید از زمین کنید آنرا و غنیه باه میمانید و برای آن غنیقت
و خوشنود بگردید خانه و منزل شما نیست که از برای آن خلق شده باشید پس شما را
فریب ندهد این دنیا را غنا که شما را از آنکه صد فرموده اند و تمام کند بخت
خدا را بر خود بصیر فرموده بختهای خود بر طاعت خدا و ذلیل و متاثر شده
بجایگاههای او اما این دنیا پس از برای احدی در آن دنیا نیست و من شما را از آنستم
خدا است و آن مال خلاست و شما ای مسلمانان بلند کار خدا کنید و انبات کتاب
خدا در میانه ما است و باده اقرار کرده ایم و حکمهای آنرا تسلیم نموده ایم و عهد میکنیم
ما ظاهر است پس هر که باده را ضی نکرده و برود هر جا که خواهد بدین سستی که میگذشتند شما
خدا و حکم کند بحکم او و حقیقتا خدا گرفت پس بعد از این سخنان از منم فرمود آمد
و در کتفان شما آنگاه آنرا برین باس و بعد از این چنین فرمود که این طاعت
فرستاد و او را بعد از این سجده نشست برود و وجهه نیز در صحنه آمد و نشستند
حضوره با خدا فرمود که شما را بخدا سوگند میدهم که آیا از روی رغبت میفرمودی

از روی

از برای بیت رسولان حاضرید و من از آن کاره مردم گفتند بل فرمودی آنکه کسی
شما را چیزی و قدری نماید من بیت و عهد کردی گفتند بل فرمود پس چه چیز یافت
شد شما را بر اظهاری که اوست از آن عروه ای گفتند ما با این بیت کردیم که کارها را
بمشورت ما بکنی که بشما با آنکه مشورت کردی در آن و از برای ما فضل و زیادت باشد
بر غیر ما و تو قسم میکنی فی را و حکم میکنی بی مشورت و اطلاع ما حضرت فرمود
آیا شما را از حق واجب منع کردم و ظالمی باه سبب نیتا کردم گفتند نه بعد از آنکه
فرمود آیا چیزی از فی را برای خود گرفت گفتند معاذ الله که چنین کرده باشیم فرمود
آیا حقی وارد شده است یا حکمی واقع شده است برای احدی از مسلمانان که باده
برود یا ضعیف کردیم از آنکه گفتند معاذ الله فرمود پس بچه سبب کراهت داشته
امیر را حتی آنکه مختلف از من نموده ای گفتند کراهت ما بسبب آنست که تو حاضر
همین الحظ واجب کردی در قسم و حق ما را مانند حق دیگران قرار دادی و مساوی
ما را با کاف که مثل ما نیستند در وقتی که ما آنرا ایشتمارها و غیره های خود تحصیل
کردیم بظلمه و قهر از آن جماعتی که اسلام آورده اند از روی کراهت حضرت فرمود
آیا آنچه ذکر کردید از اختیار کردن من خلافت را پس بخدا سوگند یا و میکنم که من غیبتی
بیکر و مت و ولایت نداشتم و میکن شما مرا بسوی آن خواندند و من ترسیدم که اگر
قبول نکنم امت خدا را خوار و ذلیل و محروم از آن من در سید نظر کردم در کتاب خدا و سقت
رسول و پس حکم کردم آنچه را که مرا با آن قرار دادند که روند و انکسار ما بیت کردم و بختا آنرا

برای شما و غیر شما و حکمی واقع می شد که در کتاب خدا و سنت رسول او
حکم و بیان او نمی بود و محتاج بشیوه و هر آینه با شما مشورت میکرد
و اما تقسیم اموال بر وجه تنسویه پس آن حکمی نیست که من بانه او را کرده است
یا قسیم با شما که رسول خدا صلی الله علیه و آله را که یان حکم کرد و کتاب خدا
با ناطق است و آن کتاب نیست که باطل بانه و نه در از جمع جهت و از نزد حکم
حمید ناذک شد است و اما آنچه گفتیم که بنی راسخ است و رها و غیره تحصیل
و من شما را با دیگران مساوی کرده ام قبل ازین قریب اسلام را خبر می کرده اند
بشیرها و نیزه های خود و رسول خدا صلی الله علیه و آله را که ایشان را در تقسیم تقبیل
نداد بلکه تنسویه نمود میان ایشان و غیر ایشان و خدا در روز قیامت سبقت
کمی بخواهد و چهار دگشت و کان از سر و دانی می دهد و بخدا سوگند که منیت از برای
شما و من از برای غیر شما از دین سکر این تقسیم سویم و خدا از لای ما و در لای
شما را استخراج کرد اند و عطا کند و اها ام نماید با شما صبر را پس فرمود که خدا
در حکم خود بر این حق دایر بیند و امانت نماید و جوهر و ظلم را بر بیند و آنرا در نماید
و شایع طریقی علیه السلام ازین روایت با این معنی است مستند روایت کرده است در آن
روایت مذکور است که آنحضرت فرمود که من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که
می فرمود هر که دانی و دین من است من بعد ازین روز قیامت او را بر پای صراط
سوارند و ملائکه نامه عمل او را می کشانند اگر عداوت کرده است بسبب آن سخنان
می باید

و باید و اگر چه روز قیامت کرده است صراط او را می کشانند که مفاصل و بندهای او
بان سبب از یکدیگر جدا می شود چنانکه که بنی عصفوی از او تا عصفور دیگر با فصد سال
دور کرد و صراط ایشان را به کرد و او را عضو او که با خش برسد یعنی و رو کرد
بود این ابی لهذیب بعد از آنکه این حدیث گفت اگر کسی گوید که او یکی از بنی قریظه
باشد تقسیم کرد چنانکه امیر المؤمنین علیه السلام کرد و مردم قبل او را انکار نکردند چرا که
که او یکی بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله را که مفاصل تقسیم کرد و مردم عادی داشتند
تقسیم رسول خدا صلی الله علیه و آله را که بان سبب تقسیم بود بگوید انکار نکردند پس در
خلافت گرفته قسمت با تقسیم را تغییر داد و مردم بانه افسد گرفتند و قسمت او را
فراموش کردند و با این تفصیل عطا عادت کردند و مدت خلافت عمر طول کشید
که زنا و سکر و فساد و مال در روی ایشان رسوخ کرد و آنها که مظلوم و محروم شدند
قتلعت کردند و بیست تاع عادت کردند و هر یک ازین دو طایفه خان فیکرند که این
حالت تغییر خواهد یافت پس بعد از عمر عثمان و الحشاء و عثمان عمل کرد آنچه را که عمر
باب میکرد پس عادت فلق از آن سخت تر شد و هر کس که با سر عادت کرد منارفتش
صعب است پس چنانچه نماز با این المؤمنین علیه السلام بر کشت و خراست که می و بر این طایفه
رسول صلی الله علیه و آله را که بر کرد و مردم دشوار بود بعد از آنکه بیست و دو سال در آن
فاسد شده بود پس آنرا انکار کردند این ابی لهذیب از طریق و غیر او روایت کرده
که مردم بعد از آنکه عثمان پیوسته و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آمدند برای بیست و

ابایکرو و میز بود که غیر مراد طلب کشید که رو کرده است امری که از برای آن روهای
و رنگهای متعدد است که عقلمها و در آنها ثابت نیانند و در عرض کردن در آن
چهار قسم میگردد هم که این امر را قبول کن ای انجمنی که چه فتنه در اسلام حادث شده است آیا
اندیشه نمیکشی که اسلام از بسا به برود حضرت قیوم که اگرین اجابت شما کنم میگوید
خواهم شد در باب شما آنچه را که بسلامت و اگر دست ازین بر میدارید من مانند یک پسر شما
خواهم بود و اطاعت خواهم کرد هر که را که شما و ای کردار این گفتند ما از قیومنا وقت غیابیم
با تو بیعت میکنیم حضرت قیوم فرمود اگر ناجا داد است به بیعت من پس در سجده چپ شویید
که بیعت من تنها مختص شد بلکه باید بر شما ای مسلمانان و در حضور را نشانی باشد پس
حضرت در سجده رقت و خلق با آن جناب بیعت کردند و طایفه و قبیله نیز باین حضرت بیعت
و ایضا روایت کرده است از ابراهیم بن حنیف که گفت طایفه و قبیله پیش از آنکه بجناب مکه
روند بهین طایفه را به بیعت حضرت امیر المومنین علیه السلام فرستادند و گفتند ما و کم این المومنین
میگویند که بکرای ابراهیم بن حنیف را با از قیومنا راست و بمان ما از قیومنا امید شده است و حال
آنکه ما خلافت را و امام را از برای تو مهیا کرده ایم و مورو را بر عتقاد شوی و شایسته ایم تا گشته شد
پس چه مردم ترا طلب کردند برای امری ما بیعت بسوی تو انجمن و با تو بیعت کردیم و در
اعراب را برای تو ذلیل کردیم و بسبب بیعت کردن شما جاده و انضا را گردیدیم تا آنکه خلافت
برای تو ممکن و مهیا شد اکنون سبب برای خرد گردید و ما از تو نمردی و ما را انت
و حکم بین جلیل و غیر ایشان از اعراب ما انت اسر خود گردانیدی و امید ما را از خود

گردانیدی

گردانیدی پس چه فتنه بین طایفه امی رسالت را بجز حضرت رسالت حضرت قیوم بسوی
ایشان برد و بگوید که در چه چیز بیعت رضای شما جعل رقت و خبر آورد که ایشان میگویی
که یکی از اعدا و الی حضرت گردان و دیگر بر او ای که گردان حضرت فرمود که بخدا سوگند
ایشان این بیعت و حال آنکه ایشان در مدینه فرستاد پس چگونه ایشان از این
کردیم که ایشان از او ای عرافین گردانم بر بسوی ایشان بکرای و شیخ حذرنا بید
و رسول او بر است او و مسلمانان بید و مکرر نکند و بهیقین که شما شنیده اید قول
که میز با مکه ما دارا خیز برای کساف ترا داده ایم که بلند برادر دنیا بخیر اهد و قی
شکوه از برای پرهیز کار داشته پس چه چیز طایفه بخیر ایشان رقت و دیگر بر نکشت
بعد از چند روز نیز حضرت آمدند و از آن گرفتند برای امری بگردید و حضرت ایشان را
افه داد و قسم داد که بیعت را شکست و مکر نکند و جماعه مسلمانان را بر آن که نکند و بعد
چنانچه ای خود بدین بر گردند و ایشان قسم یاد کردند بر خدا نکرند بر عهد ایشان پس بیعت
رفتند و گردیدند آنچه کردند و چون از نزد حضرت پیروید رفتند حضرت با صاحب خردی
و اندک که از راه عروق غار دره بیکم از او عذر و مکر دارند و هر که بیعت را شکست حضرت بخیر
هر که وفا به بیعت نماید خدا او را اجر عظیم عطا فرماید و شیخ منید قدس سره بیعت
از اقبال و وفای بیعت کرده است که مروی گفت ای احادیث که مرا پیروی کنید شما را
دید است و گوشه ای من آنرا شنیده است و چه مردم نزدیک المال حج شدند برای
بیعت کردند پس حضرت امیر المومنین علیه السلام بطایفه فرمود که دست را دراز کن از برای بیعت

با تو بیعت کنند طالع گفت تو را من سرور و قری سرور می شده اند که با تو بیعت کنند و آن
سوی بیعت شد آن حضرت با و فرمود و الله که من قریبم مکر از تو طالع گفت بعد از آن
که از من خونی نیست و از من اندیشه سکن که از میان من بدی و ضرری بر تو نخواهد رسید
طالع بیعت کرد و سرور بیعت کرد و بعد از آن طالع گفت که این عباس قسم یاد میکند
که اول کسی که دست بدست علی زد برای بیعت طالع بن عبد الله بود و اینجا بیعت شد
روایت کرده است که طالع روزی در پیش حضرت رسول صلی الله علیه و آله با علی علیه السلام بیعت
کردند اندوی در بیعت بی جبر و کراهت و ترس با آن حضرت بیعت و روایت بشیر عاصمی و روایت
حکیم بن جبر و غیر ایشان و اینجا بیعت شد با ابی تراب علیه السلام و گفتند یا امیر المؤمنین تحقیق کرد
بعد از بیعت چند وقت نزد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام رفتند و گفتند یا امیر المؤمنین تحقیق کرد
بسیاری و شدت خرج مدینه و کثرت عیال ما و این عطا کتایب ما فیکند حضرت
که میخواستند بیعت کنیم گفتند از بیعت مال یعنی بیعت المال آنکه عطا کتایب که ما را کتایب است
فرمود این مال را از بیعت محققین این مال طلب کنید پس اگر ایشان جمع کردند و چیزی
از حقوق خود بخواهند پس صدقات بخواهم عفو کتایب این را از خلق طلب نکنیم ایشان
نیز بخواستند داد چیزی اگر از ایشان طلب کنیم حضرت فرمود و الله که من سرور و قریبم
من ایشان فلان بیعت ایشان شد پس آن دو سالورت از تو و حضرت بیعت کردند و رفتند و اینجا
شیخ مفید قدس سره روایت کرده است که چه سرورم با آن حضرت بیعت کردند بعد از آن که
بنی امی و قاس و عیث بن سلم و صای ثابت و اسام بن زید از بیعت آن حضرت تکلم کردند

بیعت

چند نفر بعد از آن دشمنی از بیعت فرمود که شما با من بیعت کردید با آن بیعت کرده اید با من
که پیش از من بودند و اختیار در دست خلق است ما وای که بیعت نکنند پس وقتی که بیعت
برای ایشان اختیار می نیست هر ما هم واجب است که عداوت کنند و بر بیعت واجب است
نمائید و این بیعت عامه است هر کس از آن اعراض نماید از اسلام اعراض کرده است و بر بیعت
غیر اسلام دشمنی کرده است و بیعت کردن شما با من بی تأمل و مشورت نبوده و این بیعت
شما یکی نیست و من شما را از برای خدا میخواهم و شما را از برای دنیا میخواهم و میخواهم
و بخلاف شما میخواهم که من نصیحت میکنم برای دشمن و انصاف میخواهم از برای مظلوم و تحقیق
بین رسیده است از سعد و ابن سلم و اسامه و عبد الله و صناد بن ثابت اموی که بیعت
کرده است داشتند و حق میات من و ایشان ها که بیعت کردند آن بیعت حضرت فرمود بیعت
که پیش از بیعت اختیار کردند یعنی بنا بر هم شما که این امری است بیعت سیدان و این
شمار است و بیعت است که در قرآن گفته اند که اول کسی که بیعت کرد امیر المؤمنین علیه السلام
بیعت کرد طالع بن عبد الله بود و دست او را در میان آن حضرت و بیعت کرد بان سیدان
شده بود و دست آنکه بیعت کرد با حضرت بیعت کرد و اعراض از بیعت برادر افتاد و گفت ابتدا
این اسامه مثل شده است تمام بخواهند شد و بعد از سرور بیعت کردند و گفتند
که آن اعجاب عیدین دویس بود و بعضی گفته اند عرض آن حضرت که بیعت کرد
که ما را گذارید و غیر را طلب کنید نه آنکه که کاره از بیعت خود داشته باشید بلکه برای آنکه
گرمی داشت که آن قوم طاعت عداوت ندارند و آخر کتب بیعت خواهند کرد و بیعت کردند

بویان و نهایت آنرا رسانند و باطل را بجهت آن قرار دهند پس رسته های مبارک خرد
بلند کرد و فرمود خداوند جل و بالا و زیر بیضی حلقه کن خورند و من تمام کردند و سر را
تکثیر و بر عباد و من خورند و بیعت مرا شکست پس یکشای ای پسر و در کار من آنچه را
که ایشانند بکنند از سر باطل و بشکن آنچه را که ابرام خورده اند و هرگز ایشان را یار
و یاری اقبال و شمع اعلان ایشان را ایشانند بنما ابوحنیفه گفت پس مالک است از این
مهاجست و گفت حمد از برای خداوند نیست که بشت گذاشته بر ما بشیر و کردن حق
و احسان با عزم و با امیر المؤمنین ما کلام ترا شنیدیم و تحقیق یافتیم که ترسیدیم و عیب ما و در
و صدق ادبی و اولی که بصدیق او کردی و با او فاجع او کردی و در هر خورده و
با او حاضر شدی و از برای تو تفصیل است بر جمع است پسر هر که ترا نشاند بکنند و خورند
از عجز و از برای کارگر و از برای است و از برای است با طاعت و هر که فاجع او کرد
و از برای عرض نماید حال اوها و میر است با امیر المؤمنین قسم بیا که هر چه با او میگفت که پسر
و زیر باطل است و ایشانند به بیعت تو داخل شدند و پیروید و گفتند آنکه فی الجمله
از برای نیست و ایشانند که بکنند که جز به عذاب طلب میکنند و با ما که ایشانند فسخ
خود را شقا و گرفتار اند برای خدا و سر ذیل که ایشانند اول کسی خورده که بر سر است و هر که بکنند
بر کشتن عذاب و خوار کردن و میگفتم که اگر ایشانند داخل نگارند و بیعت تو که از آن است
رفتند هر آینه ایشانند بر آن مامون خوارم گردانید و بدین معنی که شمشیرهای ما و گردنهای
ما آویخته است برای جهاد و دلجای ما و غلب است با آن و اسیر و بر ما ده ده است که

با فرزند

با فرزند و دیاری کردند حق پس بعد از این سخنان بر این بنده شمس طوس پس دست
از عبد الرحمن بن ابی حمزه انصاری روایت کرده است که چون خبر پیروان رفتن طلحه و زبیر
به حضرت امیر المؤمنین علیه السلام رسید و در میان مردم خطبه خواند و خداوند را حق شاکها آورد
و صلوات بر محمد و اهل بیت او علیه السلام فرستاد بعد از آن فرمود که من رسیده ام به
که طلحه و زبیر عایشه را فریب داده اند برای نکست بیعت من از یک پیروان رفتند و جهاد
از ایشانند با ایشانند مرا فرستاد که در نزد بیها طلب خون عثمان با آنکه خود باعث آن بودند
و پیروان رفتند برای جلال خداوند حفظ کن سالکان از انصاف و فریب ایشانند و ایشانند
بجواز عمل ایشانند برسان آنکه حضرت مرد را پیروید و وقت فریب خود برای جهاد
ایشانند پس ابو سعید و بن عقبه بن عمر بن خراست و گفت با امیر المؤمنین آنچه فرمود میشود
ترا از آن کردند و در سجده رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و در میان تیر و نیزه ایشانند
برو که تراست از آنچه ترا میدادی ازین نام و عراقی تحقیق که عمر برای لشکر قادسیه سوار
نرسید و او را از آن کفایت نمود و خزینه الیاء و اولاد کفایت کرد بجز آن خداوند و این
او را کفایت نمود برای چنانکه شش و قالی و لیلی و اولاد کفایت نمود برای چنانکه شام
اشماری چند خواند و ساکت شد و قیس بن سعد گفت با امیر المؤمنین ای مدعی در روزی
نیست که بکنند و تو را شد از تو و از آنکه در میان ما باشی نیز که تو را شتاده ما که باند هفت
و با هم و بیاه ما که اگر ترا بیایم تاراج بشود و چون و اسامه بر ما و لیکن بخدا سوگند
یا دمیگفتم که اگر موعید را بجا آوردی قصه رفتی هر وقت در عراق طبع خواهد کرد و با

اینها التماس بر این مکتوبه علیهم السلام را برای آن خوانده است که شهر شام بزرگترین شهر است
 و شام قریب است و عریض و طویل و زیاده است و در آنجا کثرت است و عایشه را با خود برده اند و زاده
 عقلها را ایشان ضعیف است و قناری را در آنجا قناری و صاحب ایشان را ایشان گویانند و
 قسم که اگر احدی حضرت امیرالمؤمنین علیهم السلام را باری نکند امید داریم که همان مهاجرین و
 و نجایان را که با و هستند او را قتل باشند پس او را حضرت کشید برای قتل که خدا شهادت
 باری کند آنکه حضرت امام حسن علیهم السلام نشست و عیادین یا سر بر خراست و گفت
 ای اهل کوفه اگر شما غایب بودید بختین که ما حاضر بودیم و بیستی که کشته عثمان
 عثمانی طلبند زیرا که کتاب خدا را در میان خود گذاشتند و آنکه احتیاج می نمایند
 بر خصمان خود زنده بدارند آنچه را که کتاب خدا زنده دارد و یکشنبه هر که کتاب
 خدا حکم بکشد او نماید بدین سق که طایفه و زمین اول کسی بودند که طعن بر عیاله
 کردند و او را کشتند و اول کسی بودند که حضرت امیرالمؤمنین علیهم السلام سب کردند
 چهره را آنحضرت نا امید شریفند نکست بیعت کردند بی آنکه خلافت حق از او دیده یا
 راین فرزند رسول خلافت که شما را حق بر وجه می کند پس او را اجابت کنید
 خلافت را باری کند چیر قیس بن سعد از عا بر خراست و حد و ثنای الهی را بجا
 و گفت اینها التماس اگر ما خلافت را بشوئی قریب بداریم هر آینه علی علیهم السلام با دشمنان
 بود از روی کینه بسبب سابقه و علم و هجرت او و هر که از قبول خلافت او یا بکند
 قتل او خلافت طایفه و زمین با او بیعت کردند و از روی حسد بیعت او را از خود

خ

خلع کردند آنکه خطبا اهل کوفه را بجا می آستند و با اجابت سارعت نموده پس
 ابو موسی را که یکی از دشمنان حضرت امیرالمؤمنین علیهم السلام بود آن ملعون در آنوقت حاکم
 اهل کوفه بود و عیادین بر سر خراست و خطبه خواند و سرور از جهاد و اجابت حضرت
 و گفت صلاح جنگ را بکند و بگوید است از قتال و جنگ بود و بدینا ما را بشع کرد از کشتن
 مؤمنان و خورده مال ایشان باطل را این ای الخوید و بشع فرج البلاء و ولایت کرده
 که چهره حضرت امیرالمؤمنین علیهم السلام سترجه بصره شد و بریده رسید محبت بین جنرال اهل کوفه
 و محمد بن ابی بکر بلایان ما فرمود بسوی اهل کوفه فرستاد ابو جعفر روایت کرده است که چون
 علیهم السلام بریده رسید به اشرم بن عتبیه بن ابی وقاص را حسین بن ابی ریحان شمری قوت را داد
 در آنوقت امیر اهل کوفه بود و نامه فرستاد برای حضرت و بجهاد و فرشت که این نامه اینست
 علی امیرالمؤمنین علیهم السلام بسوی عبد الله بن حنیس اما بعد فرستادم بسوی شما و بسوی شما شمری عتبیه را که آن
 سلمانان که در آنجا هستند ایشان را از بخراست بر بیعت سر و ایشان را از غریب ناپ مباری من در
 دشمنان من و آنجا که نکست عهد من نموده و در اسلام احکامات نموده اند این حدیث خطبه را بدان
 بدین سق که من و ابی بکر را از ابر شمری مکلفا که حسین بن ابی ریحان و ابی ریحان را بشو درین اسم
 عتبیه بن اسحق کتبت چهره محمد بن جعفر و محمد بن ابی بکر بکوفه رفتند و سر را باری حضرت و حق
 کردند ابو موسی را که سر را بشو کرد پس ایشان را بیعت حضرت امیرالمؤمنین علیهم السلام بکشتند و کشتند
 با حضرت عرض کردند ابو جعفر روایت کرده است که ما شمر بیعت چهره بکوفه رسید ابو موسی
 را در آنوقت اجابت کن آنچه را که بنویشته شد آن خبیث را اجابت استلاء نمود و ما شمر را قتل

و صلوات بر رسول او فرستاد آنگاه فرمود ایها الناس ما آتاكم الله منكم شيئا الا بخير انتم
تجوزون و کتاب او و سنت رسول او و بسوی کسی که فتنه ترا دهم مسلما نماند و عا
هم و افضل ایشان است و سزاوارترین مردی است با آنکه وفای به بیت او را بدین
و او آن گیس که عاجز از تحسیر قرآن نیست و جاهل از سنت نیست و اوست صاحب
سوابق و صاحب قرآن و قرآن و دین و قرآن و دین و سبقت گرفته است و خلق خدا
در هیچ خضای او نیست که حق تعالی بسبب او رسول عز و کرامت نمود و سرور هم
رسول خدا را و کلام شد و او حمایت نمود و با و دوستی کرد و با و نزدیکی نمود و دوستی
که خلق هر آنکه خضره ووری نمود و نماز او کرد و در حقش که سرور شد و برتر
و با کافران جهاد کرد و در حقش که هر که خستند و بی یاری و دشمنان در حقش که هر
دیگر از ایمان بهمان شدند و تصدیق پیغمبر و در حقش که دیگران تکذیب نمود
و علم در دست گرفت و در هیچ جهاد مگر آنکه حق تعالی او را به او فتح نمود و سوا این او را
اخری در دست نبرد و او را نشنا سوا او یکند که او را نصرت نمایند و شما را بسوی حق هدایت
می نماید و طلب کرده که با آنچه در شما آن او روید و او را نصرت نمایند و بفرستند که
بیت کردند و اهل کلام او را صاحب او را گفتند و بر آن اول شکر کردند و بپایه المال
او را عا دعت کردند پس بسوی او روید و شما را در جهه گفت تا آنکه امر نماید و شما
و نهی کنید از منکر و حاضر گردید و دستا هم صانعان و انبیا و خلف از پیغمبر علیهم السلام
گرفته است که چون حضرت امام حسن علیهم السلام با عمارین یا سر بگرفتند و دست بر او نهاده

اهل کفر و بیگانه و حضرت امام حسن علیهم السلام را گفت سن بود و چون بر پا است
برای خرافه نام حضرت امام حسن علیهم السلام را می گفت سن برای کوفت و رقت کرم
و مردم هم نظر بر ما گذاشتند و بیگانه خداوند از آن پس و در پیغمبر خود را کوفت
و آنکه خضره پشت بستند و او بسبب ضعیفی پاری که داشت در آنوقت و گفت حمدا
از برای خداوند عز و جبار و اهل حق را که بر او تعالی که با ناسه بر اهل کفر و بیگانه
و آنچه بهمان است در شب و روز و شکر میکنم او را در یزد و نماز و دعا و شکر و دعا
و کلامی میگویم که نصیب خداوندی که فرمود و بگفته و اهل کفر و بیگانه برای او نیست
میگویم که خضره بنده پسندید و رسول حق فرستاد و اوست ملت که نشانی بر این است
او و مخصوص کرد انبیا ما را بر ساله او و نازل کرد بر پیغمبر خود و می و بر کفر و بیگانه
او را بر جمیع خلق خود و فرستاد او است او را برای رسالت بسوی اهل حق و چون در حق
که سرور شغول بعبادت بنات و اطاعت شیطان بود و با آنکه در حق میگردید پس
خدا صلوات فرستاد بر او و او را و جزا دهد او را به توبه و جزاها را به پیغمبر آن است
نیکویم از برای شما مگر آنچه بلکه امین المؤمنین علیهم السلام را طایفه اهل اسلام که خدا
هدایت کند او را و فرزند او را در نصرت و یاری او را و شما را است سر بسوی
شما آنچه خواهم شما را بسوی حق و مصلوب و بسوی حق که در دنیا و آخرت و شما را
دور از خدا که سبب سرور و شادی شما است انشاء الله تعالی و تحقیق که دانسته است
که علی علیهم السلام نماز کرد و رسول خدا صلی الله علیه و آله در حقش که خدای عز و جبار و

علی علیه السلام را که خود را از غرور و دشمنان شما آنچه نازل نموده پس آن را که
بام کاشتم گفت پس از آنکه از حد گذشت آنگاه امر کرد که تا مشعر عایشه را باز کرده و
و طلب تو بر شود و شیخ شید گفت پس در روایت کرده است که حضرت امیرالمؤمنین
در روزی که روزی که حضرت رسید که طعمه و زبیر هم بن جیل و جاشی از شیبیه آن
حضرت را گفتند و عثمان بن حنیف را زنده و سبکچه را زنده بپوشانند و بپوشانند
با کلاه و خود فرمود که خبر بپوشی تا رسیدند و این برآوردند که بدستی که طعمه
و در بعضی نوشته اند و بعد از آن روزی که زنده اند و در آنجا رسیدند و میزدند که آمدند
است یا آنکه مرده است و بنده ضایع حکم بن جیل را با کوهی از صاعقه سالکان قتل
آفریده اند و آن کرده و قاپر بپوشد و غرور و سبکچه را زنده بپوشانند و سالکان را
اندویس کردند گفتند پس هر چه این را شنیدند بسیار گریختند و حضرت را این را
علیه السلام در سه روز خورد و باقی خود را در روزی که از آنجا آمدند و به بطحی و زبیر بجای
خاکم قاجر مگویند و در روزی که از آنجا آمدند و روایت کرده است که حضرت امیرالمؤمنین
علیه السلام در روزی که باقی بن مالک و زبیر و جیل و زبیر و جیل که از آنجا آمدند
علی علیه السلام را که شنیدند در باب طعمه و زبیر و جیل (ایشان بگو آن ملعونه از روزی که
رفت و برگشته و گفته من فرستادم و چه چیز از آن دفعه از من نپسندید حضرت فرمود
که اگر در دفعه دوم خلافت را بداند بهر کسی که خواهد آنرا پسنداند پس این ملعونه
پس و پس بنده شد و همیشه از شرمندگی آن عیب ما نندازد آن قاپر بروی خود

و اما آن

و اما آنکه از آنکه که دشمنان ما همیشه از شرمندگی آن عیب ما نندازد آن قاپر بروی خود
و حضرت را روایت کرده است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را که شنیدند آنکه
شکسته و کانه بیعت او را خطیب را بنام خود خواند و فرمود که خداوند ما صاحب جلال و اکرام
و حق که من شاکلین را آفرید بر کنیز نیکه ایشان را و اختیار نمود پس در کتاب ایشان
خود را و ایشان را رسولان خود کرد و ایشان و کتاب و درین و فرمود و فرمود بر ایشان
نازل نمود و چنانچه خود فرمود که اطاعت کنید خدا و رسول و اولی الامر از شما را و این را
برده و گفتند یا اهل بیت اسعه پس شما با عتاب خود برگشته اید اکثریست من شده اید
و گفتی امر و گفت بیعت نموده اید و بخدا چیزی حضرت را نپذیرد این بیعتی که حقها
شما را اسکرده است که نماندند امر را پسوی خدا و رسول و اولی الامر
از شما که حکم استنباط می نمایند هر چه میباید و حق سبحان و تعالی را فرموده اند که
بمجلس من و من و قاسمکم بمجلس شما و این پسید یعنی شما و قاسمکم در مجلسی که
با من کرده اید و طاعت کردن من و من و قاسمکم بمجلسی که با شما کردم بیعت را در آنجا
آن چنانکه در روایت دیگر است پس هر چه بدستی که اهل کتاب و حکمت و ایمان آن
ارباب هم اند و حقها بیان کرده است از برای ایشان پس جسد بر ایشان بر زمین
خداوند جل و علا فرمود که آیا حسد میبروید مردم را با شما که حقها عطا کرد ایشان را
انفضل خود بخشن که عطا کرد ایشان را بهر آن ابراهیم کتاب و حکمت و ملامت عظیم پس
بعضی از مردم ایمان آوردند با من و بعضی منع کردند و کافیت منع کردند کافر چه کنم

و آنرا فروخته آن پس با حال ابراهیم هستیم تحقیق که محمد را در برد و اول کسی که
حسد برده شد آدم بود که حق را او را بدست قدرت خرد خلق کرده است و از هیچ کس
خود را برسد و ملائکه را امر بخود را و فرستاد اقلیم و فرمود او را بر عالمیاد برآورد
پس شیطان حسد او را برد و گمراهان کرد پس بعد از آن که قابل حسد هابل را در برد و او را
کشت و از زمانه که دارد کردید و حضرت نوح علیه السلام را قریب او حسد کردند و از روی حسد
گفتند که این نیست مگر بشری مثل شما میخیزد و آنچه شما میخیزید و میانشان که شما را
و اگر شما اطاعت کنید بشری مثل خود را آید شما از زمانه که دارید و از برای خداست
اختیار میکنید آنچه را که میخواهد و مخصوص میکردند و رحمت خود هرگز را که میخواهد
میکنند حکایت و عالم را بهر که میخواهد پس بعد از آن که رحمت از ما برداشت و ما را حسد برده
چنانکه آیه ما را حسد برده اند بدین معنی که چون شما از خود را از برای ما بر ابراهیم انکس
که او را متابعت کنند و این پیغمبر را از خود صاحبان رحم بعضی از ایشان را اهل انداختند
در کتاب خدا و ما را صاحبان دینی که کیم را از دست بردیم و ما را علم آید ابراهیم آید ابراهیم
از نسل ابراهیم تحقیق که حق را در باب از خود پس تبعی دانند حق یعنی حضرت ابراهیم
در هر هر که مرا متابعت کند او را از آن است پس حضرت ابراهیم را که پیغمبر فرمود ای قوم
شما را بپوشانید بسوی خدا و بسوی کتاب او و بسوی وحی او و بسوی حق
پیغمبر او و او را در حق از برای اجابت کنید از برای ما و متابعت کنید آل ابراهیم را و او را
نمایند بدین معنی که این اطاعت کرده شما را آل ابراهیم فرض و واجب است و ما را که حق را

ما را

ما را مانند های بندگی که خود کردید چنانچه حضرت ابراهیم علیه السلام را کرد
برای فرزندان خود ایا انتقام میکشید از ما مگر چیزی از ما ندیده اید غیر آنکه
ما ایمان آوردیم بخدا یا آنچه بر ما نازل شد پس از ما متفرق نکردید که گمراه
شد و خدا بر شما گواه است و تحقیق که من شما را از انذار نمودم و بپایان خرد خرد
و در شد و صلاح شما را بیاورم و شما خرد میدانید و اینها شیخ طبرستان
از این عباس روایت کرده است که گفت نزد حضرت ابراهیم علیه السلام رفتم
و در دم در روی که جگر و زبیر از دم عمر را آنحضرت گرفته بودند حضرت ابراهیم
و ایشان را از آن نداد و فرمود که شما عمر بیا آورده اید پس ما را دیگر بعضی خرد را
اگر ما خود را و طلب اید کردند حضرت ایشا از آن داد آنکه هفتاد و شصت
نمود و فرمود بخدا قسم که ایشان را داده عمر نماند عرض کردم پس از آن
حضرت ایشا را برگردانید و فرمود قسم بخدا که شما اداره عمر نماند و دیگر عرض
شما نکند بیعت و اختلاف امت است پس آن دو ملعون مگر قسم یاد کردند که کشت
بست نکند پس حضرت ایشا را از آن داد آنکه هفتاد و شصت فرمود و فرمود
که ایشان را داده عمر نماند عرض کردم پس از آن دادی ایشان را و بعد که بخدا
قسم خوردند برای من پس آن دو فضیلت بسوی من رفتند و بعد از آن داخل شد
و او را با خود متفرق کردند تا آنکه او را از آنکه بیرون برآمد و اینها روایت کرده اند
که حضرت بعد از رفتن طاهر و زبیر خطبه خواند و در آخر خطبه فرمود که طاهر و زبیر

بن برید جعفری روایت کرده است که گفت انحضرت امام محمد باقر علیه السلام ششمین کوفتی
 حدیث کرد پس از آنکه از خدمت حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام آمدند بنده بود
 برای ناگهانی بصره در فرود شریک اجلال فرمود و حضرت از بصره حرکت کرد و عبدالله
 خلیفه طاق الحضر تاسلا قات کرد حضرت در مدینه فرود آمد که آنرا قات میگویند
 چون عبدالله بن جعفر را حضرت فرمود طایب عبد الله گفت حمد از برای خداوند
 که حق را بسوی اهل آیت برگردانید و آنرا در جایش گذاشت خواه آنکه مردم ازین
 کاره باشند یا نشاء باشند و بخدا قسم که ایشان را رسالت محمد صلی الله علیه و آله داد
 بود و با او دشمنی نمودند و جنگ کردند پس حق حاضر کنید و عداوت ایشانرا
 با ایشان بر گردانید و بخدا قسم که با با تو جهاد میکنیم در دین و دنیا و آخر میکنیم
 از برای حفاظت کردن حرمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و آیه بر حضرت امیرالمؤمنین
 او را کفری داشت و در پهلوی خود نشاند و احوال اهل کفر را از او پرسید پس
 امیرموسی اصغر برادر رسول الله که گفت بخدا سوگند که من از او این نیت خواهم کرد
 یا بدینا الله تو خواهد کرد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود و الله او در نزد من
 و امین شمر و آنها که چنانچه بودند او را و اهل کفر اندیش و من خواهم که او را عزل
 نمایم مالت ایشان را من سوزان کرد که من او را با اوست طایفم پس چون از روی کراهت
 او را گذاشتم پس حضرت با عبدالله بن شهاب بنی نضر که را که از جانب طایفه
 بسا آمدند و فرمودند حضرت فرمود نظر کنید باین سپاهی بدینیک چه چیز است چنانچه

از سواران

از سواران با آن جانب رفتند و جهاد از آن در میان بر گشتند عرض کردند که اینک اجماعی اند
 اطلاق که بعضی از ایشان که در بغداد و شتر و اسب آورده اند بسوی تو و بعضی از ایشان
 بیایند شتر آمده اند که با دشمنان تو جهاد کنند امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود خدا اگر و طوبی
 جزای غیر دهک و خطا جهاد کنند که آنرا تقصیر داده و غیر ایشان با من خطم پس چون نزد
 حضرت رسیدند بر تختگاه سلام کردند و بعد از آنکه بن خلیفه گفت بخدا قسم که بر شما درگاه
 آنچه دیدیم از جهاد حق و حسن هیأت ایشان و چه نگار کرد پس بخدا قسم که چشم
 روشن شد از کلام ایشان خطیبی بلند از ایشان دیدیم و عدی بن
 حاتم طایف بر فراست و عزم و شایستگی را آورد و گفت اما بعد بدین معنی که من سواران
 شدم در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله و در عهد انحضرت علیه السلام ادای زکوة نمودم و ادا
 کردم باین کارهای جزو آنچه را که تو خداست از حسن ثواب بدین کاران و تحقیق باین
 که روان چند ناله اهل کفر نکشت پست نمودند و از روی ستم و ظلم ظالمه تو کردند
 یا امیرالمؤمنین پس آمدیم برای آنکه حضرت را باین معنی تراستاده
 پس اگر من با شما بخیر نخواهم پس باین چند دیاری کرد حضرت و حقیقت آنجا چنان
 حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که ای گروه طایفه شما را از جانب اسلام و اهل آنجا
 دهک تحقیق که اسلام آوردید از روی طمع و رغبت و با اهل ذمه ستانید و در حق
 دشمنان سواران غرور اید پس بعد از غیبتی ازین جهت بر فراست و گفت
 امیرالمؤمنین بدین معنی که بعضی از مردم هستند که قادرند که باین کشتن باین فرجه را کردند

ایشان است بعضی دیگر اندر جم هستند که ما در پیشگاه ایشان نشینند و بپای خود افتد
که در دل ایشان است و اگر سوا باشد بر آن شافیه و اگر سواست که در دلش در بر
آید خلاصم که من آنچه در پیشگاه ایشان نشینم که آنرا بپای خود افتد و اگر سواست که در دلش در بر
سکنم که بپای خود افتد و اگر سواست که در دلش در بر
تو در شاکه نشیند و بپای خود افتد و اگر سواست که در دلش در بر
آنما که پیش از خود نشیند و بپای خود افتد و اگر سواست که در دلش در بر
در اسلام و در قیامت که بپای خود افتد و اگر سواست که در دلش در بر
در پیش روی تو سرایت در رسد و اگر سواست که در دلش در بر
ترا بختی که اگر در زمانه تو آنچه را که در پیشگاه ایشان نشیند و بپای خود افتد
که در آن ترا یافت و بپای خود افتد و اگر سواست که در دلش در بر
گشتن و در خط تو هم بپای خود افتد و اگر سواست که در دلش در بر
کرد و نشیند که در خط تو هم بپای خود افتد و اگر سواست که در دلش در بر
آنحضرت و در خط تو هم بپای خود افتد و اگر سواست که در دلش در بر
صورتی از حق تو هم بپای خود افتد و اگر سواست که در دلش در بر
بیکدیگر که در خط تو هم بپای خود افتد و اگر سواست که در دلش در بر
نشدن بپای خود افتد و اگر سواست که در دلش در بر
خارقه خالصی که در خط تو هم بپای خود افتد و اگر سواست که در دلش در بر

که میگوید

که میگوید این عیاسی گفت فیصل سخن تا به بیدم که آنچه در خط تو هم بپای خود افتد
شدن من نیز این عیاسی گفت و گفت تو هم بپای خود افتد و اگر سواست که در دلش در بر
ما اصحابی که در خط تو هم بپای خود افتد و اگر سواست که در دلش در بر
سپیده است که بپای خود افتد و اگر سواست که در دلش در بر
روایت کرده است که در خط تو هم بپای خود افتد و اگر سواست که در دلش در بر
سوال کرده چنین فرموده بود اما بپای خود افتد و اگر سواست که در دلش در بر
پرسید که در خط تو هم بپای خود افتد و اگر سواست که در دلش در بر
صاحب اختیار ما بودیم و در آنوقت و در آنوقت و در آنوقت و در آنوقت
و بپای خود افتد و اگر سواست که در دلش در بر
در میان ما بودی ایشان ظاهر میشد و بپای خود افتد و اگر سواست که در دلش در بر
حق تو هم بپای خود افتد و اگر سواست که در دلش در بر
ایشان که کز آن است و در خط تو هم بپای خود افتد و اگر سواست که در دلش در بر
ضعیف است و ایشان که بپای خود افتد و اگر سواست که در دلش در بر
بپای خود افتد و اگر سواست که در دلش در بر
میزدند و در خط تو هم بپای خود افتد و اگر سواست که در دلش در بر
که هر دو گروه می بودند اگر از جنات ایشان با ما بودیم و در خط تو هم بپای خود افتد
داخل میشوم و در خط تو هم بپای خود افتد و اگر سواست که در دلش در بر

داشتیم برایش که حجت و علامه اند و از او و غیر او هم آن قدر عایشه را که برگردیدند نزد
و آنها را که او را آورده اند برگرداند از آن عمل و وفا نماید به جهت من و فرزندان کنه نفس
عبد خدا می رود و جل و دگر و رباب من کرده است هر چند که با ایشان احتیاج و مناظره کردیم
فایده بخشید پس سر تکبیر شدیم در باب ایشان آنچه را که حسیب حسرت و فدا و قتل ایشان بود
و این را از روی احتیاط برگردیم زیرا که اگر ایشان را بیعتی ایشان می کنند شتم هر آینه سینه ایشان
بدرم در ظلم های ایشان انداختیم حرفها و کشتن و عایا و شکم را تا خصل عقل را بشکند
و هم و سب و آشتی ای گذشتیم پس بعد از آن سال رسول الله و اقامت با ایشان چه کردیم
و شد آنچه را که من شاهد آنست از من و ایشان و علی بن ابراهیم چند مرتبه از حضرت امام
عزیز ما فرمودیم روایت کرده است که آیه شریفه و لا یظلمون الله حق یوم القیام
القیام و در شان الله و ذریه و علی اهل جمل نماندند است مدعی آن کرده است و اهل بیت
نیستند حق آنکه شتر و اهل سواد و سوره شتر و این امری سه حال و در جمل بهشت برای
آنکه کافران برین سواد است و در فتنه قرآن ثا و یضرب الله مثلا الذین یزولوا عن اذان
ربهم و اوصاؤه یطرحونهم فی النار و اصل این حدیث ثا و یضرب الله مثلا الذین یزولوا عن اذان
ربهم و اوصاؤه یطرحونهم فی النار است که در حدیث آمده است که عایشه را که در حدیث
نکرده است حق سبحان و تعالی از نظر ثا و یضرب الله مثلا الذین یزولوا عن اذان ربهم و اوصاؤه
شد بر خلاف این عایشه آنچه کرده در راه صبر زیرا که طعم صبر به نزهت است و بیعت از برای آنکه
معنی که خداست ستر و صبر کرده و در حدیث آمده است که ثا و یضرب الله مثلا الذین یزولوا عن اذان
ربهم و اوصاؤه یطرحونهم فی النار است که در حدیث آمده است که عایشه را که در حدیث
نکرده است حق سبحان و تعالی از نظر ثا و یضرب الله مثلا الذین یزولوا عن اذان ربهم و اوصاؤه

اصول هر چند که این امر در حدیث آمده است و از آن روایت شده است که عایشه را که برگردیدند نزد
و آنها را که او را آورده اند برگرداند از آن عمل و وفا نماید به جهت من و فرزندان کنه نفس
عبد خدا می رود و جل و دگر و رباب من کرده است هر چند که با ایشان احتیاج و مناظره کردیم
فایده بخشید پس سر تکبیر شدیم در باب ایشان آنچه را که حسیب حسرت و فدا و قتل ایشان بود
و این را از روی احتیاط برگردیم زیرا که اگر ایشان را بیعتی ایشان می کنند شتم هر آینه سینه ایشان
بدرم در ظلم های ایشان انداختیم حرفها و کشتن و عایا و شکم را تا خصل عقل را بشکند
و هم و سب و آشتی ای گذشتیم پس بعد از آن سال رسول الله و اقامت با ایشان چه کردیم
و شد آنچه را که من شاهد آنست از من و ایشان و علی بن ابراهیم چند مرتبه از حضرت امام
عزیز ما فرمودیم روایت کرده است که آیه شریفه و لا یظلمون الله حق یوم القیام
القیام و در شان الله و ذریه و علی اهل جمل نماندند است مدعی آن کرده است و اهل بیت
نیستند حق آنکه شتر و اهل سواد و سوره شتر و این امری سه حال و در جمل بهشت برای
آنکه کافران برین سواد است و در فتنه قرآن ثا و یضرب الله مثلا الذین یزولوا عن اذان
ربهم و اوصاؤه یطرحونهم فی النار و اصل این حدیث ثا و یضرب الله مثلا الذین یزولوا عن اذان
ربهم و اوصاؤه یطرحونهم فی النار است که در حدیث آمده است که عایشه را که در حدیث
نکرده است حق سبحان و تعالی از نظر ثا و یضرب الله مثلا الذین یزولوا عن اذان ربهم و اوصاؤه
شد بر خلاف این عایشه آنچه کرده در راه صبر زیرا که طعم صبر به نزهت است و بیعت از برای آنکه
معنی که خداست ستر و صبر کرده و در حدیث آمده است که ثا و یضرب الله مثلا الذین یزولوا عن اذان
ربهم و اوصاؤه یطرحونهم فی النار است که در حدیث آمده است که عایشه را که در حدیث
نکرده است حق سبحان و تعالی از نظر ثا و یضرب الله مثلا الذین یزولوا عن اذان ربهم و اوصاؤه

با هر آن که بشنق اند و در دنیا خالده باشد چند مرتبه روایت کرده است که عایشه گفت
که سر بر لعلی نهادم که عایشه با و فطرت کرد و گفت چه شد و است عداوت تو بر علی بن ابی
طالب
علیه السلام که سر بر لعلی نهادم از پیوستن کار خود که او و اصحاب او را پشت پر خور گشتیم
و خوشترای ایشان از بر منم عایشه گفت (این نامه را یکبار بخوبی بخوان و بگو که اگر خدا را بخواهد
در وقتی که در راه هست خواهی بود او را که بر سر حضرت و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سوار
و گشت آنحضرت را بخور و چراغ کرده و گشت اندامش را از آتش و اصحاب او را مانند شعله
در عقیب او و صف زده اند و خواهی یافت پس نامه مرا با و میدی و اگر در آن گمان کنی که عایشه
خودش بخور از آنجا چیزی که در آن است بخور است پس آنروز گفت من حضرت را ملاقات کردم و در
کمر سوار بود و نامه را با و دادم حضرت سر را برداشت و خواند و فرمود که بنویس یا علی و آن
ما و شایسته است و آنرا بخور و چون نامه را میخوانی آنروز گفت عایشه که این روز آمدند پس
فخر بر او انداخته و اصحاب آن جناب در اطراف آنحضرت محفل زدند آنکه خبر را اگر میزدیم
عایشه آنچه بنویخته است تصدیق من خواهی کرد که من بلی فرمود و فراموش کردم که عایشه نگفت
که سر بر لعلی نهادم که عایشه با و فطرت کرد و گفت چه شد و است عداوت تو بر علی بن ابی طالب
بروند و از پیوستن کار خود که او و اصحاب او را پشت پر خور گشتیم از پیوستن کار خود
خورد که او و اصحاب او در عیال باشند و من بنشینم و فرزند خردم را با ایشان بزم کنم آنروز گفت
بلی خداوندان و میزبانان که من در پیش حضرت فرمود که قرآن بخوان که میگویم یا نکند خبر که با آن

نامه

نامه را و میگوید او برو که سائلان باشند در این باب آنکه در راه باشد و اگر او را در راه
خوابی دید او را که بپوشی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سوار است و گمان آنحضرت را بخور
خواب کرده است و گمان آنکه او را بر قاشق زین آنحضرت نهاده و اصحاب او را پشت پر خور گشتیم
در قاشق صف زده خواهی یافت گفت بلی خداوندان چنین است فرمود و فراموش کردم که عایشه
یا نکند خبر که سر بر لعلی نهادم که عایشه با و فطرت کرد و گفت چه شد و است عداوت تو بر علی بن ابی طالب
سحر است گفت بلی خداوندان که من در پیوستن کار خود که او و اصحاب او را پشت پر خور گشتیم
و حق که بنویس که من در پیوستن کار خود که او و اصحاب او را پشت پر خور گشتیم و حق که بنویس
زین از تو پیشتر دو سه سال دادم و اسرار هر چه که بخور و فرمود که بخور و بخور عایشه
با این نامه من و با و بگو که ترا حاجت خدا و رسول او نکرده زیرا که حق را از اسرار
که ملائم نما و خود را بشی و توانا زانچه به دست آمده و در میان عساکر میروی و بخواهی
بگویم شما با خدا و رسول او انصاف نکرده که زانچه خود را زانها میخواستند باید
و زید حضرت و رسول الله علیه و آله و سلم میروند آورده این پس آنروز بنویس عایشه و فرستاد
حضرت را بنویس او انداخته و سخنات حضرت را با ایشان گفت و بنویس حضرت و در دست
آنحضرت در پیش کشته شد پس عایشه را ملعون کند و هیچکس را بگوید که علی بن ابی طالب
مکمل آنکه او آنکس را بر آفا سلم میگرداند و شیخ منید قدس سره روایت کرده است که
چون حضرت امیر المومنین علیهم السلام عایشه را طاعه و نیکو از یک سو و بد و شایسته
برای مخالفت آنجناب حمد و ثنای آنجا بیا آورد و بعد از آن فرمود که عایشه و طاعت

هر يك از ایشان ادعای خلافت می نمایند و ادعای خلافت می نمایند برای آنکه پس
عزم عاید شده است و نیز ادعای خلافت می نمایند برای آنکه داماد پدری علی است و نیز
که اسماء دختر ابوبکر و نیز فرزند خود و آنکه اگر طلحه و زبیر بیایند آنچه را که
اداره دارند هر آینه زبیر بگوید طلحه را خود و طلحه بگوید زبیر را خود و هر دو
از ایشان دعوی سلطنت برای خود نمایند که در میان خود با و می کشد که زبیر شتر سواد
بوی عایشه از هیچ مفرقی نمیکند و مگر بمصیبت و نافرمانی آنکه خود را می خواند
که با او نیز برود و مالک رساند که ثلث ایشان کشته کردند و ثلث ایشان قتل یافتند
و ثلث ایشان بر کردند و آنکه طلحه و زبیر میدانند که ایشان خطی و جاهلند و بی ادبی
که جهل و ادب میکنند و عام و او را وضع قید عهد و انقضای عاید فرزند
خواهند کرد یا عریضه گیرند و هست که عریضه گیرند و فکر کنند هست که فکر کنند و تحقیق
که کرده طاعین برخواستند و بجا نیاوردند و انبیا را وایت کرده است که هر چه حقیقت
است از المؤمنین و مسلمین مستقیم تصور شده برای چهار تا کتب و هر چه برین است از حاکمان
آمد و خزان شدند که کلام آن امام در میان ایشان استماع نمایند آنچه در آن وقت و در آن
برو این قیاس گفت که من در آن وقت نیز در حضور وقت دیدم که آن روز در آن روز
میکنند پس با بعضی و عرض کردم که اگر بیرون می آید برای اصلاح احوال ما که با محتاج
نرمیم از آنکه اصلاح میانی یعنی کثرت ضربه بمن سختی نکند تا آنکه اصلاح نعل
خود را و در پیروان ما با یکدیگر وقت خود و فرمود که اینها را قید کن عریضه گیرند

مناظر

مالیت قیمت ندارد و نیز هر چه که بماند خواهد بود عریضه گیرند که کتا از درم و نیز بخدا قسم
که این دو فعل محبوب و قریب است بسوی من ازین حکومت و مادام که من آنکه خدا را
اتاقه بنام یا آنکه باطلی و وضع کنم عریضه گیرم که حاجیان حج شده اند که کلام شما را بشنوم
پس لا اذن به که از انعام تو محض بگویم اگر بگویم که تو از دست و اگر بگویم که تو از دست
مهری که من خود نکند بگویم پس دست حق پرست خود را بر سینه من زد آنگاه در میان
و حاجان آنحضرت را چیدیم و گفتند ترا قسم بیدم بخدا قسم فرمود چه چیزی ازین سوال کن
یعنی خواست که حقیقت نکند که من بجا می آید یا نه و آنکه از او و همچنین صلح سیدانست و
صلح ندانست و عشا نیز فرمود پس حضرت چه فرمود است و حمد و ثنای آنحضرت آورد و
از آن حضرت که من قضا می نمایم علم را بر ما رساله فرستاد و در حق که کسی در میان عریضه گیرند
نمی تواند و ادعای پیغمبری نمیکند پس بر روی بجانب بختگاه ایشان کشید و بخدا قسم که من
پیرمست مستجاب بطریق بخت بر دم هر کس تغییر و تبدیلی نکردم و عیادت می فرماید پس بر آن
قریش را و من بخدا سوگند که من قضا را با ایشان کردم و در حق که ایشان را کافر و فرزند و فرقه
جناحت خود می گردم با ایشان در حال اشتغال و امقار و بدین سبب که این دفعه من عریضه گیرم
و مسئله او که با من کرده اند و بخدا قسم که باطل را باطل می کشد و حق را حق می داند و هر
عاشق آمده و قریش فتاحی با ما نماند و سکرانگر خدا ما را برایشان اختیار نمود و با ایشان
در پیروان و اهل کرم و اینها است من را و سکرانگر که میگوید روایت کرده است که چون اهل
درویشی و فقر عریضه گیرند از المؤمنین و مسلمین را ساقاقت فرزند حضرت و ایشان را نکند عریضه گیرند

باشد و او را که امر میکند بچیزی که ضرر دارد یا سود ندارد است هیچ فایده نداشتن بدست
که او را امر کردند که در خانه نشیند و در آنکه قرار گیرد و اما امر کردند که قتل نکند تا آنکه
فته نباشد و در کشف التمه روایت کرده است که آن خرافه حضرت امیر المومنین علیه السلام
واقع بود و آنرا که کشید که بر او نه چنانچه در بعضی عظیم ما را گذاشتند و بیعت او را
و کشید عهد و عوفی و دیا و مکر کردند و بر آن حضرت خروج نمودند و سرور را بر افتاد او
کردند و بیعت را زایل کردند و قتل علی را کردند و اینها همه در حدیث آمده که او را بر
خبر و بیعت او بر نه پس بعد از آن مرد سلف و بیعت بر یکت بیعت او میکردند مانند ظاهر
و غیره و ایشان را عاقلان را با خود و عاقلان بصره بودند و چون عاقلان را با خود کردند با آنکه در ریاض
میباشند که علی علیه السلام یاد امر کرده و آنرا که کشید و عاقلان بر او عجب است از عاقلان
که هر روز با برقی عاقلان خبر میدهند و مکر و دروغ میگویند که بکشید و کشید و عاقلان را
بجای که و بیعت و حسن را که در میان کرده است و عوفی را که بیعت کرده است و عوفی را که
بیعت کرده است و عاقلان را که در میان کرده است و عوفی را که بیعت کرده است و عوفی را که
عاقلان را که در میان کرده است و عوفی را که بیعت کرده است و عوفی را که بیعت کرده است
بر کشید و کشید من این خبر و عاقلان را که در میان کرده است و عوفی را که بیعت کرده است
و آنکه چنین معنی میگوید که و حق کرم امر کردند او را کشید و آنقدر در راه صبره گذاشتند تا آنکه
فرمود که و ما اندر قدر خالق شده است آنکه کشید و او را و طبع و در این دنیا که از اندیشه هر روز
رفتند و در هر که از عاقلان رفتند و او را و طبع و در این دنیا که از اندیشه هر روز

از عاقلان

از عاقلان هر روز رفت و چون باز یافت بهر وسیله شایسته عاقلان را که از اندیشه هر روز
از عاقلان پس شما را داشته اند که من سرور را بیعت خود را اندام تا آنکه سرور را با
اجتناب نمودند و من بیعت نمودند ایشان را و حق شتم تا آنکه بر آن اگر نه کردند
و شما از آنجا خبر دهید که با من بیعت کرده اید بی خبری و اگر نه پس اگر بیعت کردند شما
افزونی و بیعت بر تو بر کشید و عوفی را که در میان کرده است و عوفی را که بیعت کرده است
کرانست من بر شما چه میکنم که شما از آنجا را طاعت سر کرده اید و عاقلان را که بیعت کرده است
و در حال گرفته اید و عوفی را که در میان کرده است و عوفی را که بیعت کرده است
شما این امر را پیش از آنکه در بیعت من سهیل را بر خود و ما فخر شما که من عاقلان را که بیعت کرده است
گفته ام پس ما این را و شما است آنجا که قلمه نموده اند از سر و از شما از اهل مدینه و از
باشد بر هر مرد و عاقلان را که در میان کرده است و عوفی را که بیعت کرده است
فرزندان او که اولیا هر روز او را و عوفی را که بیعت کرده است و عوفی را که بیعت کرده است
و بیعت سرانگشته اید و او را در خود را هر روز برده اید از فائز که حق خدا او را هر روز
که در آنجا فرمود که و عاقلان را که در میان کرده است و عوفی را که بیعت کرده است
نمونه با من سخن را اما چه پس فرمود و در حق آنجا که خود و سهیل و عاقلان را که بیعت کرده است
او کردی و طلب میکنی اسیر را که از تو مرغی است و کجا میکنی که تو اسیر میکنی
سرورم خبر ده مرا که ز تو چه کار است یا لشکر کشی و جفا کردی و کجا کردی که تو خود
عاقلان را طلب میکنی و عثمان مرده است از بی امید و تو رفتی از بی تمیم بر سر و و عاقلان را که بیعت کرده است

برای او دعا فرمود و او بمردی بنزد حضرت عیسیٰ برگشت و در روز جل در پای آن
حضرت شهید شد و در راه و این افعی لعین را میزدند و میگویند که در
عقبات کشته شد عایشه در یک کوه و در شرف قتل عثمان با او رسید و او شنیدند
که طلحه صاحب حق و مارقانند است و گفتند بعد از حق بر عثمان با او صاحب انگشت
شکل ای چه پیش از این شریک بود و ای یس عزم و مراد او از این صفات طلحه بود پس گفت
گو یا که حق بهم انگشت شل را که با او پیست کشتند و کوی ای بهم سر را که از برای بیعت بود
همچو آن رفتند و این روایت کرده است که طلحه در وقت کشتن عثمان کلید بیعت اهل را
گرفت و اسبهای بنده که در ظاهر عثمان حبس بود را گرفت و بپا کرد و در هر طرف
فاسد شد آنرا لایحه حضرت ابی المثنیٰ بن علی بن ابی طالب بر کرد و انبیا بر تخت روایت کرده است که
عایشه در یک خبر قتل عثمان را شنید پس بر صحنه از آمد و پیوسته آمد بسوی مدینه و میگفت
ای صاحب انگشت صفتی مثل خدای خدای خبر دهد مرا تا بدینستی که اهل مدینه از طاعت او جدا
طلحه را قاتل خلافت و سر او را به دانستند پس چون به شرف رسید عیسیٰ بن ابی طالب را
ملاقات کرد که از مدینه آمده بود و عایشه را گفت که چه خبر داری گفت عثمان کشته شد گفت
و دیگر چه خبر داری گفت اسب داری شدیم بهترین مجری و بیعت گرفتند با علی علیه السلام چون
عایشه بیعت کرد و در راه علی علیه السلام شنید گفت که شکلی آمدن من بهین بجهت رسید و عالم
سرنگون میشوند و این خبر را نمی شنیدیم ای عیسیٰ بن ابی طالب که در میان من چه خبری گفت
ای ام المومنین خبرها داشت که بر کشته شد پس با او فریاد برآورد و عیسیٰ گفت من با او

که ای ام

که ای ام المومنین چه شد تا واسه که من احدی را از سر او از من با هم در هیچ صفا و
نظیری ندادم پس عیسیٰ او خلافت او را گفت داری پس چرا گفتی و در روایت دیگر است
بعد از آنکه قتل عثمان را شنیدند خدا او را دور کرد و او از دست خود و این آن چیز است
که دستهای او کبک کرده است و قتل او را کشته بریده که آن نیست و در روایت دیگر است
مذکور است که چون عایشه در میان راه خبر قتل عثمان را شنید بسوی مدینه برگشت و میگفت ای
عثمان مظلوم کشته شد و او می گفت من با و گفتم که ای ام المومنین تو بیعتی کنی که خدا او را
دور کرد و او بر سر او بر قتل او خبر رسیدی گفت بل چنین بود ولیکن من در آن وقت
گفتم دیدم که ایشان که او را می آید و می آید که او را شنیدند که او را می آید و می آید
سفید و قال هر که دید و نرزد او را قتل در وقت که او در راه داشت در راه حرام پس او را
گفتند پس طلحه و زبیر نامه نوشتند به عایشه که در مدینه با او داد و او بیعت علی علیه السلام و اظهار
کن طلب حق عثمان را و آن نامه بنابر ظاهر عایشه که بعد از مدینه زبیر بود و او را می آید و می آید
و چون عایشه آن نامه را خواند او عای حق عثمان کرد و وقتی که عزم پیروی رفتن بسوی
بصره کرد و شمر قری طلب کردند که هر دو عایشه را فرزند داشت پس بیعتی با ابی طالب
شمری آورد که آنرا عیسیٰ میگفتند و آن شمر صاحب خلعت عظیم و قهره شد و در مدینه
آن شمر را دید او را فرستاد و بخت آن شمر را بقتول و شمر در وصف خود و آن شمر را
در اشعار طبع میکرد و گفت نام این شمر عیسیٰ است چون عایشه آن نام را شنید گفت
این شمر را که مرا می آید که با او حاجتی نیست چون عیسیٰ آنرا سراغی کرد و گفت رسول

سوال کردند تا آنکه بحسب رسیدیم و آن سر آبی بود پس سکان در آن مکان فریاد
برآوردند گفتند این چه آب است گفت این آب حریب است پس عایشه گفت ای سکان
فریاد برآورد و گفت انا لله وانا الیه راجعون این عایشه که شنیدیم از رسول خدا
صلی الله علیه و آله و سلم گفتی که زنان او فریاد برآوردند فرمود کدام یک شماست که سکان
حریب بروی فریاد برآوردند کرد پس دست شتر خود زد و آن شتر را با خود و کهنه سر آبی
منتهی آمد و سکان صاحب آب حریب پس آنکه رسید استغفار از خداوند عز و جل و اطراف شتر را
خوابانیدند منتی بایست و روز و بعد از آن بر سر پیوسته میگفت دروغ است این آب
نیک و عایشه اشتغال میکرد پس بعد از آنکه گفت بفرمایید برای بنیاده ما فتنه بجهتین
که علی ای طالب علیه السلام بشمار رسید پس آنجا که فرج کردند و متوجه بعضی شدند
و در ولایت دیگر شدند که راست که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود
که کدام یک از شماست صاحب شتر که بشمار رسید پس در روزی او صد و بیست نفری
مضی شدند و روایت کرده است که چون عایشه بحسب رسید و سکان آنجا بروی
او فریاد برآورد و عایشه خیره اسم آن سکان را شنید فریاد کرد که فریاد آن استغفار
که این حریب نیک و عایشه تصدیق ایشان فرمود پس بنیاده را زد و فریاد
ایشان کرد و او فریاد که این حریب نیک و عایشه ایشان را فریاد فرمودند و آن استغفار
بعضی از شماست که دروغ بر آنجا عیال را شنیدند و در راه حشیدند و در روزی
در قتیله از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که اول شهادت دوری که در اسلام

و

واقع شد شهادت هشتاد و سه مرد که در حریب واقع شدند و فریاد که آن حریب
رسیدند و سکان آنجا فریاد برآوردند و بعضی عایشه و عایشه صدام از اطلاع اسم
آن سکان اراده دروغ فرمودند و گفتند این رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فریاد خود
میبرد که سکان است که سکان حریب بروی او فریاد برآوردند و در روزی که
نبرد در روزی قتال و حضرت علی ای طالب علیه السلام پس فریاد برآوردند که ای
آب حریب نیک و این اول شهادت دوری بود که بعد از اسلام واقع شد و شیخ کشی
چندین معتبر روایت کرده است که سکان فارسی را در روزی شتر خود و روزی که سید ابی جلی
که از آن سکان میگفت او را برآورد و باو میگفتند ای ابو جلی این حریب نیک است
ای ابو جلی نیک است بلکه این عسکر بن کفاح حتی بهت پس عایشه شتر خطاب میکرد که
ای عربی این شتر را کسی در اینجا بخور و مالکین او را بدوسی حریب بیکم در آنجا بفرستند
آنقدر که بخورای و این شتر را چند معتبر را با برآورد و روایت کرده است که گفت حضرت
امام محمد باقر علیه السلام فرمود که عسکر بنی حریب را عایشه را بفرستد و در هم فریاد داد
ناقره شیطان بود یا عیال در میان احتیاج ام سلمه رضی الله عنها عایشه و بنیاده
روایت فرمود فرمود شیخ خبزی و پسند معتبر از بنیاده از حسن بن مسعود روایت
کرده است که گفت در یک روزم با عید الله بن زبیر بن طای و زبیر بن ابی عیبه
فرستادند و من تفریاد برآورد و ایشان را در یک روزم پس عید الله گفتند که ما سیدیم که این
حضرت صلی الله علیه و آله و سلم گفت کرد و اگر عایشه را با خارج میکرد و بشمار

اسرا این سخن را با صلح آورد پس عید الله برای ادای این رسالت بنی عایشه رفت
و من نه با او بروم و بعد از آنکه داخل شد و من در میان فتنه بود و بعد از آنکه
طایع و زبیر را گفت عایشه از روی سر گفت و الله من ماسرنگه بیدارم و فریاد
کرد و کسی از بنیاده فریاد برآورد و سکان نیت و اگر او فریاد کرد من نیز با او
فریاد خواهم کرد عید الله چون این رسالت را با ایشان رسانید گفتند با و یکدیگر
ام سلمه و زبیر و ابی ایمن از بنیاده غایب که ام سلمه گفتند اولاً بعضی از دیگران
قبول میفرمایند پس عایشه بنیاده ام سلمه بنیاده ام سلمه رضی الله عنها گفت ای عایشه
فرمایید دیدن من نیامدی چه حاجت داری گفت طایع و زبیر خبر آوردند که ام سلمه
غنا را از روی ظلم کشتن بفرستد ام سلمه گفت امیر المؤمنین را برای عیال فرستاد
از روی عیب چنان فریاد برآورد که هر که در آنجا بود فریاد کردند و عایشه فریاد
در وقت که ام سلمه را در کفر عیال ام سلمه میگفت که او را برای ام سلمه فرستاد و فریاد
شد است چه میفرماید ای عایشه گفت با خارج کن شاید که بنیاده را فرستاد و عیال
اصلاح نماید ام سلمه گفت ای عایشه من خروج کنم و عیال آنکه شنیدیم از رسول خدا
صلی الله علیه و آله و سلم آنچه را که شنیدیم ای عایشه مرا بخندل ختم میفرماید که اگر او فریاد
داری و فریاد که من فریاد و من در آنجا فریاد میفرماید و بنیاده از حضرت عیال
و آنحضرت را در آنوقت میفرماید که شبها روزها فریاد میفرماید که من سکان آبی
از برای که آن حریب میگوید فریاد فریاد میفرماید یکی از زنان من در میان کرد

بنیاده

بایده که با نام خود فریاد کنند و من چون این سقراط شنیدیم آن طرف اندوخته
افتاد و حضرت سید را در آن دوسی من بلند نمود و فریاد کرد ای ام سلمه چه شد و
عوض کردم که با رسول الله چگونه بنیاده طرف اندوخته من و تو چنین خبر میفرماید
و چه چیز مرا این میگرداند که من آن بنیاد را فریاد عایشه در آن وقت خندید
پس حضرت بنیاده فریاد کرد ای صاحب ساقهای سرخ بچه سبب میفرماید من چنین
کلام دارم که تو آن با شنی و فریاد میفرماید ای عایشه آیا در خاطر داری شبنم را
که با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در میان سقراط بنیاده و آنحضرت در میان من و عیال
این ای طالب علیه السلام فرمود با حدیث میفرماید پس شتر خود را مالیدی و در میان آن
حضرت و علی علیه السلام حایل شدی پس حضرت حریب بر روی شتر خود و فریاد کرد
طایع علی ای تو میگوئی نیست بدتر منی که در شبنم با علی بن ابی طالب میگویی که ساقی و کتاب
باشد و ترا بخندل ختم میفرماید ای عایشه آیا در خاطر داری که بدتر من و رسول خدا
صلی الله علیه و آله و سلم را بدتر از ام سلمه و ام سلمه بنیاده و آنحضرت علی ای طالب علیه
صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه السلام و ام سلمه بنیاده و آنحضرت علی ای طالب علیه
صلی الله علیه و آله و سلم که در آنجا فریاد کرد که سکان آبی است و مرا گفتند با رسول
آیا بدتر از حدیث میفرماید که در میان من و سقراط بنیاده و آنحضرت علی ای طالب علیه
صلی الله علیه و آله و سلم که در شبنم با علی بن ابی طالب میگویی که ساقی و کتاب
باشد و ترا بخندل ختم میفرماید ای عایشه آیا در خاطر داری که بدتر من و رسول خدا
صلی الله علیه و آله و سلم را بدتر از ام سلمه و ام سلمه بنیاده و آنحضرت علی ای طالب علیه
صلی الله علیه و آله و سلم که در آنجا فریاد کرد که سکان آبی است و مرا گفتند با رسول

بنیاده

آنچه که بگفته و در هر دایره دیگر مذکور است که هر دو این دست پدید آورده اند
حضرت و در آنکه برای حضرت و اوست و فرمود که از برای سوزان (ماورای قند)
لایق است سگ است چنانچه از برای کی مدت امارت او فرموده است چنانکه
بعضی گفته اند که او را ماه خلافت کرد و بعضی گفته اند شش ماه و بعضی چهار
ماه و ده روز گفته اند و حضرت فرمود که زور است که این است از اولاد او
و فرمودی دارند یعنی سرور میباشند و فرمود که او است پدید چنانچه
بعضی گفته اند از آن چهار کس عبدالمک و و شید و سلمی و و فرمود و شام
اند و بعضی گفته اند که مراد از آن چهار کس عبدالمک است که وانی خلدت
شد و عبدالمک است که وانی مصر شد و وانی است که وانی عراق شد
و وانی است که وانی جزیره شد و در پنج اشکال غه روایت کرده است که بعضی
امیر المؤمنین علیه السلام خطبه کرد و در آنجا فرمود برای سادات عایشه فرمود
که ای گروه مردمان زمان عتقهای ایشان ناقص است و نصیب و بعضی
ایشان نیست ناقص است اما عتقهای ایشان عتق است که ایشان
در ایام حضرت نماز و روز و عیال و فرزند **کریم** که در ظاهر این روایت
ذلال میکند که اعمال اهل آنکه پس هرگاه قدری از اعمال آنرا شود
قدری از ایام آن که از برای آنکه برود پس حضرت فرمود که آن ناقص است
ایشان پس آنکه که شهادت در روز بپای شهادت است و است اما

نانی

ناقص بود و نصیب پس آنکه که ایشان در میان آن ناقص است و در این
پس هر چه از آن که در آن زمان ایشان در میان ایشان و اطاعت ایشان
کنند و کارهای ایشان که طبع نکند اطاعت کرده شد و در کارها
بد و شیخ کمال الدین بن شمس بحرانی در شرح روایت کرده است که حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام از آنکه جمل غایب شدند سادینا از فرمود که اهل بصره
نما کنند که از فرمود تا سه روز با یکدیگر از برای نماز جماعت حاضر کردند
و باید که در حاضر شدند عذری نیاورند مگر آنکه عذری مانع کرد و
و هر که بی مانع عذر حاضر نکرد در حد شرعی را بر نفس خود راه داده است
پس چون مردم جمع شدند در مسجد جامع حضرت برای ایشان نماز کرد و بعد
از نماز بسیار ایستاد و پشت مبارک خود را بپایان قبله مسجد داد و در آنجا
داست بحراب و قطعه خراف و حمد و ثنای حق شایعاً آورد و صلوات
بر پیغمبر و فرستاد و از برای بر زمین و مویان و مسکن و مسکنات
استغفار نمود بعد از آن فرمود که ای اهل بصره وای اهل بی که
که سه مرتبه مرتضی شد است با اهل خرقه یعنی که در آنجا خرقه شد است
و برین ثنات که چهار مرتبه تمام کند ای شاکس و یا ولادت وای عانت
کننده حیوان شما خرافه است بنده جز شما اولاد اجماع کرده اند و چنانچه
بی کرده شد منم کردید و عتقهای شما ضعیف است و درینهای شما

ثانی است و آب شما شود است و خاله باز دشمن کند باز ترین حالت باز
خداست و در برین ایشان است پسوی آسمان و نه حضرت از ده حصه بپای
در یک دهه شما است مکت کنند و آنکه محسوس بکنایه است و در برین روز
از آن ده و بعضی فرمود که باقی پنج این فریه شما را که در آن غرق شود و بعضی
از آن ده باقی بنا شد مگر سر و پاهای سجد ما شد بینه سرخ و در آنجا دریا
نمایند پس حضرت بن عباس فرمود که و گفته اند امیر المؤمنین این شعر گفته
خدا شد فرمود که ای ابو جعفر تو از آن ده نفری که کرد و بین قریب آن
قرنها فاصد سه و باید که حاضران شما بنمایند به شما اند که خبر دهند
بما در آن فرد و وقتی که ببینید بصره را که تعمیر یافته است و همانا که
فی وجهی بر اعرای عالی کنند و فی ذلک آنرا حضرت سادات و عدنان وقت
باید که بخت کریم در آن وقت بعضی برای شما باقی نماید پس
پس آنکه در آن وقت و فرمود که هر چه بتلاسم میان شما و بپای
ایله شلیم ما و عرف کرد که بپای و ما درم بنده ای و با چهار مرتبه را
حضرت فرمود که راست کنی قسم یا آنکسی که چنانچه علی علیه السلام را در برین
فرموده است و او را هر چه که را داشته است و حضرت بر سر آنکه
است و در آن طهر و دایمی جنت تقبل در برده است بختی که آنرا ختم
شدیم چنانکه شما ازین شنوید که من فرموده با علی آیا میدانی که بپای سکای

که برود

که در بصره میگردید و میانی که ایله میگردید چهار مرتبه است و فرموده است که ایله
سوزن اهل بصره و فرمود که در وقت از آن ده نفری که کرد و بین قریب آن
ایشان بنده شد و بنده بپایان باشند و فرمود که با امیر المؤمنین علیه السلام و ما درم قریب
با دیگر ایشان از یکصد که فرموده اند و بنده شد و بنده ای ایشان بسیار است و در
ایشان که در بصره است و در بصره ایشان بسیار است و بعضی گفته اند که سر از آنجا
صاحب فرمود که در آن وقت از برای کسی است که آنها اول کنند و در آن زمان فرمود
بپای ایشان هر چه که بپایان شد و بنده شد و بنده ای ایشان بسیار است و در
و در آنجا سر و در آنجا و اما که و بنده شد و بنده ای ایشان بسیار است و در
پس چنانچه با بپایان آنکه بر آب کردید و فرمود که وای بر بصره اهل بصره
از آن ده نفری که بپایان شد و بنده شد و بنده ای ایشان بسیار است و در
و بپای ایشان که در آن روز و چه چیز است و چه چیز نیست و بپای ایشان
دورند و چه در بصره است و بپای ایشان که بپای ایشان بسیار است و در
بپای ایشان شد و در بپای ایشان که بپای ایشان بسیار است و در
و بپای ایشان که بپای ایشان بسیار است و در بپای ایشان بسیار است و در
کنند و بپای ایشان که بپای ایشان بسیار است و در بپای ایشان بسیار است و در
از آن ده نفری که بپایان شد و بنده شد و بنده ای ایشان بسیار است و در
او چنانچه نیست و آنکه چشم دیگر و اگر کسی که سر و بنده است و بپای ایشان بسیار است و در

فصل در بیان هر چه در بیان حکم و حد است و بدلیل قول حضرت رسول صلی الله علیه و آله
که نه بوده است هر که میبرد و نام نه خواند خورده است سزاوارست که بر او حد جاریست
و در بیان جاهلیه نبی شد که بر کعبه و ایضا بدلیل قول آنحضرت که نه بوده است
دو سکه دارد هر که اندک و دو سکه دارد و نه دارد هر که اندک و نه داشته باشد و ایضا
و هر که با آنحضرت عبت کرده است و کشتن آنحضرت را حلال دانسته است و بقتل
او آتش زده است سزاوارست که بر او حد جاریست و در بیان حد و حلال دانستن حقوق من که است با
اجماع و با این اعظم است از آنکه کسی جرعه از خمر را حلال داند و حلال دانستن
خمر کفر است با تقاضای حد پس چنانچه حلال است کشتن نام و سقی و شمشیر و روایت
کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله آن حضرت فرموده است که با علی جنایت
نکردن است و صانع تو صانع من است و بیای و از علی ای اهل بیت سقت بگو هر چه آتش
روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله نقل فرموده است که هر که با
و حسن و حسین علیه السلام و با ایشان نه بود که نه بکنم با هر که شما با او بکنید و
با هر که شما با او بکنید و از هر که شی در کتابه اوسع روایت کرده است که حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله فرموده است که هر که با من جنایت کرده است در اول و اهل
بیت من در آن جنایت منی در حال اسلام آن جماعت شیعیه و جانشان و این شیعیه را
و در آن حد روایت کرده است که نه حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرموده اند که چنانچه
که با علی علیه السلام جنایت کرده اند حضرت باقر علیه السلام فرمود که هر یک از ایشان بیشتر است از من

افغانی

آنهایی که بر سر خدایا می ایستند و از جنایت کردند سر می کشند با این رسول الله که نه بوده است
منصور آنهایی که با حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله جنایت کردند اهل جاهلیت بودند
و این جماعت قرآن خوانده اند و اهل فضل را شانه افتاد و بعد از آن حضرت بر کشتن و
عزیز کردند و فرات بن ابی اسیم باشند منبر آنحضرت امام محمد باقر علیه السلام است که علی علیه السلام
کرده است که آنحضرت فرمود که حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود که ای
مسلمانان بکشید آنکه کشتن را از برای ایشان ایمان نیست شایسته که از زنده باز آید پس
بعد از آنکه فرمود که قتل بر روی کار که هر که در این اهل عصیان و عصیان و خلیفان
و ایضا جنایت معتبر را تا بر سر نه فرود و ایضا کرده است که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله
آیه لا یستوی اصحابه القادری و اصحاب الخیفره و ملا و دین فرمود که انگاه فرمود که اصحاب
آنهایی که اهل اطاعت نمایند و تسلیم کنند امامت و ولایت علی بن ابی طالب را و اهل انقیاد
آنهایی که پیوسته را و کشتن بعد از این با علی جنایت کنند بدانند که با او بدین نیست هر که با
جنایت کند با من جنایت کرده است پس علی علیه السلام را طلب نمود و با او فرمود که با علی جنایت فرموده
شدت و صانع تو صانع من است و بیای و از علی ای اهل بیت سقت بگو هر چه آتش
اطاعت کرده است و بکنی در حق من بکنید معتبر روایت کرده است که حضرت امام محمد باقر
علیه السلام فرمود که هر کسی که با علی علیه السلام اطاعت فرموده است از مردان است سزاوارست که در میان
خلف خروجه اند و شایسته است که با او و هر که او را بکشد که نه است که فرستاده
او را شایسته است که او را بکشد و هر که او را بکشد که نه است که فرستاده او را شایسته است که او را بکشد

باو لا حد او بلیله و افغانی نیست بدین روایت آنحضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که آن
حضرت فرمود که در حد و سقی با ایمان است و دشمن با کشتن است با این روایت احتیاج دارد
آنکه علی علیه السلام با جماعت که انکار کردند حضرت امیر المؤمنین علیه السلام جنایت کردند
شیخ طبرسی رحمه الله روایت کرده است که هر که از اهل بیت عبت کرد حضرت امام زین
علیه السلام آمد و گفت ای علی بن الحسین چنانچه علی بن ابی طالب علیه السلام فرموده است که نه بوده است
حضرت این سخن را شنید آنکه از چندی که با او کشتن جاری کردید تا آنکه کشتن است
از این سخن پرسید پس حضرت آنکه از شما با او کشتن و فرمود که ای برادر اهل بیت نه
و الله که علی بن الحسین را کشت و سزاوارست که با او کشتن اسلام بنا بر دین فرموده اند که
از ترس شمشیر و خطا سزاوارست که بکشند و کشتن را باطن پناه راستند پس و حق کرد
امیران یافتند خطا و فرمودند و تحقیق که صاحب جلال عاقلانه و مستحسانان نورانی
صلی الله علیه و آله سزاوارست که اصحاب اجل و استجاب منتهی و اصحاب ذریه الهی کشته شده اند
بدین بیخبرانی و حق علی و آله صاحب کسلی است که آنرا کشتن پس بر روی اهل کفر کشته
که ای علی بن الحسین چنانچه کشته کرد و او را با او کشتن و سکتی فرموده اند که
ایشان سر نه بودند چنانچه از آن فرمود حضرت امام زین علیه السلام فرمود که آن
قرآن خداوند که شما را فرمود فرستادیم بسوی قوم عاد و برادران ایشان و هر که
هر دو را بکشد که نه است و کافران عاد را با این معجزه کشت کرد و ایضا
روایت کرده است که سالیان بخیریت حضرت امام محمد باقر علیه السلام را حلال شد و کشت

کشی

کشته اند ام باقر سخن کرد و در این سر حضرت فرمود که کدام سر کشت علی بن ابی طالب علیه السلام
فرمود که در حد و سقی با ایمان است و دشمن با کشتن است با این روایت احتیاج دارد
حضرت فرمود که ای سالیان با شما بکشید سزاوارست که رسول خدا صلی الله علیه و آله با او کشتن
خیر سعد بن ساذ را با علم انصار عید فرستاد و او را کشت و هر که با او کشتن
با علی عامران فرستاد و فرمود که بکشید و بکشید و اصحاب خود را بکشید پس سالیان و اصحاب
او را بکشید پس بعد از آن حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که سالیان و اصحاب
چنین میکنند تا سه مرتبه این فرموده از آن فرمود که من فرمودم با عیسی و هر که او
در حد و سقی با ایمان است و دشمن با کشتن است با این روایت احتیاج دارد
سالیان با حاکمان کشتند که با آنحضرت فرمودند علی علیه السلام چنانچه کشت است حضرت باقر علیه السلام
فرمود که ای سالیان اگر بکشید از او و دست داشتند است و علی از آن است و بعد از آن
چهار سالیان پس بقیه که کافر کشتند و اگر کشتند که خلائی عزوجل او را دست داشت و سالیان
که او بعد از این چه میکنند پس آنحضرت چه کار کرده است سالیان بکشید که این سخن را با او
و دیگر نیز حضرت آنرا اعاده فرمود پس سالیان خطاب نمود که ای سالیان خدا را بکشید
عبادت کردی در خانه و کشتی بیرون دین و دین را کشتی و کشتی مشرب است
کرده است که هر که از اهل شام بخیریت حضرت امام زین علیه السلام فرمود که آن
علی بن الحسین علیه السلام حضرت فرمود که ای سالیان که با او کشتن که با او کشتن علی
سزاوارست که حضرت از شام این سخن کشت و بعد از آن که چندی سالیان

عنه و پیغمبر و هرگاه چه که از رسول خدا شنیده درین باب سراخبره کند
شنیدیم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که میفرمود که ایشان را بدین خلیفه
اند و میگویند ایشان را بهترین خلق و خلیفه و آنکسی که در روز قیامت
وسیله او از حق عظیم تر است و افاضه از سرفرازیت کرده است که
عایشه بنی کنت که ای سرفراز تو که ای عزیز تو را از خلیفه نبوی من و
ترین ایشان نبوی من آیا نزد تو عایشه است از خدیج که من بلی علی او را
بر من می گفته است که ما بین آنل تا ساسی گویند و بلائی آنرا در میان
گفت با خود چند نفر می آمدند که پیش من که ای رهنده پس من رفتم و هفت
کس آوردم از اهل هر قبیله ده کس زیرا که اهل کوفه در آن وقت هفت
قبیله بودند و همه آن جماعت کوچه را ندیدند که خدیج را علی علیه السلام
در پیش من بود پس عایشه گفت که لعنت بر عمر بن عاص او بنی نضله
بود که او خدیج را در کوفه و نخل من کشته است پس من با و کتفم کردی
مادر سراخبره که چه چیز شنیدی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و چه
فرمود در شان ایشان که شنیدیم که میفرمود که ایشان را بدترین خلق
و خلیفه اند و میگویند ایشان را بهترین خلق و خلیفه و بدترین خلق
نبوی خدا و در روز قیامت بر سینه او شمشیر بجای بقی اسدی افتد
عمره از اهل انصاری روایت کرده است که گفت با علی علیه السلام بودم در روز

که اهل

که اهل فخر از آن گشته بود فرمود که خدیج را در میان کشتگان طلب کنید پس
طلب کردند تا یافتند عرض کردند که پیدا نکردیم فرمود که طلب کنید و آنکه که
دروغ نگفته و از رسول خدا صلی الله علیه و آله دروغ شنیدیم پس سرگردان
و میگویند که تا تمام میسر شود که طلب کنید پس آن ملعون را در میان کشتگان یافتند
که در میان کشتگان افتاده بود و چون آوردند او را عرض کردند که من خط
کردم دیدم که سیاه حبشی بود و دو پستان داشت یکی مانند پستان زن
بود و موهای چند بر آن بود مانند موی دم یابو و ایضا از اهل انصاری روایت
کرده که گفت با علی علیه السلام بودم در روزی که از بلی قتال اهل فخر را در پیش
رفته بود و چون در روز نایسه روز رفتم حضرت فرمود که خلیل من سرا
خبر داده است که قائم و نزلت این جماعت خدیج را پیدا است و از برای او
پستان سه کس که موی آن مانند موی دم یابو است و چون او را در میان کشتگان
طلب کردند تا یافتند حضرت خرد آمد و چون او را یافتند علی علیه السلام اقامه کرد
گفت و ایضا روایت کرده است که آنحضرت فرمود که خلیل من رسول خدا صلی
الله علیه و آله سراخبره داده است که ایشان را هیچ توانند بر سره بر آورند از جن این
بنده ایشان است و از برای منی چاک کشیده است پس اقبال و ستی برای
انصاری هست و این اهل فخر را بدترین خلق است که از برای اوست و او را شده
است بخت فراق از آن فراقی که حق بکشدگان خراج و عده کرده است

و قرآن را در میان اینده حضرت فرمود که بگذارد ایشان را ما و اسب که خونی نریزند
و مال کثیر البکم بگیرند پس کسی بنزد ایشان فرستاد که این چه چیز است
که احداث کرده اید و چه چیز بخورید و گفتند ما و قوی و بر سریم و اینها
که با ما بودند در میان نامه شب تویم که نبوی خدا از اسب کین و جند از
نبوی سویم رویم و با او جنگ کنیم تا آنکه خدا کند کسان ما و حضرت فرمود
که چار در وقت بنار حکین این سخن را نگویند و عالا چنین میگویند آن ملازمین
گفتند آن وقت خانه ما طول کشید بود و چرا احتیاج بسیار شده بود و اسب
جنا کند شده بود حضرت فرمود که پس وقت شست عهد کرده اید و حق که
با حق اید عهد را میگویند چنانکه که رسول خدا صلی الله علیه و آله و آقا سید
از برای مشرکین آیا سراسر بکنید یا بنقض عهد پس ایشان در میان بلحنه حضرت
جرا می داشتند و در آنجا کشت کردند و پس رسته ایشان را بر میگشت و هوس
علی علیه السلام می آمد و یکی دیگر می رفت سیرفت آنکه یکی از ایشان بنزد حضرت رفت
در وقت که حضرت در مسجد بود و مردم در حال انقضای حضرت بودند پس فرمود که
که حکمی نیست مگر از برای خدا چه چیز کاره باشد اهل انصاری حضرت فرمود که آن
کاره نیست که حکم از برای خدا باشد آنکه از آنکه فرمود که حکم را نداشت که شما را بهمان
دعم یعنی ستم و هرگاه آنکه تمام محبت ما بر سر عرض کردند که یا امیر المؤمنین
چرا ایشان را نفاق میگردانی فرمود که ایشان نفاق میگردانیدند و هرگاه خراج نفاق

بر زبان پیغمبر صلی الله علیه و آله و در صحاح مشفق علیها همه که رسول خدا
صلی الله علیه و آله تقسیم اموال میفرمود تا که اسب روی از بنی تمیم که او را فدوا
الخویش میگویند بنزد حضرت آمد و گفت ای محمد عدالت نما حضرت
فرمود که عدالت کردم و در روزیم دهم گفت که ای محمد عدالت کن که تو
عدالت نمیکنی حضرت فرمود که ای برادر من اگر من عدالت نکند که عدالت
عمر بن الخطاب کند یا رسول الله مرا از آن بد که کرد او را بنزد حضرت
فرمود که بگذارد او را از نخل او پس رو به میان قری که پیرو میروند از
چنانکه تیر از گمان پیرو رود **باب** در میان قتال خراج و احتیاجات
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بر آن است (این ابی الحدید روایت کرده است)
که چون حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از مدینه بکوفه برگشت خراج می شدند
و بعضی ای که فرستاد که آن صحابه را حوالت میگویند پس نمایان شدند که یکی
غیبت سکون برای خدا هر چه که در است و راسته باشند مشرکان بدانند که
و علی شرف آوردند در حکم خدا پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام این عیال
نبوی ایشان فرستاد و بعد از آنکه بدین ایشا نظر نبرد و با ایشان سخن گفت
و چون برگشت حضرت فرمود که چه دردی این قیاس کند و آنکه که شما نام که
ایشان چه چیز اند حضرت فرمود که آیا ایشان را شافعی مانی کنند و آنکه
که سیاه ایشان سبای مانتی اینست و در پستان ایشان از سحر هست

و قرآن

نشوند فیروز که ایشان در صلبهای مردان و در روحهای زنان هستند تا قیامت
و اینها از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و آب و طاهرین او روایت کرده است که روزی
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام برای مردم پیشانی میگرد و فراتر میبرد میفرمود
این کنایه است در عقب آنحضرت و صلی الله علیه و آله را خوانند و گفتند او می
آید است و الحان ازین من قبل است که اگر کسی بگوید علی بن ابی طالب و سید عالم
الحق است پس حضرت ساجد شده تا بگوید آیت را تمام کرد و حضرت شروع
بباز داشت فرمود باز آن خبیث بعد از این همان آیه را بجز نمورد و باز حضرت ساجد
شد و چون کرد آن خدا نا شناس چنانکه در حضرت این آیه را تلاوت و فرمود
فأما من بعد فاعلموا حق ولا یستغفثن من الذین لا یؤمنون فبما یملعون
ساجد شد و حضرت بتراشت خود و فرمود و اینها روایت کرده است که
طبیعی در این سخن خود نوشته است که علی علیه السلام چقدر داخل کوفه شد و بسیار
از غبار با آنحضرت داخل کوفه شد و بسیار از آن استیاء و غنچه
و غیر آن مانند و داخل کوفه نشدند پس خرقه و بن و سایر وسایلی و در نیم
به برج صافی که سر کرده بودند بنزد علی علیه السلام آمدند و گفتند انکنا هاهنا
خود قریه کن و ما ما بیرون رو بسوی سویه که با او جلد کنیم حضرت فرمود
که من شما را حاضر کردم از آن حکومت و شما با من رویه اکنون آنرا کنه
قرار داده اید و آن گناه نیست و لیکن بجز برای وضعت تدبیر نیست من

شمارا

شمارا از آن نمی گزیم و زینعلین گفت و الله که اگر نمی گفتی خراجها کم کرد از آن
مردان و در این هر آنچه ترا سببیم و از آنکه تو بطلب رضای خدا و مشتوقی
او سببیم حضرت فرمود که هلاک کردی چه شتادنت داری که با تو چه بشیم
که گفته شری و با خدا شاکت بر من میزد و زینعلین گفت که دوست دارم که
چنین شوی و اینها روایت کرده است که این فرمود در کتاب صفین که سبب
که خراج چهره از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام دوری کردند و بر سر تقدیر و اعتبار
و طایفه از ایشان به شرفان و قضا در حاکم قریه پس در میان آنکه کردند که
ترا میشتا اسم ترقی عبد الله بن حباب که پدر قزاق است رسول خدا صلی الله علیه و آله
گفته بی گفتند چه چیز شد که از پدر خود که حدیث میگرد ترا از رسول خدا صلی الله علیه و آله
گفته حدیث میگرد که آنحضرت فرمود که گفتی که هر که در آن بنشیند بهیچ است آنکه
پس در روز پس خود را داخل آن گشته که در آنکه گفتند پس بر چه شستنی که گفته که حدیث بیان
که آنحضرت فرمود که طایفه از این بیرون میروند مانند تیری که از آن بیرون میروند و
قرآن بخوانند و نماز ایشان بخوانند و از آنکه در آنجا میروند و این حدیث را میگویند
او را نقل آورده و گفته که هر که از آنجا شاکت شد پس علی علیه السلام چهره از آن
کرد که از کوفه بیرون رود پس روی خود بر روی آنجا آنحضرت بنحیفه که گفته با امیر
المؤمنین درین ساعت بیرون میروند و در هر یک تا سه ساعت از روز بگذرد و هر یک از آن
درین ساعت بیرون روی ترا در احباب ترا ازینت و غیره و زینعلین برسد و اگر در آن

نیاید ترا از خطا و عیب خراج که ما در آنکه ساجد برای من باشد پس دعا نم شد
در آنجا آن ساعت که بنحیفه فرمود و در راه بیرون رفتن آنکه فرمود از آنکه بنحیفه
رواقتا عیبه که بنحیفه فرمود و در راه بیرون رفتن آنکه فرمود از آنکه بنحیفه
است و در آنجا که از آنکه بنحیفه فرمود و در راه بیرون رفتن آنکه فرمود از آنکه بنحیفه
بنحیفه فرمود و در آنجا که از آنکه بنحیفه فرمود و در راه بیرون رفتن آنکه فرمود از آنکه بنحیفه
و اعتقاد بر آنکه بنحیفه فرمود و در آنجا که از آنکه بنحیفه فرمود و در راه بیرون رفتن آنکه فرمود از آنکه بنحیفه
باصل فرمود و در آنجا که از آنکه بنحیفه فرمود و در راه بیرون رفتن آنکه فرمود از آنکه بنحیفه
بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام عرض کردیم که ایشان را بعد از آنکه ساجد کردند حضرت فرمود
که ساجد پس باز ترا از آنکه بنحیفه فرمود و در آنجا که از آنکه بنحیفه فرمود و در راه بیرون رفتن آنکه فرمود از آنکه بنحیفه
سبب آنکه بنحیفه فرمود و در آنجا که از آنکه بنحیفه فرمود و در راه بیرون رفتن آنکه فرمود از آنکه بنحیفه
عباده روایت کرده است که گفتند که باصل فرمود و در آنجا که از آنکه بنحیفه فرمود و در راه بیرون رفتن آنکه فرمود از آنکه بنحیفه
بان کرد و اشیا فرمود که گفتند عبد الله بن حباب را تسلیب میکنند آنکه ما که گفته که بنحیفه
ما گفته که امیر المؤمنین حضرت فرمود که در آنجا که از آنکه بنحیفه فرمود و در راه بیرون رفتن آنکه فرمود از آنکه بنحیفه
که گفتند که بنحیفه فرمود و در آنجا که از آنکه بنحیفه فرمود و در راه بیرون رفتن آنکه فرمود از آنکه بنحیفه
که بنحیفه فرمود و در آنجا که از آنکه بنحیفه فرمود و در راه بیرون رفتن آنکه فرمود از آنکه بنحیفه
خارج کردند این که بنحیفه فرمود و در آنجا که از آنکه بنحیفه فرمود و در راه بیرون رفتن آنکه فرمود از آنکه بنحیفه
از آنجا که بنحیفه فرمود و در آنجا که از آنکه بنحیفه فرمود و در راه بیرون رفتن آنکه فرمود از آنکه بنحیفه

بیرون میروی که من بیکم بشارت میداد و بنحیفه غلبه میکردی و بنحیفه بیرون میروی
با و فرمود که آنرا بنحیفه که در آنجا که از آنکه بنحیفه فرمود و در راه بیرون رفتن آنکه فرمود از آنکه بنحیفه
که بنحیفه فرمود و در آنجا که از آنکه بنحیفه فرمود و در راه بیرون رفتن آنکه فرمود از آنکه بنحیفه
و بنحیفه فرمود و در آنجا که از آنکه بنحیفه فرمود و در راه بیرون رفتن آنکه فرمود از آنکه بنحیفه
میباشد آنکه بنحیفه فرمود و در آنجا که از آنکه بنحیفه فرمود و در راه بیرون رفتن آنکه فرمود از آنکه بنحیفه
که بنحیفه فرمود و در آنجا که از آنکه بنحیفه فرمود و در راه بیرون رفتن آنکه فرمود از آنکه بنحیفه
برود بنحیفه فرمود و در آنجا که از آنکه بنحیفه فرمود و در راه بیرون رفتن آنکه فرمود از آنکه بنحیفه
ترا بنحیفه با این که از آنجا که از آنکه بنحیفه فرمود و در راه بیرون رفتن آنکه فرمود از آنکه بنحیفه
از بنحیفه کند و بنحیفه فرمود و در آنجا که از آنکه بنحیفه فرمود و در راه بیرون رفتن آنکه فرمود از آنکه بنحیفه
جلیل تر از آنکه بنحیفه فرمود و در آنجا که از آنکه بنحیفه فرمود و در راه بیرون رفتن آنکه فرمود از آنکه بنحیفه
اگر در آن ساعت مردان میگرد و بنحیفه فرمود و در آنجا که از آنکه بنحیفه فرمود و در راه بیرون رفتن آنکه فرمود از آنکه بنحیفه
این که بنحیفه فرمود و در آنجا که از آنکه بنحیفه فرمود و در راه بیرون رفتن آنکه فرمود از آنکه بنحیفه
از آنکه بنحیفه فرمود و در آنجا که از آنکه بنحیفه فرمود و در راه بیرون رفتن آنکه فرمود از آنکه بنحیفه
درین ساعت که ما باطنی کردیم و بنحیفه فرمود و در آنجا که از آنکه بنحیفه فرمود و در راه بیرون رفتن آنکه فرمود از آنکه بنحیفه
از بنحیفه فرمود و در آنجا که از آنکه بنحیفه فرمود و در راه بیرون رفتن آنکه فرمود از آنکه بنحیفه
که بنحیفه فرمود و در آنجا که از آنکه بنحیفه فرمود و در راه بیرون رفتن آنکه فرمود از آنکه بنحیفه
بن برسد که بنحیفه فرمود و در آنجا که از آنکه بنحیفه فرمود و در راه بیرون رفتن آنکه فرمود از آنکه بنحیفه

سرا از خود خلع کنید و با آن سوسمار بجهت کنید پس حضرت عیسی رفت و آن
جماعت بجز خود رفته و طایفه ای بقیه ماندند و مسعود را بپوش کردند برای جبهه
تا که سوسمار روی دیدند که میگویند بعلن زبان خود اسیر کردند که آن بکلی نماند
چون گفتند آنرا قیام کردند آنگاه و سوسمار خود را بر دست سوسمار گذاشتند
و سر کردند و خود را از بیعت خلافت حضرت خلع کردند و پیروان خود را
و با آن سوسمار بیعت کردند که او امیر ایشان باشد و حضرت عیسی این رفته حضرت
نظر بر ایشان افتاد و فرمود که بدیدم سبب از برای خدایان آنچند را که بدیدم کردند
هوای من شما را در قیامت محسوس میکرداندا با امام شما آن سوسمار را
که شما باو بیعت کردید که باک شما را در قیامت می بینم با امام شما که شما را
سیکند پسوی آتش آنگاه فرمود که یا رسول خدا صلی الله علیه و آله شما افتاد
بودند و یاس من شما افتاد مستند و الله که ای شیعیان ای این حدیث شما با فرمود
من حسین جنگ خلاص کرد و رسول خدا صلی الله علیه و آله پس چنین خبر داده
و اینها قطب را و ندیدم در راه روایه کرده است که چندی حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام تفرقه جنت فرمود که در پی روی انا صاحب آن حضرت که او را جنت بیست
شد که حضرت باو فرمود که با من باش و این منادیت که آن مرد با حضرت
همراه شد و چندی در نزدیکی بل فرمودان رسیدند حضرت بافتا به نظر کرد
و قیامی از آن کشته برای نماز حضرت از هر یک فرود آمد و بقیه فرمود

بیامرد

بیامرد و ششست برای و ششای سر را آید و گفت قیام عیسی کردند از آن کشته
فرمود که عیسی نکرند و عیسی نخواهد کرد و در کس از ایشان از کشته نماند
باخت و از ششاد کشته نماند شد و الله که هرگز حضرت دروغ نگفتند
از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود و فرمود از سخن آنحضرت تعجب کردند
چند با خود گفت که اگر احتیاج بدلیل دیگر نیست و عیسی میگویند تا صد گفتار او
ظاهر کرد پس سوار و دیگر آمد و کشته یا امیر المؤمنین آن قیام از آن کشته عیسی نکرند
چنانکه که فرمودی پس حضرت نماز ظهر را با سر هم کرد و ایشان را اسیر کرد و روانه
کردند و چند کشته که با خود کشته که با این از همه زودتر و بدلیل و هم چندی
رفت و دیدیم که آن قیام از آن کشته عیسی نکرند و در آن طرف آب صلی الله علیه و آله
کشته حضرت را دیدیم اول کسی که از آن جماعت کشته من بر دم پس همه آن کشته
شدند غیر از شش و از آنجا آب حضرت کشته شد و کشته شد و ششای فرمود
که و الله که را طلب کنید و چندی طلب کردند ندیدند فرمود که طلب کنید و الله
که هرگز دروغ نگفتم و سخن و فرمود آنحضرت رسول صلی الله علیه و آله و فرمود
پس بر است سوار شد و بجانب کشته رفت و فرمود که طلب کنید و الله که
و چندی از آن کشته فرمود که بخورند خدا ترا تعجب فرمود پس آتش و فرمود
از آن کشته و فرمود و روانه فرمود هر کس نکرند و حضرت در آنجا ایستاد
بتره ایشان رفت و بر است سوار و بر است سوار که این قیام با اسیر

و از کشته چندی نزد ایشان بیروی و چون نزد آن کشته رفت و ایشان فرمود
که نزد است که شتر را کردید تا آنکه چهار هزار کس را بر شما افتاد من با
خدا صلی الله علیه و آله و آن چندی شد و آن چهار هزار کس در فرودان می شدند
و اینها روایت کرده است از چندین دهی از وی که گفت چندی خواجگان
اسیر المؤمنین علیهم السلام شاد رفت کردند حضرت عیسی آن جماعت رفت و با او
حضرت بر دم و چندی نزد آن اشک رسیدیم دیدیم که صدای ایشان
بناگه و آن طلب برد ما شد کس کند و پیچیده بود و از بسیاری نماز کرد
پیشانیهای ایشان پیشه کرده بود و چندی آن کشته را در ایشان شاد
کردم شکی در خاطر من جسم رسید پس از شکر و در شکر و از اسیر
فرود آمد و بیرون فرود را برای آن افتاد و فرمود خدا را که ای کشته
کردم برای سایه شدند و شغل نماز کردند و فرمود عیسی که در میان شما
اگر قتال این قیام رضای شسته بمن برای چیز را تا با تمام آن این حقیقت و اگر
رضای آن کشته مرا از آن با در آن پس علیهم السلام رسید و از اسیر رسول
خدا صلی الله علیه و آله فرمود آمد و با استاد برای نماز پس بیروی آمد و کشته
که جماعت از آن کشته فرمود و چندی از آن کشته فرمود چندی کشته حضرت
صلوات الله علیه فرمود که قطعه نکرند و بخورند و در نزد کشته خدا
شد و این عهدی است از رسول خدا صلی الله علیه و آله که هر حضرت عیسی فرمود

که از عیسی

که ای کشته آید بی آن تلطیف کردم که بدیدم فرمود که رسول خدا صلی الله علیه
و آله بمن فرمود که ایشان نزد آن کشته خواهند شد آنگاه فرمود که با رسولی
نزد ایشان میفرستیم که ایشان را بکتاب خدا و سنت پیشا و بجزای ایشان
تیرها بر وی اورزند و او را کشته طلب کنند که نزد ایشان رفتیم
دیدیم که ایشان در مسگر خود هستند و بجای هر که نکرده اند بی حضرت
اشک فروداندا که چون جمع شدند فرمود که ای این صفت را بکس
این جماعت بیرو و ایشان را بکتاب خدا و سنت پیشا و بجزای ایشان
او را کشته و از برای او بیست است هیچ کس اجابت نکرد مگر بر آن ازین
عاشقین صفت حضرت عیسی را شنیدم او را دیدم با فرمود که بر کوه بجای
خود پس باو دیگر ناکرد غیر آن جهان کسی دیگر اجابت نکرد حضرت با فرمود
که بکس نماند گفت پس آن جهان سار شدند و از کشته و بجای آن
ایشان رفت چندی نزد یکی ایشان رسید که صدای او را شنیدند ایشان را
نماند که با خود که آن حضرت اروا اسیر کرده بود آن ملائکه او را قیام کرد
و چندی از آن کشته فرمود ما را دیدیم که از بسیار و بی کس سرور و اول کشته
بود صورت او مانند خورشید شد چندی کشته که من صد کشته حضرت را شنیدم
کردم شد ازین را شنید و بدیدم خورشید که را کشته ایشان را کشته و چندی
کشته شد حضرت فرمود که بخورند و در آن کشته طلب کنید که بدیدم دست

پستان از آنست و چون نه است و خرد آمد و طلب کرد و چون او را یافت و بدید که
سیاهی بود مانند جشی و بجا یکی از دستهای او پستان بود مانند پستان
و نه و در آن نریهای چند بود مانند شارب که بر جشی و تکیه کرده بود
با آنکه در عکس بر کشید و حضرت فرمود که این شیطان است و اگر نه آنطور که در
کردن سست میکردید به هر آنکه خبر میدادیم شما را با غیر خدا و عده کرده
انفدایان رسول او از قراب گشتن این گروه و این شهر را شوم و در آن روز
گفته است که چون حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آمد از مراجعت از عتقین و ان
کوف شد و در وقت آن که در آن روز و در آن روز و در آن روز و در آن روز
آمد و و گشتن جکی نیست که از برای خدا حضرت فرمود که این که حق است با
قصد باطل عزه این طرفین چیست گفت که تو بر کن از کجا آمدی و با ما بجای
دشمنان بود ما ایشان جنگ کنیم تا آنکه خدا ملاقات نماید حضرت فرمود
که من در آن وقت شما را بجای آوردم شما را فرما می گوید اگر وقت
در میان ما و ایشان گذشته شد و عهد و پیمان با یکدیگر بسته ایم و
نشان در قرآن و فرموده است که وفا کنید عهد خدا و حق که در میان
ما این گفت که قصه حکایت کند است و باید که آنکه از برای حضرت فرمود
کتاب نیست بلکه جشی است از برای و ضعیف از عتق و من شما را از آن جشی
کرده بودم این که از عتق گفت حالا صحیح شد فرمود که مرا مایه جشی اگر امام

میسوزی

میسوزی از عتقین بر عتق جشی و جشی جاتی میکردی حضرت فرمود وای بر شما رسول
خدا صلی الله علیه و آله و سلم از حال یلب از حال اهل مکه برگشته است پس
اشتیاق از حضرت منا دقت و دوری کردند و گشتن که حکایت نیست مگر از
خل و طاعتی از برای خلاق نیست با مسعیت خالق و آن گروه دوازده هزار
کس بودند از اهل کوفه و بصره و غیر آن و منا دی ایشان نداد که اگر
شعب این رنج باشد و امیر ثمان ایشان عده این که در باشد و امیر ثمان
بعد از فتح و بیعت از برای خداست بر امر معروف و نهی از منکر پس عرض
سردم کردیدند و بعد از آنکه حاکم این روش کار عمل حضرت فرمود و آن گشتن
پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام با بن عباس امر فرمود که بنی را از اعتقاد برود
و نقل کند که بر سلب احقار و بر بخت امنت نمودند و چون این عباس بنی را ایشان
رفت گشتن وای بر من ای چهر عباس آیا کافر شدی بی در و کار خدو چنانکه
صاحب تعلی بن ابی طالب کار شد پس خطیب ایشان گشتن که عتقاد بن اعر
تعلی بود از میان ایشان بیرون آمد این عباس از روی عید کهک (اسلام را بنا
گذاشت گشتن خلا و رسول او گشتن تعلی علیه السلام و آن حکم کرد از اسلام را
بیان کرد حدود آنرا تا آنکه نکرده است گشتن یکی که گشتن تعلی علیه السلام و آن
در دوا سلام باقی مانده است و در طه کرده است گشتن بلکه رسول کرده است
گشتن امور شروع رسول کرده است با و آنکه باقی مانده است بعد از آن گشتن

باقی مانده است گشتن آگاهی ایشان است و است بهر ایت اسلامی که حضرت بنا کرده
گشتن بنی در طه و صلوات گشتن ایشان عمارت کردند و از برای کردند گشتن بلکه عمارت
کردند گشتن حالا عمارت است از برای گشتن بلکه خراب گشتن در طه خراب کردند و آن
گشتن بلکه از برای عمارت گشتن و از آن گشتن و از آن گشتن و از آن گشتن
و در اسلام را خراب کرد و چگونه اسید گشتن در آن و آن گشتن و آن گشتن و آن گشتن
جاری شد پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام با بن عباس و بنی را از اعتقاد برود
این که با بن عباس و بنی را از اعتقاد برود و آن گشتن و آن گشتن و آن گشتن
و حق که حضرت را بلند کردند شما گشتن که با اجابت ایشان سیکتم بجای خداست شما
گشتن که من این قوم را تا اتم از شما حضرت و هر چنان فرمود با ایشان گشتن و فرمود
ایا کردید سکن آنرا اجابت ایشان گشتن و من شما را که بر یکدیگر گشتن و در آن گشتن
که قرآن با آن گروه است و بعد از آنکه قرآن با آن گروه است و بعد از آنکه قرآن با آن گروه
که خاندان حکم قرآن کنیم و اگر کجای بنی را بلند باشد پس ما از ایشان به اتم ایشان گشتن
که با بنی را بلند است که در آن سر و در آن سر و در آن سر و در آن سر و در آن سر و در آن سر
نکر و بنی را بلند قرآن با آن که در آن بنی و قرآن خطی به قرآن با بنی و در آن سر و در آن سر
مرو حق سیکتم با بنی را بلند گشتن ما در آن سر و در آن سر و در آن سر و در آن سر و در آن سر
و اهل از برای او در آن سر و در آن سر و در آن سر و در آن سر و در آن سر و در آن سر
و حاصل که ایشان علی بن عثمان گشتن و برای آنکه شما را در آن سر و در آن سر و در آن سر و در آن سر و در آن سر

از برای

آتش که در کتب کهن کنی که نظر کنید بکتاب خدا اگر بایده که از برای من فضل
و زیادتی هست بر عویم برادر خدایت ثابت و از هر پس هرگاه تو در وقت
خود شگ و داشته باشی شگ تا زیادتر است حضرت فرمود که این
سخن را از روی انصاف بگویم و اگر می گفتی بگو که هر حکم کنید بخلاف
من و معین طوا که از این معین طوا می باشد و معین طوا علی الله علیه و آله هرگاه
بعضای از حضرت می گفت که می باید تا باها که کنیم و بگویم لعنت خدا
بر شما ایشان را ماضی می شدند و لیکن باقی ماند گفت سخن را بر وجه انصاف
چنانکه خدا اول اسکره بر فرمود که لعنت خدا را بگویم بر روی کوب
و من نیز چنین کردم گفتند سب دیگر آنست که این حکم حق تو بر تو بدیاری
گذاشتی حضرت فرمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلمین سارا را
کردند و باید به بی تو قضا است و اگر بخیر است نیکو و من اقتدا بآن حضرت کردم
آیا دیگر سخنی را در این آیه کرده سالت شدند آنکه از هر جانب صدا بلند
کردند که توبه فرمایید ای امیر المؤمنین پس هشت هزار کس از ایشان طلب امان
کردند و چهار هزار کس بر شفا آوردند و آنست که من دیدم حضرت با آن طلبا
مستخرج بود که از ایشان آن دانه آنکه حضرت به پیش از صاحب خود رفت بجهانب
عالمی تا آنکه بفرموده بقیع را رسید عبد الله و هب و ذوالنبره که هر دو
بحضرت گفتند که ما با آن جناب می گیم از برای خدای خدا و تراب آن حضرت

اینها را

این آیه را بر ایشان خواند که بگویم یا ایها الذین آمنوا
فی الخیرة الدنیا و الاخریة انکم یحسبون صغارا و این آیه را
این ملائک است که از آن کردند که شمشیر کردن با حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
و جنت کردن با او کار نیست است پس جنت در گرفت پس وی از آنجا فرای
جنگ زد که او را اختش طای می گفتند و در صحن با حضرت بر روی صفها را
شکافت و بطلب حضرت آمد و حضرت میاورد و فرمود و حضرت بی برکت
لحمین زد و او را بجهنم واصل کرد پس ذوالنبره که جگر که بجهنم رفت
حضرت سبقت نمود و حضرت بی برکت از آن حضرت خرد و سارا
شکافت شد و چون پای بلندش در رکاب حبیب بود اسب بردن او را
و در آنجا که در رکاب فضل انداخت و بعد از آنکه بر تمام سالت
بن و قضا بر علی علیه السلام حاکم کرد حضرت حضرت بی برکت و او را
جنت کرد پس عبد الله بن هب و اسبی پیش آمد و فریاد کرد که ای امیر المؤمنین
و الله که از اینها که می گذارم تا آنکه باز در تمام با آنکه تو نیز من آبی پس
پس بر نیایم یا آنکه من بیایم بیوسی تو حضرت تبتیم خود و فرمود
که خدا اول بکشتن چه بسیار کم است میا که او آینه انداخت که بر روی شمشیر
و صاحب نیزه ام و لیکن او از انصاف خود میاویس کرد و با آنکه بگویم
دو رخ بستار شده است پس آن کمور بجهنم حمله نمود حضرت او را بکشت

ارشد از آن طرف روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام شمشیر
کوهر بیرون رفت و توجیه خانه خود برد و در آنوقت چهار یک شب تیره
و کلیل بن زیاد که یکی از شیعیان و در وستان آنحضرت بود پس در میان دو
دو بدید خاخر روی رسیدند شمشیر که روی در آنجا که قرآن می خواند و این
آیه را تلاوت می کرد انما فی الدنیا ساجدة و فی الاخریة کافرة
و می فرمود و بعد از آنکه هر دو را چنانکه از آنکه می کردند و از آنکه لا یحسبون
انما یحسبون اولوا الاکلیب و بعد از آنکه از این آیه تلاوت می کردند و کلیل
بسیار فریاد می زد و آنرا می زد که چگونه با من می خواند و از حال آنکه در تفت
می کرد و این خاخر را در ظاهر می کرد بی آنکه بزیان آورد پس حضرت با او
التمناست نمود و از روی اعجاز فرمود که ای کلیل ترا می بخشم تا او را و طنظنه
این مرد که او را ملاقات است زود اسب بکشد از من تا با من خیر خدایم
کلیل بختی کردید از و آنست حضرت خال باطن او را و کراهی داد و آن را
برای آنکه باقی با آنکه این مرد چنان عبادت میکند و با آنکه خال که راوی پس
مردی می کرد که تا آنکه جنت خارج شد پس حضرت بعد از آنکه در میان
کشتگان می گذشت و کلیل بن زیاد در برابر حضرت بر روی شمشیر و در دست
بر روی و از آنکه می کرد و سرهای آنکه کافران در زمین ریخته بود پس حضرت
سرسختی فرمود و پای یکی از آنکه سرها گذاشته و فرمود که ای کلیل این

بجهنم واصل نمود پس شکرانه و طرف با یکدیگر مخلوط شدند و چند روزه
ساعت هفت ملائکین کشته شدند و ایشان چهار هزار کس بودند
و کلیل بن زیاد در وقت مکه رفتی و در آنجا که بجزایان رفتند
سجستان که از آنوقت سیستانه می گویند در آنجا ساکن شدند و فصل
ایشان در آنجا هستند و در روز نیکو از آنکه نفری بکشد و آن در وقت فصل
ایشان در آنجا هستند و در روز از ایشان به زمین ریخته و فصل آن در وقت
در آنجا هستند که ایشان را باضه می گویند و در روز از ایشان بکشد و در وقت
رفتند که آنرا سق و بواج می گویند و در کنار سق و وقت و یکی از آنکه نفری
به تکل بودند و در آنجا که حضرت به ضمیمه بسیار یافتند و از آنجا که
حضرت نه کس کشته شد ندیدند آن خاخر که بر روی رفتند و این
از آنجا که آنحضرت فرمود که در کس از آنکه کشته نمی شوند و در آنجا که
نماند بر روی تو بر و پس حضرت با صاحب خود فرمود که ذوالنبره را طلب
کنید و چون طلب کردند نیافتند و حضرت خود با جاعلی رفتند و در آنجا که
کشتگان بر روی یکدیگر ریخته بودند فرمود که این کشتگان را پس کشتی چون
پس کردید او را در زمینها یافتند که بر روی زمین افتاده بود پس حضرت
نگه کرد و گفت صدق الله و ما یح و مسئله یعنی راست گفته است خدا و میا که
بفرمود و او را ماضی گفتند که من با و نظر کردم دیدم که بر روی سیه چو بر و من

از آن

پس آن وقت نشاندند سوخته و دست کردند و عمر هشتاد و پنج سال بود آنگاه
در شب چهارشنبه از آنجا برون رفتند و در روز جمعه وارد کوفه شدند
و در وقت که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام خطبه بخواند و همه آنکه جماعت بیست
داخل شدند و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نظر بر ایشان افکند و فرمود
که ایها الناس رسول خدا صلی الله علیه و آله ههنا رحلت اسرار و انوار
باجه تعلیم من کرده است که از هر جای ههنا در باب متناهی است و بدین
که من شنیدم که چون شایسته میاید که یوم غد عا کل اناس با ما میاید
از برای خلافت من بخیر و بعد از آنکه عالم که در روز قیامت هفتصد
سبعون میفرمود با امام خود که آنکه سر شما راست و اگر خواسته باشم
که ایشان را اسم ببرم میتوانم و چون عربین حریف لعین آن کلام میفرمود
نظا من از ان امام انام شنیدم ما شنید شایخ خود را بر خرد و زید **باب**
در بیان سایر آنچه جاری شد میان آنحضرت علیه السلام و میان خراج
سوی و قضاة و خبر و ان در رفع المبلغانه روایت کرده است که معقله
بن هبیر شیبانی اسیران بنی ناجیه را از عاقل حضرت امیرالمؤمنین
علیه السلام خرید و از او کرد پس عاقل حضرت آنکه امام از او طلبید و او نگذرد
و بنیام بن مسعود رفت چون حضرت که میخواست او را شنید فرمود که خلافت
کرد آنرا معقله را که کار می کرد ما شنید که زید کات و در خرید بنده کان
اگر بخند

و یکصد و هشتاد و پنج سال بود و اگر فرموده اند ما را ضعیف میباشند و از جمله
امکان و این اهل القریه پسند میباشند از بعد از آنکه بن قریه روایت کرده است
که گفت حریف بنی حاشند یکی از بنی ناجیه بود و با علی علیه السلام در مشقه ها
شده بود و بعد از آنکه حکایم با مسی که از ایدان خود پیش حضرت امیر
المؤمنین علیه السلام آمد و گفت و الله که من دیگر اسیر اطاعت نمیکشم و در عجب
تو تا از منیکم و عیال از تو سنا دشت میکنم حضرت فرمود که ما در تو شکی
نمیکرد و وقتی که چنین کنی عهد و پیمان خود را میشکستی و مصیبت میبرد
خود را میکنی و ضرر میزنی ساقی من بشن خبر من خبر ده که چرا چنین میکنی
گفت از برای آنکه در حکم کردی در کتاب و ضعیف شد از این خطا ما
بین عسیره و اصحاب او میل نمودی من بر تو در میکنم و از ایشان انتقام
میگیرم از تو و از ایشان از هر شما و روی میکنم حضرت با و فرمود
بر تو پیش من بیا تا با تو گفتگو کنم و راه حق را برای تو بیاید که من با او از
طاعت من پس شاید که شناسی آنچه را که حالا منکری آنرا و بیای آنچه را که
از ان عاقل و جاهلی حریف خبث گفت من صباخ از تو در میبرم حضرت
فرمود که برو که شیطان ترا گریب فرار نکند و دایم در آنجا که داخل نکند
و جاهلانی که چوئی غیلا فتد با غش خفت ترا نکند و الله که اگر طلبی شد
از من کنی و ضعیف مرا قبول کنی و سخن مرا بشنوی من تو را جلا داست

ملاکت میکنم پس حریف لعین این سخنان شفقانه آنجناب را شنید و
انکاشت و پیوسته رفت بسوی خانه خود عبد الله بن قریه گفت
که من بیعت از عقب او رفتم که او را نصیحت کنم و او را بختی را و دلالت
کنم دیدم که بر او اصحاب خود رفت و ایشان گفت که من چنین صلح
می بینم که از من مردی ای علی علیه السلام من وقت کنیم پس من پس عاقل او را
نصیحت کردم که او را از ان گفت منع کند و بخانه خود برگشت و چون صبح
و روز بامداد شد باز حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام رفت و خبر او را حضرت
عرض کردم فرمود که بکنار او را اگر قبول حق کرد و از ان گفت رجوع نمود
ما از او قبول میکنم من عرض کردم که با امیرالمؤمنین جدا حالا او را نمیکش
و عیسایکی فرمود که اگر ما چنین کنیم که هر کسی را که دشمن داریم بکشیم
اکنون زنا آنها را بکند و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد
چیزها بکشیم و عیسایکی گفت و عقیبت نماید تا آنکه خدا را خوار نماید پس
به بیعتی من فرمود که بکنار او را سرور و بر و بیکدیگر کرده است چه بکن
او رفت کسی را در منزل او و منزل اصحاب او ندیدیم چون هفتصد نفر
وادم فرمود که خدا ایشان را از رحمت خود و در انداخته که قسم نموده
دو و گردانیده است و الله و حق که به بیدار نهاده که بلیه شده است
برای زنا ایشان و وقت شهادت که بخیر و در بر سرهای ایشان هر آینه نام

خراشتند شیطان به ایشان غالب شد و ایشان را کراه کرد پس زیاد بن
حضره بر حراست و گفت ای امیرالمؤمنین اگر ضعیف بماند من از حق این
جماعت ما را بکشد ان شاء الله ایشان را هر چه در دست ایشان است بر او بکن
ولیکن من هم کفایت میکنم بر ما جماعت بسیار را که با ما میسرند از اهل
طاعت تو را از ان باده که ایشان را قاصد کنیم تا آنکه ان شاء الله بکند و ان
ایشان را پسری تو حضرت فرمود که برو خدا رحمت کند تو را و چه بدید از تو
دستی از انجا حرکت کنی تا اسیر من بشوی و فرمود که بگویم به حال
حالی در باب ایشان پس تا من نرسم این سخن را به امیرالمؤمنین علیه السلام
نامه ایست از عبد الله علی امیرالمؤمنین علیه السلام بگوید هر کسی که بخواند این نامه
از ان اماند پس بر فانی چند که بخت و چوین که به کربا نبی باد و من
دفته باشند پس سوال کن اهل بلد خود را از ایشان و در هر جا نبی
چا سوسی برای این است که پس من بنویسم آنچه بر تو معلوم شده باشد
از احوال ایشان پس زیاد بن حضره بخانه خود رفت و از اصحاب و اهل
خود صدوسی بر جمع کرد و دفته تا بدیدار امیرالمؤمنین علیه السلام رسید و از عبد الله
بن و ال روایت کرده است که گفت من نزد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام رفتم آنگاه
بیکدیگر و نامه آورد از طرفین کتب انصاری که یکی از ان که حضرت
نوشته بود که سواد چند از جانب کوفه بنویسد این صوبه شنید یکی از ان

نیدارد که هر کس که در جنگ این لشکر کشته شد ایشان را یا می دانند که چه
حکم علی علیهم در باره کسان از قضاوتی که سلاطین شده باشند و بعد
از آنکه بعضی از ایشان برگشته باشند و آنچه حکم آنست که بعضی از ایشان
شماره و عذر و اولی بپند و عقیقه او را بپند و عقیقه او را بپند و عقیقه او را بپند
آنست که کرده او را بپند و عذر و اولی بپند و عقیقه او را بپند و عقیقه او را بپند
و سوسه میگرد تا آنکه خلق بسیار از هر چه کرد و آنکه خبیث صاحب
و مکر بسیار بود پس مثل نامه حضرت را برایشان خواند و آنکه نامه با حق
بود بسم الله الرحمن الرحیم این نامه ایست از بنده خدای علی علیه السلام
و کسان که خوانده شود این نامه یا ایشان از سلاطین و مؤمنان و مارتان
و خصایص و مروتان سلام بر کسی باد که تا حدی هدایت کند و ایمان
آورد بخدا و رسول او و کتاب او و اقرار کند به زندق بعد از آنکه
بعد از خلا و انچه که زبان کا داده نباشد اما بعد پس من شما را بپند و عقیقه
کتاب خدا و سنت پیغمبر او و اقرار کنم در میان شما آنچه را که خدا در کتاب
خود بان امر کرده پس از شما برگردید بجای و در سه نگاه دارد از جنایت کرده
و در و شود ازین ماری خارجی هلاکت محارب خدا و رسول و سلاطین
در زمین سوز کرده است پس از برای آنکه دوری کشته اند و سب
اما بر مال و جاه او و هر که بنا به آنه خاچی کند و با ما جانی کند و انا

ما

ما به هر دو از غنای طلب باری بکنیم بر او و خدا را که قرآن می خواند
خود را و خدا را که انیت و التسلیم پس مثل اینست و علمای آن نصب
و گفت هر کسی که در جنگ این علم در آید این است که در جنگ و احکام
که در اول او با سلاطین جنگ کرده پس شتر و شتر و شتر و شتر و شتر
هر یک را احکام و بود و مکر و عیبه و او و عیبه و او و عیبه و او و عیبه و او
لمون سلاطین را از این بهینه قرار داد و عیبه و او و عیبه و او و عیبه و او
و او و مثل احکام و عیبه و او و عیبه و او و عیبه و او و عیبه و او
التاس سلاطین که عیبه و او و عیبه و او و عیبه و او و عیبه و او
مکانه مانده کرده است و اینها قوی اند که در کتاب منع کردند و سر نه شدند
و از روی ظلم و عیبه و او و عیبه و او و عیبه و او و عیبه و او
کشته شود از برای او عیبه و او و عیبه و او و عیبه و او و عیبه و او
بفتح و عیبه و او و عیبه و او و عیبه و او و عیبه و او و عیبه و او
رضت و در میان لشکر خود با علم و قلب لشکر قرار گرفته پس عیبه و او
او بر آنه اشتباه نمودند و عیبه و او و عیبه و او و عیبه و او و عیبه و او
و عیبه و او و عیبه و او و عیبه و او و عیبه و او و عیبه و او و عیبه و او
پس عیبه و او و عیبه و او و عیبه و او و عیبه و او و عیبه و او و عیبه و او
انداخته و او را خراج کرد و اشیاء نگاه و عیبه و او و عیبه و او و عیبه و او

نشان او را بپند و عیبه و او و عیبه و او و عیبه و او و عیبه و او
شماره و عذر و اولی بپند و عیبه و او و عیبه و او و عیبه و او و عیبه و او
ایشان در جنگ و عیبه و او و عیبه و او و عیبه و او و عیبه و او
کسان که در جنگ و عیبه و او و عیبه و او و عیبه و او و عیبه و او
مرکز بود اسلام و عیبه و او و عیبه و او و عیبه و او و عیبه و او
او مکر و عیبه و او و عیبه و او و عیبه و او و عیبه و او و عیبه و او
با عیبه و او و عیبه و او و عیبه و او و عیبه و او و عیبه و او و عیبه و او
بر گردانید و عیبه و او و عیبه و او و عیبه و او و عیبه و او و عیبه و او
از لشکر و عیبه و او و عیبه و او و عیبه و او و عیبه و او و عیبه و او
پس با حق شد و عیبه و او و عیبه و او و عیبه و او و عیبه و او و عیبه و او
و نام او را عیبه و او و عیبه و او و عیبه و او و عیبه و او و عیبه و او
طایفه از ایشان میل کردند بسوی ما آمدند و طایفه دیگر میخواستند باقی ماندند و با ایشان
متان که در عیبه و او و عیبه و او و عیبه و او و عیبه و او و عیبه و او و عیبه و او
مقتل گذاشتیم و عیبه و او و عیبه و او و عیبه و او و عیبه و او و عیبه و او
کشته و عیبه و او و عیبه و او و عیبه و او و عیبه و او و عیبه و او و عیبه و او
قبول نکرد و عیبه و او و عیبه و او و عیبه و او و عیبه و او و عیبه و او و عیبه و او
و اما عیبه و او و عیبه و او و عیبه و او و عیبه و او و عیبه و او و عیبه و او

ما

گردد و از ادای آن مال به حضرت باقی نماند نه نشسته و با جامه پس از عظم خایسته خیات
است و عظم غشی بر اهل شهر غشی است و نیزه قران من سلا باقی باقی است
دهم است و از آنست در وقت که رسول من نه تو آمد و اگر غشی خرد با او
برسون که آنم که در آن ساعت به وقت نه مگر آنکه ما از آن غشی و السلام و چه زمانه
حضرت زمانه که بگویم چه رسیده و چند روز مانده حضرت چه چیزی با او نگفت و بعد از چند
روز حضرت آن مال را از او طلب نمود و در وقت منزل در حرم را از آن روز و از باقی آن
عاجل کردید پس بگفت و بنزد رسول امیر وقت رسید حضرت به برادرش قطع کردید فرمود
که وای بر او در غریبه کار بر تو کار کرده و در غریبه کار کرده و ما تشنه اجرات غایت
نمود و اگر از غایت بگویم ما او را پس بگویم اگر چیزی از خود باقی میماند بگویم و اگر
نمی باقی نماند او را پس بگویم پس حضرت اسر کرد که خانه او را حلال کردید و به او داد
نعمت او را به هر شیعه علی علیه السلام و غیره آن جناب برادرش رسول در شام کاغذی
با و فرستاد که من رسول را دو باب از حلقه کتفم و او وعده کرد که او را به نوره است پس
ما با و رفتی که رسول را به برادرش و السلام و آن نامه را بر روی انصاری داد و با او
کعبه آن رسول را بگرفت و در وقت حضرت آورد و حضرت آن نامه را گرفت و فرمود
آنکه او (رسول) که آن رسول را پیش آوردند و دست او را قطع کردند و آنکه سر
سر و پس از شامی چند بمقتله برادرش فرستاد که مقتول بود بر سرش نشانی
و فرستاد و او را با او فرستاد که در ده است که بر روی حضرت کشته که اسیر انا

۴۰

پس بگفت برادران برای آنکه قیامت از او ایستاد و انشا حضرت چه فرمود که
حکم الهی بر اینست که در آن ایستاد و از او شد و درین مائشان گرفتار است و به
کسی که از او فرار کرد است و این را روایت کرده است که با حضرت و حکمت که
چند روز پس از آنکه او قیامت کرد حضرت آنست که در آن وقت کشته شد
فرمود که من کسی را بگفتم و در وقت عتاب میگویم و با کسی بیگانه میگویم و بگویم
که خرافات من کشته و علاقه من ظاهر نماید و وقتی که چنین کند با او خیات
نیکام بگویم که او را بگویم بر سرش خرافات و بر کشته امانت علی بر او فرمود
تا بعد از قیامت بگویم و اگر با او نماند با او بیگانه میگویم و از او طلب یار و یار
و این انبیا از علای عاتق روایت کرده است که چه اهل نوره کشته شد
سرش بر عرق شیاخی در دیواره بود و دست کسی بر علی علیه السلام خرد کرد و او را
با او فرستاد پس حضرت اسر شد که آنرا با سید اسیر بگرفت و فرستاد و در
یکدیگر با او داد که در زند اسر شد کشته شد در سال سو و ششم هجری
پس بعد از عمل آن بن علی که از قبیل بنی تمیم روایت بود و با او در جزیره
به شمره قریه کرد و بعد از سالان رفت و حضرت معتدل بن قیس را با او
بگرفت و او را در معتدل با او داد و او را کشت و ایشان را زیاده و روایت
کسی کردند و بعد از آنکه شهاب بن بشر که از گروه بطلیه بود با او شد و وقت آن
خروجی بود که در آن سال در دیواره و دیگر حجج بن عدی را بگرفت و او را فرستاد و پس

شهر آشوب در زمانه انبیا از انبیا روایت کرده است که از حرم کشته کرد
علی علیه السلام را عیب کردند و بگویند که این را آنکه حق را در سید میباید امر خود
و این را از این ایستاد روایت کرده است که عید الله بن عباس با حرم و
ما ظاهر نمود و از ایشان پرسید که شما بگویند سبب محالست حضرت امیر
علیه السلام کردید ایشان گفتند بجهت علت اولی آنست که او سر را نداشت که با او
در دیوار خلا با بن سبب کافر شده است در قم آنست که در دیواره جلد کرده
و زنان و فرزندان ایشان را غنیمت نگرفتند و اینست و سبب ایشان را
نشانه است ستم آنست که اسم را در وقت مؤمنان از خود حرم کرده است
این عیاسی کشته که در آن زمان حکم کردند و در سید فرمود و بگویند که در
عقل شام و در راهیله زن و شوهر فرموده است که با یقین احکام من
آنکه و بگویند (اینکه) و آنرا بگویند که در دیواره جلد کرده و زنان
و فرزندان را به غنیمت نگرفت و سبب ایشان را رضی شد آری سبب کنند
ما در جزیره پناه را در حلاله میباید (از آنجا که) در آن زمان از غنیمت و اگر
میگویند که مادرمان نیست دروغ گفتند زیرا که در قرآنست که زنان به شوهر
علیه السلام مادر مؤمنانند و ما آنچه گفتیم که اسم خود را از ما روزه سرمانه
خو کرده است شما شنیدید که سبب بن عمرو و او بر سیدیه در میان
نزد بنی مضر و بنی عدی و آل اسد چه نامه صبی را فرستاد که این آن چنین است

اشتباه و احباب او کشته شدند و بعد از آنکه سیدیه قتل یابی با او دست کسی
دو ماه بعد خروج کرد و بعد از آنکه کفریه بگرفت و بعد از آنکه در مدینه و مدینه و مدینه
مسعود با حضرت عیاسی و وقت ایشان کشته و بعد از آنکه ابریم سیدی
خروج کرد و در شهر زند داشت و در وقت از غریبه با او خروج و باقی لشکر او را از برای
برد و روایت کنند از او بگویند و حضرت گفته اند که کشته او را چه رسد که کشته
پس آمد و بنزد یکی که در مدینه فرستاده تا از او بگفت حضرت که او را فرستاد و
بر سید خرد و در آن کفر خواند و قول نگرفت و کشت ماضی بنقیسم که بگویند حضرت
شری به ما نیا با عتقه که بگرفت و او را فرستاد آن خانه و سبب که با او
حکم آورد و در آنجا شریع شریع شد و با شریع غایب کرد و در سید که در شریع
با آن بگویند و بنزد یکی که در مدینه فرستاده و بعضی دیگر از احباب او را و او را
و باقی ایشان را قتل کردند و حضرت خردی و بن آنکه و بعد از آنکه در مدینه
بنی مضر و بنی عدی و بنی اسد از انبیا حضرت عیاسی و از انبیا کشته شد و در
نمود و آن اشتیاقی نگرفت و حضرت با ایشان رسید و آنرا با طاعت
خواند و قول نگرفت و در آن کشته بگویند که کسی که از انبیا طلب امان کرد و در وقت
ایشان از او مادر و در دیواره خانه میباید چهل که در خروج فرمود حضرت اسر کرد
آنکه او را حلقی کرد و در دیواره نماند و او را عتقه تا آنکه عتقه یافتند با سبب
در میان ابدا لعن و خروج و احباب امانت است و احباب ابریم و احباب ابریم

شهر آشوب

گفت که ای جعفر بن محمد که امام است فرمود که چه میگوئی در شأن اهل بصره
اکبر گفت که ای ابا جعفر من آنها را چنین گفته است گشتی جویی حق و اگر
گویی که بیاطل گشته است بجهت حق که در گذشته داری گفته پس نافع
برگشته و با جعفر گفت که و الله فرمود تا قرین مرزهای حقاقتا و جعفر
بفرموده امام بن عبدالمطلب رفت گفت که چه کردی جعفری (از ابر جعفر
پرسیدی که فلان گفته باشد نافع گفت دس ازین سخنان برود
و الله که او را تا قرین مرزهاست و حقاقتا و او فرزند رسول خدا است
حقاقتا و سزاوارست برای اهل بیت او که او را سپهر اخذ نماید و در روز
دیگر من گویم که حضرت با و فرمود که باین گروه ساقی بگویم که بچه
خللا دانسته ایم ستار رفت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام با و حال آنکه در جهات
او را با و کرده و با و تفریب جسته اند جویی حق و زور و ستم که آنها
گویند که او در روز خدا حکم قرار داد با ایشان بکن که حق را در شریعت جعفر
خود صلی الله علیه و آله و میرد از فضل خود حکم قرار داد و فرمود جل جلاله تا بشنا
حکم این اهل بیت و ما این اهل بیت را برپا داشت و اصلاح داد و ستم را
از اهل بیت و ما این اهل بیت را برپا داشت و اصلاح داد و ستم را
مرور زن که با ملک بکشد از این گروه و رسول خدا صلی الله علیه و آله ستم ساز
حکم قرار داد و در باب بی قرصه حکم نماید و امیرالمؤمنین علیه السلام بیکدیگر شرط

عز

فرمود که حکم نماید بقتلای قران و از آنکه مخالفان نباشند و فرمود که من قران
حکم قرار دادیم تا جعفر از سخنان حضرت گفت و الله که این کار حق است
که هر کس بکوشد من بخورده است **عز** که بیکدیگر ازین باب چون روز
سابقه گذشته باین سبب طرد نمودم **باسم** و در بیان آنچه جاری شد
است میان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و میان عبدالمطلب که او را مثال او
است و من و حکم قرار دادیم جعفر از آنحضرت علیه السلام شیخ طهری را
بشدت ستم از حضرت امام جعفر صادق و از پدر او مرزوار علیه السلام و این
گروه است که آنحضرت فرمود که هر روزی نزد علی بن ابی طالب علیه السلام می
شد آنحضرت فرمود که اگر بیرون رفتند از اجتماع با و خروج کردند امام
با و اول باین اشارت تال کنید و اگر امام جعفر خروج کردند با ایشان
قتال کنید که از برای ایشان سخن هست و قطب را و الله که حضرت
روایت کرده است که گفته این کلام لعین جعفر علیه السلام امیرالمؤمنین علیه السلام
گفته که جعفری و حق که خدا این کلام را ذکر کرد و گفت تا فی انشاید از برای
النار اند امام جعفر و جعفر این خبیث شیخ فرمود برای برقی ای این کلام
من بر فرشتی رسول خدا صلی الله علیه و آله و فرمود و آنحضرت فرمود و در روز
بود بر فرشتی بر من آمد و با و هر روز از ایشان هر دو فرمود و آن
عصای ستم که در دست آن من هست و جعفر رسول خدا صلی الله علیه و آله را

نمودند و این گروه و این از جانب آنحضرت ما و فرمودیم بجهت ایشان باقی
ماندند که جعفر را بگریه کردند و سر از دهن بریدند و در میان جعفری که فرمود
آنکه بقتل جعفر را سزاوارتر دانیدند براسه آن در پس من صلابی شدیم که گفته
چون آن صلابی شدیم دروهای من ساکن شد و هم دوری و دوری می یافتیم و چون
دیگر شدیم که میگفت با علی در آنوقت دیدیم که بجهت کشور شد و صلابی دیگر شدیم
که میگفت با علی پس دیدیم که در کشور شد و من پیوسته آمدم و بخورده سطلی گفتار
طهری را جعفر بن محمد بن جعفر و جعفر علیه السلام از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که آن
حضرت فرمود که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در آن روز پیوسته بود این کلام خبیث و ستم
آنکه امام عالمیان این آیه را تلاوت نمود و گفت ای الملیات فانی انتم من قبلات لیس
است که لیصلن عملات و لا یكون من الخا سیرین حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از آن
نظم قرار ساخت شد تا آنکه اذاعه شد آنکه حضرت شروع فرمود و این
آنکه خبیث این آیه را اعاده فرمود حضرت ساکت شد تا سه مرتبه چنین کرد پس حضرت
این آیه را خواند تا صیحات و غلغله شد حق و لا یخفونک المذمومین و لا یؤذونکم و الله
حضرت فرمود و آنکه کرد و در روز عز و الله که فرمود انما امرت انما حضرت فرمود
این آیه را بخوانند پس حق قائم کرد و جویی حق و آنکه ای کمال شرف و بزرگواری که
عز را باطل می شود و قرآن را زبانه دارد و خواجه بود و آنرا و بختاب کرد و آنکه آیه
که برای شرف و بزرگواری حضرت خواند و دیگر آنکه خواست که حضرت سبب استماع آن

عز

کرد گفت والله عیبی بن مریم در اینجا نماز کرد حضرت فرمود که حضرت
ابراهیم خلیل در اینجا نماز کرد و صاحب کتب چند متبر روایت کرده است
از حیریه بن سهر که گفت با حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بودم وقتی که از خانه
خارج می‌گشتیم فرمود تا آنکه بنزد من بایستد رسیدیم و وقت نماز عصر حضرت ایستاد
در آنجا فرود آمد حضرت مریم فرمود که اینجا انشاس این زمین بگرفت
و سه مرتبه عذاب در اینجا نازل شد و این یکی از مؤلفان است و اولی
است که به پیوسته در آن و حکایتی از برای پیغمبر و وصی پیغمبر
در اینجا نازل شد و مریدم از دو طرف راه مشغول نماز شد و حضرت
براستی حضرت رسول الله علیه السلام سوار شد و از آنجا گذشت حیریه
گفت که من با خود گفتم که من شایسته آنحضرت نیستم و نماز خود را تابع نماز
آنحضرت می‌کردم پس از آنکه از عقب سر آنحضرت روایت شد و آنکه من از آن
سوار نگذاشته بودم که آنجا به خوب کردم حیریه گفت که من فراموش کردم که آن
حضرت را سب که آنحضرت از حیریه گفت بیای بیای خود و در آنجا فرود آمد
و این فرمود که ای حیریه گفتیم بای امیر المؤمنین فرمود که خود را از آنجا
رفت و وضو ساخت و بیای آنجا و گفت که بکنه فرمود چنان که کردم که هر
پدر پس و الله و پدرم که آنجا به رسیدم و کوه پیروید آمد و از برای او
بود تا آنکه بوضع فضیلت عصر رسیده حضرت نماز عصر را بجا آورد و من

با آنحضرت نماز کردم و چون از نماز فارغ شدم شب بگشت چنانکه در پیش
حضرت پیروی من الشرائع فرمود و فرمود که ای حیریه پدر منی که پیغمبر است
و قضا با سم غلامم و او آنجا برای من برگردانید **باب** در بیان
سیره و طریقه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و چون آنجا در قریب آنجا رسید
مقتدر حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که مردان بن حکم
گفت که ما در صیقل بصره وقتی که شکست خوردیم و کربلا خیم علی علیه السلام
سرور با ایشان رفت و فرمود بعد از کوهی را در کوهان و هر که کوه نداشت
او را قسم نهاد پس لشکر آنحضرت کشته یا علی امرا را این کوه زمان
و فرمود که اینان غنیمت است در میان ما تقسیم کن و چون بسیار گفتند
حضرت فرمود که که ام المؤمنین را دو سهم خود بپرداز پس ایشان را
شدند و این با نوبه رحمت است که بعد از آنکه حضرت روایت کرده است
که گفت شنیدم آنحضرت امام جعفر صادق علیه السلام می‌فرمود سیر علی بن
ای طالب علیه السلام در اهل بصره هر آنکه به حق است از برای شیعیان از آنجا
آنجا به برآید باید پدر منی که از برای این قوم دولتی همه پس از ایشان
اسیر می‌گردد بعد از آن دشمنان او شیعیان او را پیوسته اسیر می‌کردند
من عرض کردم که سزاوارده آنحضرت قائم علیه السلام گرفتار می‌نماید بر قناب
علی علیه السلام فرمود که نه علی علیه السلام و قناب و فرمود ایشان بنی و عفو می‌کند و دانست

و این با نوبه رحمت است که بعد از آنکه حضرت روایت کرده است که گفت آنحضرت
امام جعفر صادق علیه السلام می‌فرمود سیر علی بن ای طالب علیه السلام در اهل بصره
هر آنکه به حق است از برای شیعیان از آنجا آنجا به برآید باید پدر منی که از برای
این قوم دولتی همه پس از ایشان اسیر می‌گردد بعد از آن دشمنان او شیعیان او را
پیوسته اسیر می‌کردند من عرض کردم که سزاوارده آنحضرت قائم علیه السلام گرفتار
می‌نماید بر قناب علی علیه السلام فرمود که نه علی علیه السلام و قناب و فرمود ایشان
بنی و عفو می‌کند و دانست

که از برای ایشان دولتی هست و حضرت قائم علیه السلام در اینجا به خلاف
آنکه سیره زید که می‌دانند که از برای دشمنان دولتی نیست و اینها نیست
متبر روایت کرده است از عبد الله بن سلیمان که گفت بخبر حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که مردم می‌گویند که علی علیه السلام با اهل
بصره حیات کرد و قتال ایشان را مال داشت و مال ایشان را گرفت حضرت
صادق علیه السلام فرمود پدر منی که در دادش خلایق است آنچه در آنست
و در داد اسلام حال نیست آنچه در آنست پدر منی که علی علیه السلام با ایشان
مقتل گذاشت چنانکه رسول خدا صلی الله علیه و آله هر اهل مکه مقتل گذاشت
و علی علیه السلام اسرای ایشان را و گذاشت و بگرفت زیرا که می‌دانست که ایشان
آنحضرت شیعیان خواهند بود و دولت باطل غالب خواهد شد بر شیعیان
او و او خواست که مردم بعد از آنحضرت با او افتد نمایند و با شیعیان
او که با اهل ایشان را نگرفتند و ایشان را به بندگی نرساندند و اگر اهل
بصره را می‌گرفتند و اهل ایشان را می‌گرفتند و برای آنحضرت حلال می‌کردند
و یکی مقتل گذاشت و می‌گرفتند و ایشان را تا از شیعیان او و می‌گرفتند
و این را واجب کرده است که مردم در روز قیامت فرزند حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام جمع شدند و گفتند یا امیر المؤمنین این غلام را سوال ایشان را در میان ما
تقسیم نما حضرت فرمود که کدام یک از شما ام المؤمنین را دو سهم خود بپردازد

حساب نکند و خراج از ملک آنها نگیرد بلکه آنها را از برادره گذارند و این
سبیل بگذارد و عمل امر کرده است که هر متاعی که آنها بر سر آورده و متاع
پیاپیست و بیاید و امایه ای از برادره که سوار میشوند بعضی از خیتهای
ایشان طلاست مانند انگشتی برهنه است چهل و هشت درهم بکیم و از
شهر سلیمان و چهار ایشان بیست و چهار درهم بکیم و بر دستها و فقرای
انهر روی در آورده و در هر یک بکیم پس آنها را حج کردم و در یک سال
هزار هزار و در هر یک شد و در پنج سال گذار و این کرده است که حضرت
علیه السلام نامه فرستاد برای اصحاب خراج آنها بعد از هر یک که گذارند آنها
چیزی که عاقبت بسوی او میبرد و متاعی که از برای خیر خود آنچه که یاد
فایده دارد و بداند که آنچه بشاید به تکلیف کرده شده اید آسان و سهل
و قریب آن بسیار است و اگر چه خراجی بکند از بی و عدوان و عتاقی
چنانکه نبود که کسی از آن خائف باشد هر آینه آن نوابی که در اجتناب و فرقه
آن همه عذری نیست از برای کسی که آخرت نکند و با مردم انصاف
نماید و برادره و باغی خضای خراج ایشان صبر کند که شما خزینه
داران رعیت و مولا است و سفر امر و واسطهای آنکه میبایستد و در
قضا حاجه ایشان و در مکرر نمایند و حاجه ایشان را بر حسب نیکند و در
خراج ایشان فری نکنند که رختهای زیستای یا تا بستان ایشان نرفته

نمود

شود و در این که بدارد که میگفت ایشا فراموش کرد و اینده و وقت آنکه
خادم و هر کتا حدیثا تا زمانه فرزند از برای بکند و بکند و مال کسی را
از مسلم و فرقی نکرد که بایستد که آن اسب و سلا حسی که باعث عداوت
و خیر اهل اسلام میکرد و زویل که سواران و رعیت که کسی ایشا را در دست
در شهادت اهل اسلام گذار و بکند باعث شوکت کفار و در بر مسلمانان
و رعایا و ترک کنند نیکو رفتار و با ایشا و فرقه باری ایشا نهایی
در قوی و دین و بر یکب شود و در راه خدا آنچه که بکند لازم کرده است
و بدین معنی که هر چه بخواهد و وقتاً نعمتی که چند باشد عطا کرده است که بکند
و رعیت که بکند و وسیع و طاقت و فرقه خود شکر کنیم و قوی نیست
چنانکه عظیم و ایشا روایت کرده است که آنحضرت علیه السلام نامه فرستاد
یکم ایشا را مامور کرد و اینده بر بر بستانای مردم و در آن نامه اسر فرمود
که غارت و راه بیا آوردید با مردم تا وقتی که سایه بقدر خرابگاه که هستند
بر کرده و آنکه نزدیک بود و قدم است که آنکه در وصف از هفت حصه شایسته
و آنرا دو وسیع شایسته کردید زیرا که کفایتی چون شروع بیاوردی کند بعد از
کمی آنکه اول ظهور است و متولد و در قدم و وقت تا آنکه اسب پیروز و کربان
عمر بیاورد و در وقت که آفتاب سفید است و هنوز زرد نشده و با
عروب چنانکه در نزدیکی آنکه چنانکه میشود و اگر کسی بعد از آن ظاهر و راه رفت

تا وقت نماز عصر و در سر راه پیروز و نماز و غیر اینها آوردید و وقت افطار و روزی
داران و اول وقت سیر نمودن حایه آنکه فرقه مجزله و نماز عشا را بیاورد
از وقتی که شقی و صحرای سرخ پنهان کرد و تا وقتی که شب و نماز صبح را بیاورد
آورد و وقتی که بخی روی رفیق خود را بستاند و نماز نیکند با مردم مانند نماز
صفاه ایشا و نماز لعل مدید تا آنکه مردم مشغول گردند از آنکه حاجه
و ایشا روایت کرده است که آنحضرت علیه السلام نامه فرستاد برای اصحاب خراج
نامه باین معنی که فرستاد ایشا پس ایشا را بکند که تا بیا دایم بر ای قائم
دین و بر طرف کرده که بر سنگ برانیم و نایک کرده حرف بعضی از سر حدها
پس از غذا طلب یابی تا بکند چیزی که ترا ضرر و است و شدت را با نصف
نمی بخورد کرد آن و در آن سلا را که مادی که رفت پیروز و در شسته
تا وقتی که پیش پیروز سکوا با در بروج عدل و حق حیا و تراشید که برای
رعیت و با مردم با خیر ملاقا و ماسا و نما در میان ایشا و بالنتاد
مخبره و نظر کرده و ایشا در فرموده و سلام و تحیه گفته یعنی هر رعایا را
در پی امر یکساله سرگودا آنکه طبع نکند عطا در میل خود و ما پیروز
صفاه و از عدل و ایشا نامه بعضی از اصحاب فرستاد بدین معنی که در نماز و
مشغول بیکند و باین سلا و در آنکه طاب آنکه پیروز از آنکه پیروز
آنکه هر چه در خواست آن پیش پیروز و صاحب دنیا بهر وقت دنیا که درستان

نمود

و این پیش و غیره و از شخصی روایت کرده اند که چون حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
بکوفه آمد نشست بن قیس از جانب عثمان حاکم اذربایجان بود پس حضرت نامه
باو نوشت که حضرت به بیت کند و مالها را که در آنجا جمع کرده است برای حضرت
بفرستد که آنرا باهل آنه تقسیم نماید و آن نامه را بنیادین حریف همایون داده است
و فرستاده است و مخفی آن نامه آن بودیم آنکه از حقیم این نامه ایست
از بعد آنکه امیرمؤمنان بسوی اشدت بن قیس آمدیم پس اگر نه برای بعضی
اذا سر میبرد که از نو صادر شده است پس اطاعت کرده خلفا و جوار و جوار
هر نامه تر مقدم بودی برای حکومت از دیگران و شاید که بعد ازین از نو صادر
کرد و چیزی چند که شبیه بگذشته باشد و بختی که در نور سیه است که سریم
با من بیعت کردند و طایفه و زبانی اول کسی بودند که با من بیعت کردند و بعد
از آن بیعت مرا شکستند بنی سلیب و علت و عافیه را با طایفه بر سر بردند
و بیعت کردند و من با شما آمدم و انصار و یسوی ایشان رفتم و ایشان را
خداوند که دست از خطا گرفته و دارند و ایشان را با کردند پس با ایشان بیعت
کردیم و بنده نامه در روایت سابقه گذشت و نوشت نامه را عبید الله بن
رافع در شبانه سال سی و شش و چون نامه حضرت باو خلیف رسید
مسئولین خود را خواند و ایشان را گفت که علی بن ابی طالب علیه السلام از این نامه
ازین طلب میکند و بنی سلیب و سایر میروم و با و سخن میگویم اصحاب او را باو

گفتند

گفتند که روایت از برای نویسنده است این شخص زندگ کرده است از شهر خود و جامعه و قریه
خود و به سواد و دنیا که اهل شام کردی پس این نامه ازین سخنان میآورد و چون سخنان
او با اهل کوفه رسید حضرت نامه در پیش او نوشت و او را امر کرد که بکوفه بیاید
پس از آن حضرت و جرجین علی بن یزید و فرستاد و بخیر او را سده نمود و او را باو
آمدن ترغیب نمود و گفت اهل شهر خود را بکوفه بفرست و از امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت
میکند و با اهل شام بیعت میگردی پس جرجین بیعت با او سخن گفت که آنکه بکوفه آمد
و حضرت احوال او را سلاطین خود دید که صدها درهم است و در روایت دیگر
چهار صدها و در بعضی برده و حضرت آنه احوال گرفته و این امر در خلیفه واقع شد
پس اشدت خلیف حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیه السلام و عیال
به حضرت با شمع گردانید حضرت سوار و در هم را با و برگردانید و او گفت که کسی
در هم مرا گذاشته نیکند حضرت فرمود که دیگر بکندهم با و رد کنید و انصار را بیعت
کنند است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به جرجین ابی سلیمان بنی خود نوشت
عالم حضرت بود و جرجین و حضرت او را سلاطین خود و عیال بن عیال از آنجا
حاکم جرجین گردانید و عمر بن سلام فرمود از شهر پیش و سلیب حضرت رسول بنی
علیه السلام بود و حضرت آنه نامه این بود اما بعد من ننشتم بخلافه وانی گویم و قرآن را
نمودم پی آنکه مدتی از برای او باشد و فرقی که در نزدی و امانت را در دست او اندازی
و ملازمی بر بنی سلیب و بنی سلیب که میری طایفه اهل شام روم و خراسان که توانایی

شیطان در زبان عربی لفظی است و در حدیث آمده که باو سخنان شب ثابت نیست
و کس باو سخنان سختی اوست نمیکرد و بد و سخنان او مانند سخنان سلیب
بود و بعضی نه فرقی درست بود از برای سلیب و نه اثبات درست و چون زیاده
نامه حضرت را خواند گفت اینها اشدت با ثبات نیست من بر همین قسم میروم
که به سلیب این میروستند مذکور در حدیث آن ولد را برود تا آنکه صبح که امیرالمؤمنین
بر او در خواند و این امر لفظی را گفته است که اما زیاده او پس عیال است و بعضی
اندر دم عیال از حقیقت میماند و اگر مردم گفته اند که عیال غلام کسی بود و آن
غلام ناایمان را باقی ماند و زیاده او را خرید و آنرا و کرد و عیال را در آن روز
زیاده او به میبختند برای کم ثانی بدو و از برای اعزای سمیع که او را در
خراند است و بعضی از مردم او را زیاده سمیه میبختند و سمیه اسم مادر او
بود و برای کم ثانی بدو اسم مادر را میبختند و سمیه ثانیه بود و حضرت بن کلام
تغییر بود و در بحث عیال و کاه او را زیاده پس بدید میبختند و کاه او را پس
میبختند و وقتی که سمیه گفت که او پس را بر سنیان است او را زیاده بر سنیان
میبختند زیرا که مردم تابع بودند پس این ابی القدیر بعد ازین سخنان گفت که این
عبید الله بن ولید دوی و اولاد از این شایع و غیره را روایت کرده اند که عمر بن
خلفا خود زیاده امیر فرستاد برای اصلاح فساد که در آنجا واقع شده
بود و چون برگشت فرمود عیال را بکوفه خواند و علی علیه السلام در آنجا حاضر بود و بر سنیان

و بعضی میگویند که قوادانانی که من از آنها طلب باری میکنم بر چهار دوشمنان و بیاد
سوقه و من و ایشان را وایت کرده است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بمقتله
بن هبیر شیان که حاصل حضرت بر سر بردار و شیر جز نوشت باید معفو که من
در سیه است اسری از نو آوری پس بختی که برورد کا خود را بختی آوری
و امام خود را غنیمت گردانیدی بدیستی که در قیاسا از انرا تقسیم میکنی و در سیه
اعلیه بن جرجین و سلیب را از نو آوری را حاصل میکند به یزید و اسبها و بختی
خزانه و خزانه را خردم با کسی که دانه را شکافته است و خلاصین را آفریده
است اگر این راست است هر آینه بنی سلیب را خردی و خردی و ذلت را و اس
برورد کا خود را سلیب شمار و اصلاح میکنی و سیه را بیاطل گردانیدی
و بن خود تا آنکه از زیاده کاره باشی و بدیستی که سلیب نافع که نزد ما هستند
و سلیب نافع که نزد تر هستند همه ایشان در شصت فیض و حسن داشته و در آن
سایه ای اند و ایشان را وایت کرده است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نامه
بنیادین ابیه نوشت و در وقت که شیع بود که سلیب نامه فریاد نوشت
بر برای فریب داده و که او را برادر و برادر بنی حضرت نوشت که سلیب
ش نامه نوشت که قوادانانی که دانه را شکافته است و خلاصین را آفریده
است اگر این راست است و عیال را بیاطل گردانیدی و سلیب نافع که نزد ما هستند
و سلیب نافع که نزد تر هستند همه ایشان در شصت فیض و حسن داشته و در آن
سایه ای اند و ایشان را وایت کرده است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نامه

شیطان

طبع دارم که صعب این امر را ازین کما ذلیل گردانم و خیرین او را برای ما سهل
گردانند انشاء الله و ایضا واجب کرده است که حضرت صلوات الله علیه نامه
بگسل بن زبان مفتی نوشت و گیل عامل حضرت بود و به بیت و لشکر سرباط
میدید و آنکه در قیاس و غیر آنرا غایت میکردند و گیل قدیمی در آن
نمادند پس حضرت در غایت او نوشت که ضایع کرده وانی آنچه را که بر آن
شد است هر آنکه بخیرید حاضر و رابیت هالکت و بدیدی که از حضرت
آدمی به که رنگ شود که روی واکم قادر بر کردن آن نباشد و تو عزیز را
گردانیده که دشمنان تو بر تو سر گذارند و دوستان تو برای ازیت
و غارت ایشان **باب** در بیان امور و فتنه ها که در آن وقت شده است
بعد از مدتی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام انتقال فرمود و حادثه شد و در
و کثرت شهادت محمد بن ابی بکر و مالک اشتر رضی الله عنهما و بعضی از فضلاء
ایشان و عهد هات که حضرت امیر صلوات الله علیه ایشان نوشت این را بخواند
روایت کرده است که محمد بن حنفیه اهل مدینه را بخبر نمود بر کشته شدن عثمان و آن
در آن وقت در مدینه بود و چون خبر یافت و غیر ایشان عثمان را در مدینه محصور
کردند پس محمد بن حنفیه را عامل عثمان را که محمد بن سعد بن ابی سرح بود از
دانش و خبر را بر سر نهادند و این امری سریع خبیث رفت در عراقی فلسطین
ساکن شد و نظر بر سر آمد عثمان را که میباید بکجا میرسد و چون خبر یافت
رسید که عثمان کشته شد آنکه همین میرسد ملحق شد و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

میر

تقریب سید بن عباد و احکام حضرت گردانید و با و خبر نمود که من ترا احکم حضرت کردم
بر و بجا نیاید و در مدینه شهر حضرت مکتب نما و معقلین خود را در آنجا جمع نما
و جمعی برای خود ترتیب نما و بعد از آن داخل شد که این دشمن باعث خفت
و شتمان و عزت و دوستان است پس انشاء الله و حق گردانید و اهل شام
کاملان احسان نما و بر اهل شام شد بدین و بعوام و خراسان و دق و مدینه
کن قیس بن عزیز که با امیر المؤمنین من با قیام آنچه را که فرمود و من لشکر را جمع
و حق که حاجت باد افتد اهل لشکر را از برای یاری تو بکنم و چون باقی که خوا
باشی قیس بن سقی با اهل بیت خود و فرزندان بسوی مدینه بروم و آنچه وصیت
کردی مرا بر حق و احسان خداوند عالم مرا بان امانت نماید پس قیس با هفت کس
از فرزندان قیس رفت و چون داخل مدینه شد بر بالای منبر رفت و خطیبی را با آن
با کلام برد که نامه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را برای حاضران بخواند و در آن نامه
فرشته بود که این نامه اجماع و تفرقه خدا علی بن ابی طالب است بسوی هر کسی که این نامه
من بسوی او برسد و از شما فتنه و بدیدی که من حد میکنم خداوند عالم را که خدای
غیر او نیست اما قیام پس بدستی که خداوند عالم را من نیکو صنع و خدمت و تدبیر خود
اختیار کرده است اسلام را که دین او باشد و دین ملائکه و رسولان او باشد و دین
خداوند بسوی آن دین پیغمبر خود را بسوی خداوند که خود را پادشاه است و این را
چیزهای که در آن امت را که می داشتند است و حضرت امیر را که این است ایشان را

بغیر از آنکه که حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام و آنرا بسوی ایشان فرستاد که کتاب است
و حکمت و فرایق و فتنه ایشان نماید و ایشان را تا دویب فریاد تا آنکه قیام
یا بند و جمع نماید و دین تا آنکه مستقر نگردد و ایشان را ترکیده و پاک نماید
تا آنکه ظاهر بر آن گردد که چه چیز بدعت است از حضرت منقذی کرد و چون قتالی
قبضه صبح اطهر و خود و صلوات و سلام و رحمت و در صورت خلاصه او را
پس سلیقان بعد از آن حضرت دو امیر اختیار کردند برای خلافت و ایشان
اصلاح و احیاء دین کردند و از دست قدری نگردند پس و فعلیه و فامت یافتند
و بعد از ایشان کسی را بر مردم شد و احداث کرد امیری چندین پسر است آنرا انکار
نمودند و از او انستام کشیدند و بعد از آن بزرگ آنکه و با من سمع کردند
و من از حق نشاء طلب صلاح میکنم و از او استقامت بجزیم بر قوی و بلا عهد
که از برای شما بر ما افتد که ما عمل کنیم بکتاب خدا و سنت رسول او و قیام نمائیم
بحق او و شما را بجهت فرماییم و خلافت یاری کنند و او را با بر سر است و نگردد
و گیل به و چنان که فرستادم قیس بن سعد انصاری را و او را بر شما امیر کردم پس
او را یاری کنید و امانت نماید و چون او را امیر کردم که بر شکر کاره شما
احسان نماید و بر شکر کند که شما خدایتان فرمایید و بعوام و خاص شما و حق
و ملائکه را و از آنجا که من را حق امیر خلافت او را میدارم صلاح و فتنه
و سوال میکنم خدا را از برای خود و از برای شما که عمل ما پاک گرداند و فرما بجزیل

ما

چنینکه جامع باشد از برای حق و قوت نیست و خدا ما را پس است
و او نیکو و کامل است و نوشته است بسوی او آنچه را که سوال کرده
بود از قضایا و ذکر سوره و حساب و وصف بهشت و جهنم و مسائل
ا نامه و حضور او قاتل و در کعبه و مسجد و ماس و مسجد و مسجد و مسجد
و مسائل اعتکاف و احکام و نماز و حکم و حکم که بر آن سلسله و در آن
و در بسیار از ابواب نوشته که حفظ خنده است غیر این حداد و احکام
روایت کرده است که حضرت در آن نامه نوشته بود که من شما را حقیت
میکنم بتقری و بر همین کاری از برای خدا در پنهان و آشکار و بر هر حال
و باید که بدانید هر روزی که دنیا را دید و فتنه است و آخرت را در چاه و فتنه است
پس هر که استطاعت دارد که اختیار کند آنچه را میباید بر آنچه که فانی
میشود باید که بکند بدین سبب که آخرت باقی میماند و دنیا فانی میشود و خدا
تقریب دهد ما را که عمل کنیم با آنچه را هستیم و همینکه تا آنکه تمسیر نکند با آنچه
ما را در دیده ایم و حق و در کتب از آنچه که ما را از آن نهی کرده اند و بدانای
خدا که هر چه چند که محتاج به نصیب خود از دنیا و لیکن نصیب خود از آخرت
محتاج قرین پس هرگاه عارض شود قوا و ما را یکی از آنها از برای آخرت محتاج
نرخ پس هرگاه عارض شود قوا و ما را یکی از آنها از برای آخرت باشد و باید
از برای دنیا پس باید که احتیاج با آخرت و باید که غلبه باشد رغبت و رغبت

و نیکو

و نیکو باشد و در آن وقت توبه بتقری حق و خدا میبخشد به بندگان و توبه بتقری
او و بندگان و توبه بتقری و اهل آن دوست داشته باشد و عمل نکند از انشاء
مثل کسی است که عمل کرده است بدین سبب که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
که از حیث نبوت برگشته است فرمود که در دنیا و آخرت هر که شما را
بلند و بستی را قطع نکرید مگر آنکه ایشان بجهت تقیه نیک است شرایع شما
بودند و ایشان را عین و برضی نمود و بدان ای عجم که من تا وای که من با
اعظم بلا و آزار خود که آنها اهل سعادت و توسل واری که از نفس خود
خوابی باشی و حذر نمایی درین امور و وای بود در نفس خود و محافظت نمایی
و یکسان است از هر دو فایده و استطاعت و طاعت واری بود در کار
خود را بچشم میا و در برای رضای احدی از خلق او بدین سبب که در طاعت
و برضی غیر او نیست و در چنین دیگر خلعت خدا نیست و بر طاعت شکر نما و با
خیر نمی کنی و اهل خیر را مقرب خود گردان و ایشان را اهل راز و برادران
خود گردان و انسلام و ایمان را بدیده کرده است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
نامه نوشته بسوی خود و اهل صراط را تا بعد پس من شما را وصیت میکنم بتقری
از برای خدا و عمل کردن با آن چیزی که از او سوال کرده خالص شد و شما
در همین آن میباید و بسوی آن برخواید کشف و خدای عزوجل میباید
که هر نفس در کرد و کردهای خود به و فرمود که شما را خدا میباید و از اندهای

شما و بسوی خداست با نیکو و بر چنین و فرمود که من به پروردگار تو که هر
ایشان را سوال از او هر که از آنچه عمل میگردند و بدانند ای بندگان خدا
که من شما را سوال میکنم از کجایات و برین اعمال شما پس اگر عیب
کنند ما را میظانند و اگر بیاموزند پس او را رحم الازیم است و بدانند که در نزد
تقریب راهها بسوی رحمت خدا و امرزشی و عمل کردن است بطاعت او
و بجا آوردن توبه و نوح است پس بر شما بتقری حق و عمل بدین سبب که
آن جامع خیر است و با آن دولت کرده میشود از هر آنچه که در غیر آن دروغ
کرده میشود و بتقری آن بخیر دنیا و آخرت میرسد و نیکوست خاکیه شتیا
و بدانند ای بندگان خدا بدین سبب که هر که عمل میکنند از برای سعادتی از برای
خود دنیا پس خدا او را پسندد و در دنیا چنانکه فرمود در این حدیث
ابراهیم علیه السلام عطا کردیم او را در دنیا و او را آخرت از ما پسندیدیم و هر
عمل کند از برای خدای تبارک و تعالی حق سبحان و تعالی عطا کند او را در دنیا
و آخرت حق سبحان تعالی که در دنیا و آخرت و حق سبحان تعالی است که صاحب عالم
عطا میکند به هر صاحب و هر روزی که حق سبحان عطا میکند او را در آخرت
از آن نیست صاحب میکند چنانکه فرموده است لَنْ يَخُفَّ عَنْكُمْ سَمِيُّ الْقَسِيِّ وَ تَابَ
و سر او از حق جبهه است و مراد و سر او از زیاده نیست و دنیا است و با آنکه برین
عمل میکند از برای خیر آخرت پس حق سبحان تعالی از زیاده بهر چه که شما میباید چنانکه

فرمود

بزرگتر است از تمام پس هر کس که در این دست بیرون نکند زیر کوبد
شما باعث عفت برای شما و لذت است برای دشمنان شما و فرج فرج بیرون
روید از هر سو بوی کوفه تا آنکه صبح هر روز با شما شوم انشاء الله و هر چه
صبح ضرورت باشد موقع معتر رسید در اول روز و در نصف روز و در آخر وقت
گروه زیاد از صد کس در آنجا می نشاند پس حضرت بر پشت و هر وقت عشا
مشر حضرت به پی افشاد افشاد فرستاد و ایشان جمع شدند و در قصر
داخل شدند و دیدند که آنحضرت عجز و بر در فروردید از آنجا که در آنجا حکم
کرد و منتظر بود از آنکه از من بیاید و شما اگر هیچ مستقیم و قوی که شما را از سبکتم
اطاعت نمیکند و معجز می شود و بیاید چرا در جها در گردن را می گیرید و مراد
بهتر است از لذت این دنیا که کسی نداند که در این دنیا و کجا است سر که
که باز در آن دنیا و میان من و شما جدا افتاد و من از صحبت شما ملاک به هم
ام آید و میگوید که دشمنان شما ظاهر است میکنند بلا و شما را و غلبه و هر چه
و نظام و نظم شما را در هر سال و در هر تیر و سه خورشید بخواند برای جانت و نصرت
و هر چه واجب که بخواند از این سر شدی آنکه چه چیزی با ایشان عطا کند یا
ایشان را عانت کند و ایشان اجابت او میکنند و من شما را بخوانم و شما
صاحبان عقاید صحیح را می شنوید و ازین دور میشوید و خدا لعنه بر سبکند
پس مالک این کتب از جای خود بر جاست و عرض کرد که یا امیر المؤمنین مرد را

خوبی

هر کس که با من بیرون آید که شکست در چپین و روزی و انبیا و احد
ما صل میشود مگر با و نکاح مکاره و شکست پس بسوی مردم انتقام
و گفت (خدا بر سید و عرفت) یا م خردا اجابت نمائید و اولیاری کنید
و با دشمنان در جنت کنید یا امیر المؤمنین یا ایاری ایشان میرویم پس حضرت
پس بعد از آنکه از هر سو بیرون کرد و در میان مردم نهاد که با مالک بن کعب بنی
مصر و نند و مردم از رفیق نکاح میزدند و مالک در پی بود که کفر مکتب
تا مدتی و حضرت به پی رفت بسوی او و چون نظر فرمود بر او و با او که هیچ
که بیرون آمد از در و در آن کس (فصل حضرت در پی که بیرون چپین بیاید) پس سید
که شما با صل حضرت به سید تا آنکه امر ایشان منقضی میکرد پس مالک با آن
شکر تا پنج شب رخت آنکه هیچ بن غریبه انصاری از سر آمد و خبر آورد که
خدا کشته شد و بعد از آن بنی سبیه که با سوس حضرت بود در شام نیز بکفر
و او شد و خبر آورد که من از شام بیرون نیام تا آنکه ایشان در آنجا خبر
عاصی بن یحیی بیاید و آنکه خبر را گفت و خبری به او بگوید که گفت و عرض کرد یا امیر
المؤمنین من و شما را می شنوید و ازین دور میشوید و خدا لعنه بر سبکند
هر چه واجب که بخواند از این سر شدی آنکه چه چیزی با ایشان عطا کند یا
ایشان را عانت کند و ایشان اجابت او میکنند و من شما را بخوانم و شما
صاحبان عقاید صحیح را می شنوید و ازین دور میشوید و خدا لعنه بر سبکند
پس مالک این کتب از جای خود بر جاست و عرض کرد که یا امیر المؤمنین مرد را

مبارک انتخاب ظاهر کردید و بهر است و خطبه خواند و حمد و ثناء حق تعالی
آورد و فرمود که بخیر و صاحبان جرد و ظلم که راه خدا را می بیند و راه اسلام
یک میکنند و معجز را که خدایت و عجز بی آنکه بگوید شهادت بکردار از این بی طلبم نزد
او را و الله که او متاد خصما و حق تعالی را و از برای قرب و جزا علی میکرد
و دشمن فاجر و دوست ستم بر و من در باب او قصص بگردم و علائیه
در میان شما تلازم و از شما طلب کردم که او را با رقی کنید شما سخن مسا
تشتیه به و امر مرا اطاعت نکردید تا آنکه اس با شما رسید غیرت شما را در من
که فایده بسی در آن کنید و شما را اس کردم که بیرون رود و بی بسوی مصر
تا بجا شیب اس را خبر کردید و شما قلازانه و در زیدیه کو یا که نیت شما در
در جها و در زیدیه و خراها که کس اهر از خود نیستید و بعد از این مدتی جماعت
قلیل از شما پیروان رفتند و رفتند و رفتی کسی که او را بسوی حرکت داشتند از شما
با و پس از آن خبر فرمود آمد و در داخل منزل خود شد و ایشان روایه کردند و سه
که حضرت امیر المؤمنین علیهم السلام نامه به عیاد الله بن عباس نوشت و عیاد الله
در پی رسید و در پی رسید که این نامه را ایستاد عیاد الله بن عباس به پی رسید و عیاد الله
بسی عیاد الله بن عباس سلام و در جها و در جها که خدا بر تو باد اما بعد پس
بدر سبی که مصر را که رفتند و عیاد الله بن عباس بکشتید و فرمود خدا سید تم
اخر و در این پیش از شما آمد و سر و بر پا روی او و هر چه کردم در اینجا

و انکار

و انکار و ایشان را فراموش و ایشان را اجابت من نکردند و از این سوال میکنم که از این
من قوی قرار دهند و در پی روزی سر از ایشان خلاص کرد و الله و الله که
نه برای آنکه وی شهادت و انتقام آنکه اجل میبرد و هر آنکه در دست راست که بماند
معنا این گروه نباشند و خدا را می کشد ما و تر بنویس و هلاک و او را و در جها
قادر است و سلام و در جها و در جها که خدا بر تو باد و عیاد الله بن عباس نوشت و عیاد الله
معقول این نامه ایستاد از برای عیاد الله بن عباس نوشت و عیاد الله بن عباس نوشت و عیاد الله
سلام خدا و حمد و در جها که او بر علی امیر المؤمنین را و اما بعد پس نامه فرمود
رسید و در آن ذکر کردی افتتاح مصر و شهادت عیاد الله بن عباس نوشت و عیاد الله بن عباس نوشت و عیاد الله
خود که برای تو فرمود قرار دهد از عیاد الله بن عباس نوشت و عیاد الله بن عباس نوشت و عیاد الله
تسا سوال میکنم که کلمه قرآن را که در آن وید و بیرون وی برای تو آنچه را که در
میلادی از حضرت و فرج و عیاد الله بن عباس نوشت و عیاد الله بن عباس نوشت و عیاد الله بن عباس نوشت و عیاد الله
و ایشان است ملت گذار و ملار که و از خدا طلب یاری کن بر ایشان و خدا
همه را ترا یاری کند و سلام و در جها و در جها که خدا بر تو باد و انشاء و انشاء
کرده که عیاد الله بن عباس رضی الله عنه از حضرت و عیاد الله بن عباس نوشت و عیاد الله بن عباس نوشت و عیاد الله
برای تو فرمود محمد رضی الله عنه و آنحضرت قرآن را که در آن وید و بیرون وی برای تو آنچه را که در
است که حضرت امیر المؤمنین علیهم السلام فرمود که خدا و در جها که خدا بر تو باد اما بعد پس
برویم سال و من خواستم که سر قال هاتم بن عتیه را بر من وانی کرد و ان

بیایم تا با حکومت سعید باشد تا آنکه او را بصره فرستیم من عرض کردم که مالک
اشترج شده بود که او را برای من بفرستید و چون حاضر کردم حضرت نامه
عهد و حکومت برای او نوشت باین مضمون بسم الله الرحمن الرحیم این نامه
از علی بن ابی طالب بیکم بسوی مالک که غضب کرده از برای خدا در قی
که مردم در زمین معصیت و نافرمانی خدا کردند و نظام کرده و جوهر و ثمر
دارند بستی که من بیکم بفرستادم که خدای تعالی بفرستد اما بعد پس من در تمام
بسوی شما آمده از ملک خدا را که در این حرف میگویم و شما را میگویم که در این حرف
و کندی شود و از برای حق باشد بفرستد از سر فرستد تا او را مالک بن خورش
اشترج است برادر من حسن و علی بن خورش و اسرار و الهه کند که او و خورش
از خورش های خدا که از خورش های شما که در این حرف میگویم و شما را میگویم که در این حرف
نیکو و واکر شما را اگر بکنید بگویم که در این حرف میگویم و شما را میگویم که در این حرف
نمایند اما بکنید زیرا که او و من در و ملک میکنیم مگر ما من و با آنکه ما
در این برای خود میگویم ما برای شما فرستادیم برای آنکه ما بفرستد شما را
خود متوجه داشته از برای من بفرستد که در این حرف میگویم و شما را میگویم که در این حرف
و خدا شما را بفرستد که در این حرف میگویم و شما را میگویم که در این حرف
که از راه ما در این حرف میگویم که از راه ما در این حرف میگویم و شما را میگویم که در این حرف
او را از راه ما در این حرف میگویم که از راه ما در این حرف میگویم و شما را میگویم که در این حرف

فرموده

فرموده اینجا با اطاعت کرد و چون باطله رسید و از آنجا برود رفت نافع هیچ
غلام عثمان را لعین با او رخصی شد و مالک را خلاصه میکرد و نیکو اطاعت او میکرد
تا آنکه مالک را از او خوش آمد و با او گفت و از آنجا بی گشت من از اهل مدینه را که
من غلام من الخطا هم گشت که بی روی گفته بصره میروم گشت چه کار داری
در بصره گفت بصره را هم شکم من در آنجا میسر شود در مدینه آقا سیر میفرستد
مالک را بعضی از بصره از برای او رخصی کرد و با او فرمود که باین باطن برای تو میفرستد
تا باین در این سینه و آن لعین با مالک را که در آنجا میفرستد که از آنجا میفرستد
بصره است پس در آنجا از آنجا میفرستد که از آنجا میفرستد که از آنجا میفرستد
عراقی چه طایفه است و از آنجا میفرستد که از آنجا میفرستد که از آنجا میفرستد
عراقی دو سه سینه در آنجا میفرستد که از آنجا میفرستد که از آنجا میفرستد
بصره را میفرستد که از آنجا میفرستد که از آنجا میفرستد که از آنجا میفرستد
از آنجا میفرستد که از آنجا میفرستد که از آنجا میفرستد که از آنجا میفرستد
عسل را میفرستد که از آنجا میفرستد که از آنجا میفرستد که از آنجا میفرستد
کنت که در این حرف میگویم که از آنجا میفرستد که از آنجا میفرستد که از آنجا میفرستد
شیرین و در این حرف میگویم که از آنجا میفرستد که از آنجا میفرستد که از آنجا میفرستد
مرد و آن ملعون در این حرف میگویم که از آنجا میفرستد که از آنجا میفرستد که از آنجا میفرستد
نباخته و بعضی روایت کرده اند که مالک وصیت نمود که نفس او را بعد از این بفرستد

که در این حرف میگویم که از آنجا میفرستد که از آنجا میفرستد که از آنجا میفرستد
نزد ایشان از عظمی بود و چون شاهی در میان فرستاد و با علی بن ابی طالب
کرد و در این حرف میگویم که از آنجا میفرستد که از آنجا میفرستد که از آنجا میفرستد
و سید بن فرات را بفرستد که از آنجا میفرستد که از آنجا میفرستد که از آنجا میفرستد
و سید بن ابی بکر در این حرف میگویم که از آنجا میفرستد که از آنجا میفرستد که از آنجا میفرستد
پس آنکه جماعت اشتیاق در این دعوی خود عثمان را میفرستد و سید بن فرات را
و فاطمه خدیجه را بفرستد و سید بن ابی طالب را بفرستد و سید بن ابی طالب را
پس بصره را میفرستد که از آنجا میفرستد که از آنجا میفرستد که از آنجا میفرستد
غضبت از کردید و نامه با ایشان فرستاد باین مضمون که سلام خدا بر شما باد باین
که من بعد سید بن خداوند را که خدای تعالی بفرستد اما بعد پس نامه شما باین رسید
که در این حرف میگویم که از آنجا میفرستد که از آنجا میفرستد که از آنجا میفرستد
شما است و من نامه بسوی شما فرستادم که باین مضمون که از آنجا میفرستد که از آنجا میفرستد
در این حرف میگویم که از آنجا میفرستد که از آنجا میفرستد که از آنجا میفرستد
نباخته و بعضی روایت کرده اند که مالک وصیت نمود که نفس او را بعد از این بفرستد
این روایت بسوی هر کسی که بخواند نمود از اهل بصره و مدینه اما بعد پس بصره را میفرستد
فدا و فدا که خدای تعالی بفرستد و کسی که بفرستد که از آنجا میفرستد که از آنجا میفرستد
نباخته و بعضی روایت کرده اند که مالک وصیت نمود که نفس او را بعد از این بفرستد

و در آنجا رفتن نمایند پس در این حرف میگویم که از آنجا میفرستد که از آنجا میفرستد که از آنجا میفرستد
بن و حرم که با سوس سوس بود و در این حرف میگویم که از آنجا میفرستد که از آنجا میفرستد که از آنجا میفرستد
لعین و بصره را بفرستد که از آنجا میفرستد که از آنجا میفرستد که از آنجا میفرستد
یک نفر را در این حرف میگویم که از آنجا میفرستد که از آنجا میفرستد که از آنجا میفرستد
غلام عثمان را در این حرف میگویم که از آنجا میفرستد که از آنجا میفرستد که از آنجا میفرستد
وفات مالک بصره را بفرستد که از آنجا میفرستد که از آنجا میفرستد که از آنجا میفرستد
که مالک بن خورش را در این حرف میگویم که از آنجا میفرستد که از آنجا میفرستد که از آنجا میفرستد
ملا فاطمه که در این حرف میگویم که از آنجا میفرستد که از آنجا میفرستد که از آنجا میفرستد
میفرستد که از آنجا میفرستد که از آنجا میفرستد که از آنجا میفرستد که از آنجا میفرستد
مثل مالک سوس را بفرستد که از آنجا میفرستد که از آنجا میفرستد که از آنجا میفرستد
حضرت داخل شد و عرض کرد که خدای تعالی بفرستد که از آنجا میفرستد که از آنجا میفرستد
فرستد که از آنجا میفرستد که از آنجا میفرستد که از آنجا میفرستد که از آنجا میفرستد
حضرت بر او کرد و برای او بخورد که در این حرف میگویم که از آنجا میفرستد که از آنجا میفرستد
بعد از این حرف میگویم که از آنجا میفرستد که از آنجا میفرستد که از آنجا میفرستد
و غلام را بفرستد که از آنجا میفرستد که از آنجا میفرستد که از آنجا میفرستد
آنحضرت از بصره و بصره را بفرستد که از آنجا میفرستد که از آنجا میفرستد که از آنجا میفرستد
لغة الله و شکایت حضرت از ایشان که عبدالحی بن ابی الحنفیه روایت کرده

که در این حرف میگویم که از آنجا میفرستد که از آنجا میفرستد که از آنجا میفرستد

و اما در شهادت بعد از طاعت و بیعت و چرخ رسول من بشما رسد بگردید
بیا میهای خرد تا من عفو کنم از قصص شما و از خدای توبه و طاعت کردن
عذر نماید تا آنکه در کلام از جاهلان شما و عمل بیکدیگر محکم خدا و اگر طاعت
بر نگردید سبقت آمدن لشکر با شما که چرخ بیا بدین شما تا با مال میگذرد
و هر که نکند بشتن خور سبقت و هر که بدین سبقت خور آن بگریز و خور نماید
میگردد و پیرود کار شما ظلم کند و بدین کار غیبت و آن نامه را بر دهنده از خود
داد و چون آنکه سر با آن نامه بر ایشان وارد شد آنکه ملا عین هیچ گونه
جوابی نگفتند و طاعت نمودند و از دین خود خشنود و بر کشته و احوال ایشان
با به جناحه عذر کرد پس آنکه اشتیاق نامه بمعرفه لعین فرستاد و در آن
نامه ما جاری خود را ذکر کرد و خواه ظاهر طاعت معوی نمود و چون نامه آن
ملا عین با آن نامه رسید بنشیند از طاعت عامر و طاعت و آن ملعون خست
صاحب قلب قاسی و در شست خورستان بود و در حال آنکه بلیصیحی که در رحم
تجود پس معوی و لوز نا اودا امر کرد که متوجه چاه گردد و معینه رود و از آنجا
بگذرد و از آنکه معینه رود و در هیچ بلای نا اودا فکر و فکر آنکه بر طاعت کشته
کا نه علی علیه السلام زبان عتاب بکشد و ایشان را ملجأ کرد و اند بر طاعت معوی
و از آنجا و از ایشان به بیعت کرد و هر که با غایب و اودا بقتل رساند و شعیبیه
علی را در هر جا که بقتل رساند سه هزار کس با و هر که کرد و او را امر کرد و در

و اما

و مگر و باین آنها و من هر جا که طاعت نکند اسرا را ایشان را غارت کند و بگویند
که در شما و چند شبی که من هستند و اما ایشان که من رسید است پس پیش
پیش رفت تا آنکه داخل زمین شد و بر سر بالا رفت و اهل مدینه را تهدید و بگوید
نمود و بعد از شش ماه بعضی از ایشان بیعت معوی را گرفت و ابو هریرة خستند
بر ایشان و با کبر گردانید و خانه های بسیار و در مدینه سوزانید و از آنجا متوجه
مکه گردید و چون نزدیک مکه رسید قحط بن عباس که با کمال اهل مکه بود از آنجا
علی علیه السلام که بخت و بخت لعین داخل مکه شد و اهل مکه را دشنام گفت و با اهل ایشان
غارت کرد و شعیبه بن عثمان را بر ایشان با کمال کرد و از مکه و سلیح و در آورد
عبد الله بن عباس را گرفت و کشته کرد و بسیار اهل مکه و مدینه کشته و اسیر
ایشان را گرفت پس از مکه به ریت رفت و در راهی که بیعت فساد میکرد تا آنکه
بصحرای رسیده و عبید الله و سعید از آنجا که بیعت خواند لعین داخل شد و ضلوع بسیار
گشت و در میان دشت و بیابان و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که با خود ابرو ترغیب
میبرد که پیروزان و در راهی خانه آن ملعون و ایشان که از طاعت آن ملعون متناقل
و در مدینه بسیار از بن قدامه ابی جهم و حضرت امیر با در و هزار کس فرستاد و
جاری با آن لشکر به ریت رفت و از مدینه متوجه چاه گردید و چون بجای رسید
از احوال بنشیند و سرال گفت که باید درین قحط و قحطی رفت که آنجا حاضران
از شما و شما شش خفتند و چون پیش رسیدن از آنکه جادیه مطلع گردید از این

که شش ماه طلب میکرد و میگفت که شش ماهی من و دید که با آن جنات که من تا آنکه شش ماه
از پی بر روی خود گرفت و به خود آمد و بفرموده آنکه به پیش من بنشیند و بر اینها نظر کند
مال خود تا آنکه بستم و اصل شد و اساق خال آنکه سستی شد و اوجها از او لایق
هشام روی که از دست گرفت و بشنید شعیبه بن عثمان را و اهل مکه با کمال کرد
و متوجه مکه شد و چون در مکه رسید رفت قحط بن عباس که بکشته و مکه را گرفت
و پیش از این بهر جا بنی که متوجه مکه شد و در آنجا بهر خردایش میزد و اهل
هر آنجا و جماعت میرفت و بر ایشان سلام میکرد و ایشان میگفت که چه میکنی
و ربابه این متول که در مکه کشته شد لعین عثمان پس اگر میخواست که مظلوم
کشته شد متفرع از ایشان نمی شدند و اگر میگفتند که مستحق کشته شدن بود پس
شعیبه میگفتند و ایشان را میگفتند و چون کرد تا آنکه داخل صحرای شد پیش از آنکه
به عباس که در آنجا و از پی به آنجا بنی علی علیه السلام که در مکه و غریب از او که در جاهای غریب
حاکم گردانید بشنید لعین ابن ابی اکر که گرفت و بقتل رسانید و دو پسر عبد الله گرفت
و ایشان را سوزید و بعد از ایشان صد شمشیر از او فرستاد و اسیر کشته بر روی
آنکه از او فرستاد و بعد از آنکه از او فرستاد و اسیر کشته بود و در آنجا
مدینه که در دست است که ابن قیس بر علی علیه السلام وارد شد و آنحضرت را خبر داد و چون پیش
حضرت آمد و ترغیب نمود بر روی خانه و در مدینه و در آنجا قتل و در مدینه
حضرت با ایشان که فرمود که آیا میخواستید که من در مدینه بکشد و در مدینه بکشد

یا ما رفت و جادیه از پی او رفت تا آنکه به من رسید شعیبیه آن عذاب که بختند
و گویند و رفتند و شعیبیه علی علیه السلام ایشان را قضا قضا میگویند و عذاب آنکه
انقیه آنکس رفت تا آنکه اودا از آنجا و علی علیه السلام پیروزه کرد بعد از رفتن آن
لعین جادیه در مدینه تا بهشت ماه در مکه کشت نمود تا آنکه اودا و اوجها به او قدری
استراحت کرد و چون پیش رسید مکه و ابرو بکشته و در هر جا که او میروید
معمر بر روی او و در قیامت از پی به اطلاع و قحط او قدری از آنجا که او گرفت
بنی قحطی که رفتند در مکه و در مکه و چون پیش رسید مکه و ابرو بکشته و در هر جا که او میروید
اعمال المؤمنین محمد از برای خدا که من با این لشکر دشمنان قتل کشته و در مکه و ابرو
و باین لشکر هیچ نیکت و عذاب بر رسید معوی لعین کشته که خنجر لعین که در مکه کشته
سنگین در مکه و در مکه و ابرو بکشته و در مکه و ابرو بکشته و در مکه و ابرو بکشته
و کردی را با تشو سوزانید و علی علیه السلام آنکس را در مکه و در مکه و ابرو بکشته
درین خرد و در مکه و ابرو بکشته و در مکه و ابرو بکشته و در مکه و ابرو بکشته
اختیار کرد و در مکه و ابرو بکشته و در مکه و ابرو بکشته و در مکه و ابرو بکشته
نزد او و کذا و کذا که مستحق رحمت ترا کرد و خداوند است که بشنود و
و معوی را و نازل کرد بر ایشان غضب و عتاب خرد و بر ایشان
سخت و ختم خرد و از آنجا از قحط معوی بنی قحطی پس بسبب دعای آن حضرت
جنات کشته شد که بشنید و باین شد و پیوسته همدان میگفت و شعیبه طلب میکرد و

که شش ماه

و در شش روز حضرت دقت در در کعبه برای تسبیح و تهلیل این کعبه و چهره زیاده و کمالات
با این حضرت و در آوردن و بنزد خلیفه از در وقت و با ایشان پناه آورد و نامه با این
عنا سرشته و در آن نامه ذکر کرد آنچه جاری شد و این عنا سرشته خبر را به حضرت
عرض کرد و آن خبر در کعبه شایع شد و صاحب حضرت عفتان گرفت که کمالات
بهره و فرستاد حضرت خطبه خواند و فرمود که ایها الناس انما خلقناکم باذن الله
و ما یومرکم اسلام شما را منع کند از سر کشی و دعوت و کافر شما را جمع نماید و صلوات
و این خدا کرد که آنرا حدیث غیر آن قبول نشود و کلمه اعلیای قوام دین است و حج
خداست بر کافران و نعمت خدا را بفرموده و گفتید زیرا که شما کفر برورید و شریعت
برورید و با یکدیگر دشمنی میکردید و معتزلی میشدید و در روزی می نمودید و در
شما سیاه شما الفتن افتاد است بسبب اسلام و شما را بسیار و بهجت کرده
است و دوست یکدیگر گردانید است پس شرفی نگویید بعد از آنکه خدا شما را
بجست گردانیده است و دشمنی با یکدیگر میکند بعد از آنکه خدا شما را دوست
یکدیگر قرار داده است و حق که بر پیشانی آتش فتنه بلند شود باید که عصبیه
عنا بر و قیام شما را مانع نکند از آنها در وقتضای کتاب خدا و سنت رسول
او و باید که با ایشان جنگ کنید و بحیثیت خلافت تمام کنید که حجت از خطایان
است و در این گروه است که حضرت در روز تهمین با رفیق این مفسرین امر
و ایشان حضرت را اجابت کردند پس حضرت خطبه خواند و فرمود که بحسب نیست

یاری

یاری کرد و خلیفه از دو و انداخته و هر سر و حجب شرا از آن با وی نکردن بنی تهمین کعبه و نماز گزین
بعد است سر آنرا کسی نیست که هر روز در و بسوی ایشان و ایشان را بر راه راست
و اگر خلیفه نکند با ایشان جنگ کند و چون در کسی حجاب نکند فرمود که گویا
من اگر و نکند سخن میکنم که هیچ چیز نمی بینم و نمی شنویم آیا این حق است
و قبل از این و دوست داشتن زندگی دنیا است و تحقیق که ما با رسول خدا
سایه علیهم و آله و ائمه و اهل بیت و اهل بیت و اهل بیت و اهل بیت و اهل بیت و اهل بیت
آنها برای زیادتی ایمان و تسبیح ما میکرد و در این روش بودیم و در دروها
و غنچهها می میکردیم و سعی در جدا کردن ایشان می نمودیم و رسولی از ما و رسولی از
ایشان داشتند و فرقی جنگی با هم جنگ میکردیم و هر یک از ما سعی میکردیم که آن
دیگری را بکشیم و کما فی خطبه از برای ما بر موکاه از برای دشمنان ما و چون حق
کما را سعی نیست با ما داشت دشمنان ما را هلاک کرد و حضرت خود را برای ما
نازل نمود تا آنکه اسلام قبول کرد و قسیر بجا در هر یک از ما می کردیم و چنانکه
شما می کشید سست و دین بر ما نمی استوار است و اینجا را باید بفرستید و تمام بجا کردیم ما
ازین مسقی می گردید و اینها را جدا می شد پس این بن حبیبه عا شریع و جلال
و کت با این امر و بن من افشا و الله بقا دین این را که نایب خواه کرد و بن حضرت
خادم کشت با این نیر و هر چه فراهم کرد پس حضرت او را اسیر نمود و هر یک از ایشان
شور و روان شد تا آنکه دارد بهره کرد و بنزد فرزند رفت و او را از وقت دور
بود و دنیا و او را نکسیر خود و در چگونگی فرزندش اند و او فرمود که حضرت را با و خبر دام

گردید آن اشقیاء و در جواب این سخنان شفق فرمود شام و او رفت و چهره او
بجانب رحل خود گرفت و فریاد و فغان کرد که آنجا انصار چندین
در منزل او و در میان فرشتان و در وقت توفیق بشیخها چهره از عکاس خرد برده
رفت و در او را کشند و زیاد تفتان او را نشسته و بجهت عرض خود و در آن
عرضه استماع نمود که چنانچه فرموده و این است که او رسول را نیکو و عشیق او
او را اطلاع میکند و او را دعوت شود و بدین باشد که امیر المؤمنین علیه السلام در آن
بجری حضرت نامه را خواند و این را طایفه و با و فرمود که ای پسر قاضی بر خیز
از ما عمل را پیش گرفته و عیبه الما لیس یزید و علا و است مرا خاله کردند و خدا
بیرکت ما سر بر هلاکت کرد و ایشان سر بر این طاعت جماعتی که با خدا
در سول دشمنی کردند و خدا سنگم فرود خدا را بر سر نمائید و هر شاکا که خود را
بلند خود و کافران را هلاک کرد و دعوت کرده است از اهل بیت که کشت کتب بن
تسبیح کتب که با این بودیم و حق که از فرزند پناه بر این تهمین برورده رفت
بسوی بعد و مدعیان ایشان می یافت بدین فرود و من از جمله شمشیر است
بردم بجای و کتب که بعضی س با ترمیم و اگر بعضی بسوی فرمودم که کتب
بلکه با من بیا و اگر من دوست میام کس نامه را و بهمیام سر بار کتب کنند
برایشان چه جای ایشان و چهره را خیره شدیم باز فرمود رفت و باز بار
در چگونگی فرزندش اند و سعی با یکدیگر را از کشتانگاه برورده رفت و در

نامه حضرت در آن نشه رسید که این نامه ایست از عبد الله علی ابن موسی بن ابی طالب
بن عبید السلام بر تیر و این نامه بن حبیبه را فرستادم که قدم فرود اند
حضرتی شرفی که جان پس از آنجا را متوقف کرد و این خبر است و اگر آن تهمین
بر شفا و دست خود باقی ماند پس چهره با ایشان با هر یک اطلاع تو کند و اگر
برایشان نظر بای آفت مراد و الا با ایشان مسا طرانا تا آنکه بد و بتورسد
و خدا سلسله را هلاک کند و درین از حضرت نماید و السلام و چهره زیاده و این نامه
خواند این کتب افشا و الله امید دارم که این امر کفایت کرده شود از نگاه چشم
و از زنده زیاده و در وقت و بسوی رحل خود رفت و کعبه ای از خرم او فرود
جمع شدند و او خود خلا و تنای او خود و کتب ای قوم من چنانچه های خود را
بکشتید و هر یک از خود را بریزید برای اسیران و با سفا و اسیران
میخایید و الله که بسوی شما نیامد مگر آنکه شکس میکند و منع نام که بر شما
نیامد پس اگر توبه کنید و باز کشت نماید بسوی حق من از شما منی خواه نمود
و با شما جنگ نخواهم کرد و اگر با شما میاید و الله که هلاک خواهد شد پس آنکه
با و کشت که ما سخن نرانیستیم و اطاعت میکنیم آنگاه او با شما عهده برقرار
و بجا این این حضرتی رفت و در بر او وصف کشیدند و ایشان را نصیحت
در جسیا و آن فرمود و کتب شما را بخله قسم میکنم که جمیع خود را بکشتید
و با ما خیز غیانت نکند و کتب شما را بخیزد و الله که هلاک خواهد شد و این خبر
کرده و دیگر خدایا شما چه کرده است در وقتی که پست خود را شکستید و بخالت

کرد

قبیل از ایشان و با یکدیگر که خدایا شما را جزای خیر دهد و نامه حضرت زاده
و غیر ایشان خرافات و معجزه آنکه نام این برادر که این نامه از حضرت خدای
امیر یوسفان پس هر که این نامه را بخواند و خرافات شود از سزاگانه بصره از
و مسلک نامه سلام بر شما باد اما بعد از این پس هر کسی که خلاصی می یابد و توفیق یابد
بمعنای پیش ازین که دعای خداوند را که سرافرازه یکتا بلکرتی از او بفرست
میکنند و او را با دستان سبک می دهند تا آنکه هر چه بخواهد تمام شود و اینها آناس
شما خداوند کرده اید سخن عربی که دریده اید این از کلاه کلاه شما عرض
کردم و از چشم کشیده کلاه شما کشیده و از چشم کشیده کلاه کشیده کلاه کشیده
قبولی کردم و از شما بیدار خود را که در چشم کشیده کلاه کشیده کلاه کشیده
نصیب من نمائید و بر اطاعت من مستحق گردید عمل میکنم در سبک شما بکتاب خدا
و حق را و شما هم بطریق حق و راه هدایت و الله که من فیما بین من فیما بین من فیما بین من
و این را که در کلاه شما باشد به حق از من و عمل کشیده تر از من باشد با حق و غیر من باشد
کشیده کلاه کشیده و اگر هر دو را از من شما را بر خداوند من و ما را بر خداوند و با حق
که خداوند است اینک من پس شما میام و واقعه بر شما واقع میماند که واقعه جگر
و در تیرات جیسا در اندک باشد و من انشاء الله چنین کاری را در شما بجا میآورم
خود کشیدن را در قیامه و من این نامه را فرستادم برای شما و تمام جمیع و بعد
ازین نامه دیگر شما نمی نویسید هر که در سبک شما را بخواهد کشیده محروم میماند شما میام

و السلام

و السلام پس اگر ایشان گفتند که ما شنیدیم و اطاعت کردیم و ما جنات میکنیم هر که با این
علیه جنات کند و صاحب میکنیم هر که با او صلح کند ای جا و بر بشری که در کتابت نما میماند
از مردم جز و اگر بخوانی ما را درین اسم و ای میکنیم پس هر یک از کان و رؤسای
مقام چنین گفتند و ایشان را ازین نامه که با او و بعد از خود بفرستد و این تمهید است و با
ایشان سخن گفتند و ایشان جواب گفتند و او را با ایشان پیروند آمدند و با او
و شما گفتند و او نیز زیاد فرستاد و بعد از و طلبید که با خلیفه از روی او بفرست
و زیاد با قبیل از روی بفرست و بر سر یک بنی امیه را خدمت که یکم از شیبان
علی و صفیایان جا بیدار با ایشان متنی شد و این حضرتی با او را در خود بفرست
ایشان بر سر آمدند و ساعتی با یکدیگر جنات کردند پس قبیل بنی تمیم که با او را در این
حضرتی بودند و من هم که در وید و بعد از او را در این حضرتی و با او را در وید و بعد از او را در وید
سجیل بن سعدی حاضر کردند و با او گفت که آتش با او دید که من این حاضر را بفرست
قبیل از روی او گفتند که در این بنی تمیمی و ایشان نیز از بنی تمیم اند و خود میماند با
با تشرفون و در وقت کاری ندانم پس جابجای آنکه از شما آنکه جماعت انشرف و در این
حضرتی با او را در وید و در وقت کاری ندانم پس جابجای آنکه از شما آنکه جماعت انشرف و در این
عثمان قرشی بر سر قبیل از روی او را دید که با او را در وید که پیش از آنکه در آنجا
برود و چون زیاد با او را در وید که در وقت کاری ندانم پس جابجای آنکه از شما آنکه جماعت انشرف و در این
با این حضرتی با او را در وید که در وقت کاری ندانم پس جابجای آنکه از شما آنکه جماعت انشرف و در این

با این حضرتی با او را در وید که در وقت کاری ندانم پس جابجای آنکه از شما آنکه جماعت انشرف و در این
بر سر عی که گفتند شنیدیم از علی علیه السلام که هر که در وید که در وقت کاری ندانم پس جابجای آنکه از شما آنکه جماعت انشرف و در این
شنیدیم که هر که در وید که در وقت کاری ندانم پس جابجای آنکه از شما آنکه جماعت انشرف و در این
سرهای شدند و بعد از آنکه از شما آنکه جماعت انشرف و در این
بی سواد و با او را در وید که در وقت کاری ندانم پس جابجای آنکه از شما آنکه جماعت انشرف و در این
نور و فرمود که این شما را که این سستی نموده و در جها که عادت و سستی شد بر شما
جای کردید و در وید که در وقت کاری ندانم پس جابجای آنکه از شما آنکه جماعت انشرف و در این
و چند دفعه گفت من پس بسیار از او را در وید که در وقت کاری ندانم پس جابجای آنکه از شما آنکه جماعت انشرف و در این
برای خارج می نمودند و بعضی از ایشان در وید که در وقت کاری ندانم پس جابجای آنکه از شما آنکه جماعت انشرف و در این
معاذت و دیگر فرمود که هر که در وید که در وقت کاری ندانم پس جابجای آنکه از شما آنکه جماعت انشرف و در این
که در وید که در وقت کاری ندانم پس جابجای آنکه از شما آنکه جماعت انشرف و در این
نزد که برود و آنکه در وید که در وقت کاری ندانم پس جابجای آنکه از شما آنکه جماعت انشرف و در این
نا آنکه از شما آنکه جماعت انشرف و در این
ما در وید که در وقت کاری ندانم پس جابجای آنکه از شما آنکه جماعت انشرف و در این
بچه و با او را در وید که در وقت کاری ندانم پس جابجای آنکه از شما آنکه جماعت انشرف و در این
قبیل که همان سر و فرمود و این معنی بود که از حضرت آمدند و گفتند که ما را در وید که در وقت کاری ندانم پس جابجای آنکه از شما آنکه جماعت انشرف و در این
و کلاه کشیده و در وید که در وقت کاری ندانم پس جابجای آنکه از شما آنکه جماعت انشرف و در این
مکم که در وید که در وقت کاری ندانم پس جابجای آنکه از شما آنکه جماعت انشرف و در این

و السلام

که در وعده شما در ولایت و پیش از آنجا بسیار است و در میان جنگ و زیر علم
جهد کم است و من میدانم که چه چیز شما را اصلاح میکند ولیکن واقعه گراست و نام
که شما را اصلاح کند چه چیزی که خود را فاسد کند و فاسد است و عاقلان که بر شما با و خود را
نمی شناسید ما شنید شما خن باطل و باطل نمیکند باطل باطلان که من را باطل میکنند
و در روزی که من بهایت با خفته رید رسیدم قریه که وی شب در اول صبح چشم مرا
خراب ریور در خواب حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله را دیدم عرض کردم
که یا رسول الله چه کشیدم از امت تو اینجا های که بمن کرده اند و مخالف من شوند
و مرا اطاعت نکردند قریه که برایشان نفرین کن کنتم خلا و فدا بدله ایشان بهتر
انفشان و این روزی کن و بید کن کسی را برایشان سلطان تا آنکه مرا بکشند
و این را رویه کرده است که آنحضرت خطیب خواند و در خطبه فرمود که من شما
اگر دنیا را برای ظالم سهل گردانم قریه نمیشود از خدا خدا ظالم و کفر حق او
و او در یکین کاه ظالم است و معتز به او ایشان را در کت خالصت و عاقبت
کافر که ایشان را خواهند شد قسم با آنکی که جان من در دست قریه است و است که
که آن جماعت بیش از غالب خواهند شد و این غالب شدند ایشان بیش از آنکه
که ایشان بهی از شما سازا داشته باشند بلکه برای آنکه که ایشان بسیار سرعه
به باطل صاحب هر دنیا مید و اطاعت او میکنند و شما اطاعت حق کنای
میتابید و تحقیق که صبح کردند استهای که میرسد از والدین خود و صبح کردند

که بر تو

که من شما را اصلاح میکند و در ولایت و پیش از آنجا بسیار است و در میان جنگ و زیر علم
جهد کم است و من میدانم که چه چیز شما را اصلاح میکند ولیکن واقعه گراست و نام
که شما را اصلاح کند چه چیزی که خود را فاسد کند و فاسد است و عاقلان که بر شما با و خود را
نمی شناسید ما شنید شما خن باطل و باطل نمیکند باطل باطلان که من را باطل میکنند
و در روزی که من بهایت با خفته رید رسیدم قریه که وی شب در اول صبح چشم مرا
خراب ریور در خواب حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله را دیدم عرض کردم
که یا رسول الله چه کشیدم از امت تو اینجا های که بمن کرده اند و مخالف من شوند
و مرا اطاعت نکردند قریه که برایشان نفرین کن کنتم خلا و فدا بدله ایشان بهتر
انفشان و این روزی کن و بید کن کسی را برایشان سلطان تا آنکه مرا بکشند
و این را رویه کرده است که آنحضرت خطیب خواند و در خطبه فرمود که من شما
اگر دنیا را برای ظالم سهل گردانم قریه نمیشود از خدا خدا ظالم و کفر حق او
و او در یکین کاه ظالم است و معتز به او ایشان را در کت خالصت و عاقبت
کافر که ایشان را خواهند شد قسم با آنکی که جان من در دست قریه است و است که
که آن جماعت بیش از غالب خواهند شد و این غالب شدند ایشان بیش از آنکه
که ایشان بهی از شما سازا داشته باشند بلکه برای آنکه که ایشان بسیار سرعه
به باطل صاحب هر دنیا مید و اطاعت او میکنند و شما اطاعت حق کنای
میتابید و تحقیق که صبح کردند استهای که میرسد از والدین خود و صبح کردند

که در وعده شما در ولایت و پیش از آنجا بسیار است و در میان جنگ و زیر علم
جهد کم است و من میدانم که چه چیز شما را اصلاح میکند ولیکن واقعه گراست و نام
که شما را اصلاح کند چه چیزی که خود را فاسد کند و فاسد است و عاقلان که بر شما با و خود را
نمی شناسید ما شنید شما خن باطل و باطل نمیکند باطل باطلان که من را باطل میکنند
و در روزی که من بهایت با خفته رید رسیدم قریه که وی شب در اول صبح چشم مرا
خراب ریور در خواب حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله را دیدم عرض کردم
که یا رسول الله چه کشیدم از امت تو اینجا های که بمن کرده اند و مخالف من شوند
و مرا اطاعت نکردند قریه که برایشان نفرین کن کنتم خلا و فدا بدله ایشان بهتر
انفشان و این روزی کن و بید کن کسی را برایشان سلطان تا آنکه مرا بکشند
و این را رویه کرده است که آنحضرت خطیب خواند و در خطبه فرمود که من شما
اگر دنیا را برای ظالم سهل گردانم قریه نمیشود از خدا خدا ظالم و کفر حق او
و او در یکین کاه ظالم است و معتز به او ایشان را در کت خالصت و عاقبت
کافر که ایشان را خواهند شد قسم با آنکی که جان من در دست قریه است و است که
که آن جماعت بیش از غالب خواهند شد و این غالب شدند ایشان بیش از آنکه
که ایشان بهی از شما سازا داشته باشند بلکه برای آنکه که ایشان بسیار سرعه
به باطل صاحب هر دنیا مید و اطاعت او میکنند و شما اطاعت حق کنای
میتابید و تحقیق که صبح کردند استهای که میرسد از والدین خود و صبح کردند

که در وعده شما در ولایت و پیش از آنجا بسیار است و در میان جنگ و زیر علم
جهد کم است و من میدانم که چه چیز شما را اصلاح میکند ولیکن واقعه گراست و نام
که شما را اصلاح کند چه چیزی که خود را فاسد کند و فاسد است و عاقلان که بر شما با و خود را
نمی شناسید ما شنید شما خن باطل و باطل نمیکند باطل باطلان که من را باطل میکنند
و در روزی که من بهایت با خفته رید رسیدم قریه که وی شب در اول صبح چشم مرا
خراب ریور در خواب حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله را دیدم عرض کردم
که یا رسول الله چه کشیدم از امت تو اینجا های که بمن کرده اند و مخالف من شوند
و مرا اطاعت نکردند قریه که برایشان نفرین کن کنتم خلا و فدا بدله ایشان بهتر
انفشان و این روزی کن و بید کن کسی را برایشان سلطان تا آنکه مرا بکشند
و این را رویه کرده است که آنحضرت خطیب خواند و در خطبه فرمود که من شما
اگر دنیا را برای ظالم سهل گردانم قریه نمیشود از خدا خدا ظالم و کفر حق او
و او در یکین کاه ظالم است و معتز به او ایشان را در کت خالصت و عاقبت
کافر که ایشان را خواهند شد قسم با آنکی که جان من در دست قریه است و است که
که آن جماعت بیش از غالب خواهند شد و این غالب شدند ایشان بیش از آنکه
که ایشان بهی از شما سازا داشته باشند بلکه برای آنکه که ایشان بسیار سرعه
به باطل صاحب هر دنیا مید و اطاعت او میکنند و شما اطاعت حق کنای
میتابید و تحقیق که صبح کردند استهای که میرسد از والدین خود و صبح کردند

چهارم

بیرون رفت و دیگر بجهاد نیامد تا آنکه از کوفه بیرون رفت و خطیب را
 طوفانی بهایت کرده است که چون حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در نهم و ده
 رتقل اجمالی نمود از احوال جلیل بن یسویان که وزیر نوشتن و ادب بود پس
 عرض کردند که هنوز نماند است پس اسکرده که او را حاضر نمایند و چون
 حاضر شد دیدند که همه حراس او صحیح است غیر چشم او و عقل او
 و ذهن او صاف است پس حضرت باو خطاب نمود که ای جلیل چه چیزی
 سزاوارست از برای انسان عرض کرد که سزاوار است از برای آدمی
 که دوستانش کم باشند و دشمنانش بسیار باشند حضرت فرمود
 که ای جلیل سلیمان که اتفاق کردند که دوست بسیار داشتی یعنی است
 عرض کرد که چنین نیست که ایشان را که کرده اند زیرا که صدقا و دوستان
 وقتی که سعی کنند در حاجت آدمی قادر نیستند بر قضای آن مثل ایشان
 مثل بسیاری ناخدا و کشتی بادست و کشتی بی بسیار کشتی باد غرق
 میشود حضرت فرمود که دو بسیار از دوستان در دست کفایت چه چیزی
 نفع بسیار دشمنان عرض کرد و وقتی که دشمنان بسیار رفته آدمی سعی
 میکند که خطای و لغزشی از او صاف در نگیرد که مبادا دشمنان در آن غلط
 افتد و آفته نمایند و مادی که بر این حالت است از خطا و غلط سالم است
 حضرت امیر المؤمنین علیه السلام این سخن را از آن شخص فرمود و روایت کرده

امامان

که از آن حضرت سوال کردند از اشعار شعری عرب حضرت فرمود که علم امری
 انقیس است و روایت کرده اند که آنحضرت بیت الما لراجماء یجمعاه تقسیم
 میکرد و کاهی تا حاضر شدند تقسیم میکرد و ابوبکر و اشاع ایشان تا یکسال
 تا خبر میکردند و سید رضی رحمه الله در نسخ روایت کرده است که آنحضرت
 فرمود که من یسویا مؤمنان و مال یسویا فجار و یسویا بی سنانک مناجات
 من میکنند و فاجران مناجات مال میکنند و ایضا روایت کرده اند که آنحضرت
 تمایز عدم نمود با این اشعار که فرمود **لَيْتَ اَنِّي لَمْ يَلِدْ لَيْتَ اَنِّي لَمْ يَكُنْ صَبِيًّا**
لَيْتَ اَنِّي كُنْتُ حَتَّيْسًا اَكَلْتُ الْبَحْمُ نَبَا بَنِي كَاشِكٍ مَا دَرَسَ فِي الْمَدِينَةِ
 و کاشکه طفل میبودم و در وطنیت میبودم و کاشکه علف میبودم
 بزغالها و ملخام و نایبته میخوردند الحمد لله افلا فاعلها و صلی الله علیه
 و آله الطاهرین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین الی یوم الدین
 قد فرغ من تحریر هذا الكتاب فی یوم الاثنین فی احد عشر شهر رجب الاول سنه



میشود حضرت فرمود که دو بسیار از دوستان در دست کفایت چه چیزی
 نفع بسیار دشمنان عرض کرد و وقتی که دشمنان بسیار رفته آدمی سعی
 میکند که خطای و لغزشی از او صاف در نگیرد که مبادا دشمنان در آن غلط
 افتد و آفته نمایند و مادی که بر این حالت است از خطا و غلط سالم است
 حضرت امیر المؤمنین علیه السلام این سخن را از آن شخص فرمود و روایت کرده

امامان

